

هفتاد و نه سال

ویژه نامه

سال هجدهم: شماره ۲۷۰
بیست و هفتم خرداد ماه هفتاد و هشت
۸۰ صفحه، قیمت ۲۵۰ تومان
ثبت بین المللی: ISSN 1027-4944



شریعتی و روحانیت

رضا احمدی

فهرست مطالب

مقدمه ۲

بخش اول: چشم اندازی به واژه عالم و روحانی

فصل اول: عالم.....	۵
رسمیت، ضرورت.....	۵
ویژگیهای عالم.....	۶
منطق علمای تشیع.....	۷
علمای تشیع و اجتهاد.....	۹
ضرورت گشودن باب اجتهاد:.....	۱۰
فصل دوم: پیدایش روحانیت.....	۱۲
واسطه خدا و خلق.....	۱۵
تبیین مفهوم 'روحانی' در فرهنگ جدید.....	۱۶
ظهور صفویه در ایران.....	۱۷
پیدایش صفویه و تأثیرات آن.....	۱۸
رواج تعصبات مذهبی.....	۱۸
ویژگی‌های روحانی صفوی.....	۱۹
۱- تعصب کورکورانه.....	۱۹
۲- پرهیز از سوال و شبهه.....	۱۹
۳- متأثر از عوام در قضاوت.....	۱۹
۴- توجیه ملیت ایرانی براساس تشیع.....	۲۰
۵- روحانی صفوی سپاه دین، دولت.....	۲۰
۶- توجیه امور.....	۲۱

بخش دوم: مشکلات و نارسایی‌های سازمان روحانیت

۱- نارسایی‌های آموزشی و تحقیقاتی.....	۲۳
نقش قرآن در استنباط فقیه.....	۲۴
غفلت از قرآن.....	۲۴
تأملی در بعضی مباحث حوزه‌های علمیه.....	۲۶
۲- نارسایی‌های شیوه تبلیغی.....	۲۶
اسلام، علوم قدیمه یا ایدئولوژی.....	۲۹
تجلیل و تحقیر 'آئمه'.....	۲۹

- ۳۲..... قلب ارزش‌ها، شخصیت‌ها
- ۳۳..... امام سجاد بنیانگذار مکتب آگاهی، جهاد
- ۳۴..... ۳- کناره‌گیری از جامعه
- ۳۵..... ۴- رواج القاب در جامعه روحانیت
- ۳۶..... ۵- عوام زدگی
- ۳۷..... ۶- نظام مالی و معیشتی روحانیت

بخش سوم: شریعتی، ابهام، شباهت، اتهامات

- ۳۹..... ۱- مخالف ولایت
- ۴۱..... ۲- حربه وهابیت
- ۴۲..... ۳- مخالف روحانیت
- ۴۵..... سخن شریعتی
- ۴۶..... دوگانگی زبان
- ۴۷..... شریعتی و مخالفانش

بخش چهارم: روحانیت در چند نگاه

- ۵۰..... جامعه مذهبی ایران
- ۵۳..... رسالت عالم
- ۵۵..... چشم اندازی به طلاب علوم دینی
- ۵۶..... علمای شیعه و مردم
- ۵۷..... شریعتی و رنجهایش
- ۵۸..... بد دفاع کردن
- ۶۰..... حمله به روحانیت
- ۶۱..... لباس علمای اسلامی
- ۶۱..... روحانی نماها
- ۶۲..... آخوندها و انتلکثوئل‌ها

بخش پنجم: نهضت‌های صد ساله اخیر و علمای شیعه

- ۶۴..... نهضت‌های معاصر
- ۶۵..... نهضت سلفیه
- ۶۶..... صغفهای حرکت
- ۶۷..... ویژگی نهضت‌های معاصر

۶۹	 نهضت ملی
۷۰	 سکوت و سازش
۷۱	 نابغه و 'منجی بزرگ'

بخش ششم: پیوست ها

۷۲	 واژه نامه
۷۳	 ۱- آخوند
۷۴	 ۲- روحانی
۷۴	 ۳- شیخ
۷۴	 ۴- طلبه
۷۴	 ۵- ماموسی
۷۴	 ۶- ملا
۷۵	 ۷- مولوی
۷۶	 کتابشناسی روحانیت
۷۹	 فهرست مجموعه آثار دکتر علی شریعتی
۸۰	 فهرست نوارهای سخنرانی دکتر علی شریعتی

مقدمه

فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه

(زمر/۱۸)

(مژده بندگان مرا، آنها که گفتار را بشنوند و نیکوترین آن را، پیروی کنند.)

آنچه در این مجموعه به آن پرداخته شده، دیدگاههای مکتوبی است که از دکتر علی شریعتی، درباره روحانیت به جا مانده است که بصورت پراکنده در آثار وی وجود دارد. پس از جمع آوری نظریه‌ها و آراء پراکنده از لابلای آثار وی، آن را به صورت مجموعه حاضر تحت عنوانهای مختلف تدوین و دسته‌ای از مطالب آن، در پاورقی توضیح داده شده است. لازم به ذکر است که:

- ۱- پاورقی‌ها از آثار (امام خمینی، علامه طباطبائی، آیت الله مرعشی مطهری، سید محمد بهشتی، محمدرضا حکیمی و...) می‌باشد.
- ۲- عناوین بخشها و تیرها از گردآورنده است.
- ۳- سعی وافر شده تا امانت در نقل کاملاً رعایت گردد و مطالب بدون دخل و تصرف عیناً نقل شود.

۴- خوانندگان محترم، توجه داشته باشند که این سخنان و مطالب در فضا و جو خاص قبل از بهمن ۵۷ و در دهه چهل و نیمه اول دهه پنجاه مطرح شده است، که در این فاصله زمانی چه بسا بعضی از نگرش‌ها تغییر کرده باشد.

آنچه انگیزه انجام این تحقیق بود، اختلاف نظری است که در این موضوع وجود دارد؛ دسته‌ای شریعتی را مخالف روحانیت و دسته‌ای او را موافق می‌پندارند، هر یک از آنها بدون توجه به دیدگاههای دکتر درباره روحانیت، به جمله‌ای از او استناد می‌کنند. لذا ضرورت جمع آوری و تدوین دیدگاه شریعتی درباره روحانیت احساس می‌شد و جای چنین تحقیقی خالی بود. امید است این مجموعه بتواند دیدگاههای دکتر شریعتی را درباره روحانیت شفاف سازد.

رضا احمدی

بخش اول: چشم‌اندازی به واژه عالم و روحانی

فصل اول: عالم

رسمیت، ضرورت^۱

در اسلام‌شناسی، آنجا که از حذف طبقه واسطه ارتباط میان خلق و خدا (طبقه رسمی روحانی) در اسلام سخن می‌گویم، دانشجویان می‌پرسند، پس این علمای مذهبی ما چه نقشی دارند؟ در آنجا، پس از تفکیک دو مفهوم رسمیت قانون و ضرورت نیاز، می‌گویم، اینها مقامهایی علمی هستند که پس از دور شدن مسلمین از صدر اسلام و پیچیده شدن معارف و توسعه فقه و ایجاد فرقه‌ها و مذاهب و اختلاط با عقاید و سنن انحرافی دیگر ملل و مذاهب و تخصصی شدن رشته‌های مختلف علمی و صنفی در جامعه‌های پیشرفته اسلامی، وجود کسانی که عمر را یکسره به کار شناخت و تحقیق در اسلام مشغول باشند ضرورت یافت تا دیگران، که در رشته‌های دیگر زندگی و علم غرقند و به سادگی صدر اسلام حقایق را نمی‌توانند از متبع موقت و وحی یعنی پیغمبر یا از ائمه بیاموزند، و نیز همچون مردم صدر اسلام، دارای [اوقات فراغت زیاد نیستند که به کار آموختن مذهب نیز بپردازند، عقاید و احکام مذهب خویش را از این متخصصان فراگیرند و این یک ضرورت اجتماعی و علمی است و فرق میان مقام رسمی و مقام ضروری را مثال زدیم که در برخی محله‌های نوساخته بیرون شهر، افرادی را مردم محل، آزادانه و به تشخیص خود و بر اساس لیاقت و پاکی برای پاسداری از خانه‌ها، انتخاب می‌کنند به نام شبگرد... مقایسه آن با پاسبان که قدرتش از لباس و درجه رسمی و چوب

۱. تأمین نیازهای مادی و معنوی جامعه مسلمین، بر همه آنها واجب است. به این صورت که باید به کوشش همه مسلمانان کلیه نیازمندیهای عمومی تأمین شود و هر یک از آنها تأمین نشود و زمین بماند، کلیه کسانی که می‌توانند در تأمین آن اقدام کنند مسئول و مورد مؤاخذه خواهند بود.

علمای ما برای بیان آن اصطلاح وجوب کفایی به کار می‌برند. یکی از نیازمندیهای ضروری جامعه، یادگرفتن و یاددادن معارف و احکام دینی است. یادگرفتن معارف و احکام در مرحله دارد.

اول: در حدود احتیاج شخصی. این مرحله بر همه کس واجب عینی است. طلب العلم فریضة علی کل مسلم. دوم: افزون بر احتیاج شخصی و به اندازه لازم برای یاددادن به دیگران این مرحله واجب کفایی است. باید در میان مسلمانان عده کافی معارف و دین آشنا و برای یاددادن به دیگران مجهز باشند. [و به دیگران بیاموزند] ولی نه آنکه داشتن این فضیلت امتیازات حقوقی و قانونی نظیر آنچه در لایوی یهود و برهمن هند گفتم بدست آرند یا آنکه یادگرفتن و یاددادن حقایق اسلام شغل و حرفه برای آنها شود و از راه آن درآمدی به دست آرند و هزینه زندگی خود و عائله خود را تأمین کنند.

بهشتی، محمدحسین - مرجعیت و روحانیت ص ۱۲۲ - ۱۲۳.

قانونش برمی‌آید. عالم اسلامی و کثیث مسیحی فرقشان این است.^۱

ویژگیهای عالم

عالم دینی^۲، یعنی آن کسی که مذهب را می‌شناسد، متخصص دینی است، تحصیلات و تحقیقات دینی کرده است، و به روح و هدف و روابط و قوانین آن آشناست. همانطور که متخصص قلب، عالم متخصص زمین‌شناسی و عالم متخصص فلسفه داریم، یک عالم دینی هم، متخصص دین‌شناسی و اسلام‌شناس است.

فقیه هم به همین معنی است، اینکه قرآن دستور می‌دهد، «لِتَفْقَهُوا فِی الدِّینِ»^۳ به معنی علم است. یعنی در دین عمیقاً بیندیشد و آنرا آگاهانه و درست بشناسد! در اینجا مورد خطاب، همه هستند، که دین را بشناسند، نه اینکه احکام حقوقی و قوانین علمی دین را فراگیرند! فقیه یعنی اسلام‌شناسی، و اینکه اصطلاح فقیه را به انحصار علم احکام و شناخت حلال و حرام درآورده‌اند، معنی تازه‌ای است.^۴

عالم دینی چه کسی است؟ بنظر من در درجه اول کسی که قرآن‌شناس است، در درجه دوم کسی که پیغمبرشناس است. (سیره و حدیث، سنت) و در درجه سوم کسی که اهل‌بیت و سیره و شخصیت ائمه و اصحاب را می‌شناسد، در درجه چهارم کسی که فرهنگ اسلامی را می‌شناسد و در یکی از علوم اسلامی متخصص است، فلسفه اسلامی، تاریخ اسلام، علم الحدیث، رجال، اصول، فقه و غیره (البته ترتیب فعلی طور دیگری است) بقیه می‌ماند. آدمهای نازنین و نورانی و مقدس و غیره که هیچ چیز و هیچ کس را نمی‌شناسند، ولی شخصیت روحانی‌اند، این‌ها را من نمی‌شناسم، هرچه خودم را سرزنش می‌کنم که چرا نمی‌شناسم، باید بشناسم، ولی چه کنم، خدا استعدادش را نداده، که ما بفهمیم این‌ها در اسلام چه مصرفی دارند، اما راجع به علمای اسلامی، این را می‌خواهم ادعا کنم و ده‌ها قرینه و نمونه عینی بر اثبات آن دارم که از میان نویسندگان و سخنرانان اندازه من افتخار دفاع جدی و مؤثر عملی و فکری از این جامعه گرانقدری که امید بزرگ و سرمایه عزیز ما است نداشته است.^۵

علمای شیعه، در طول هزار سال تاریخ اسلام، همواره مشعلدار قیام علیه ظلم و پاسدار جنبش عدالتخواهی و آزادی اجتماعی و فکر و رهبری علم و تقوی در حکومت و مبارزه مستمر علیه نظامهای استبدادی و اشرافی خلافت و حکومت‌های دست‌نشانده یا وارث خلافت ظلم و غضب بوده‌اند و پیشاپیش همه نهضت‌های توده‌های محروم و تسلیم‌ناپذیر، و نمونه‌اش، سریداره در قرن هشتم هجری.

۱. مجموعه آثار ۲۲، ص ۳۱۵-۳۱۴.

۲. در عصر ما بسیاری از مردم، حتی برخی از خواص به جای آنکه اشخاص را به ملاک علم و فضیلت و تقوی بشناسند، به لباس می‌شناسند، در جامعه ما لباس شخص، اساس روحانیت شمرده می‌شود. بسیاری از مردم هر کسی را که در این لباس ببینند، روحانی می‌دانند بی‌آنکه به خود زحمت دهند و درباره علم و تقوای او که دو رکن اصلی است، تحقیق کنند. ولی آیا می‌توان این پندار مردم را به حساب قضا و علما و دانشمندان گذاشت؟ در کدام کتاب، کدام رساله عملی دیده‌اید و از زبان کدام عالم یا مسأله‌گو شنیده‌اید که در شرایط اتمام جماعت چنین یا چنان گفته باشند؟ اگر اینگونه پندارهای عامیانه که ناشی از سهل‌انگاری مردم در شناخت حق و باطل است، به علما نسبت داده شود، آیا افترا و تهمت نیست؟ در رساله‌های عملی شرایط صحت هر کدام از کارهای [اجرای صیغه عقد و طلاق، وعظ و اندرز دینی، تبلیغ دین...] با کمال صراحت بیان شده و یک کلمه درباره شرط لباس نوشته نشده است، به همان صلاحات اول رساله‌ها نگاه کنید، ببینید در کار خطیر مرجعیت تقلید با کمال صراحت گفته شده است که از هر مرد زنده، آزاد، پرهیزکار و پاک‌زاد که در فقه شیعه مجتهد و صاحب‌نظر باشد، و در فقه دانتر از او شناخته نشود، می‌توان تقلید کرد. کدام یکی از این شرایط که همه جواب احتیاط در آن مراعات شده، به لباس ارتباط دارد؟ این پندار مردم بی‌اطلاع است که در همه امور دخالت می‌کنند، و هزار و یک شرط من‌درآوردی بر هر چیز می‌افزایند ملاک روحانیت در همه جا تقوی و عدالت و در موارد لازم، علم و کاردانی و قابلیت و اعتماد است و بی‌بهبشتی، محمدحسین، مرجعیت و روحانیت ص ۱۵۳-۱۵۲، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم.

۳. سوره توبه/۱۲۲.

۴. مجموعه آثار ۹، تشیع علوی و صفوی، ص ۱۸۶.

۵. مجموعه آثار ۲۲، ص ۳۱۲-۳۱۳.

علمای شیعه، پاک‌ترین گروه یا طبقه روحانی از میان همه ادیان و مذاهب عالم در گذشته و حال به شمار می‌روند.^۱ علت اصلی عقیق ماندن ایمان ما به اسلام محمد و راه علی و کار حسین، این است که اینها را نمی‌شناسیم؛ به اینها عشق داریم، اما شعور نداریم. محبت هست و معرفت نیست. راز این معما، که این دین حیات بخش به ما حیات نمی‌بخشد، این است که مردم ما به آن ایمان دارند، اما آگاهی ندارند. باید این آگاهی را داد. عالم، او بود که باید علی را می‌شناساند و مکتب علی را می‌آموخت.

در اسلام، عالم یک داندۀ بی‌تعهد و دارندهٔ مشتی یا خرواری یا خرمنی «دانستی» نیست. علم در مغز او، انبوهی از معلومات و اطلاعات فنی تخصصی نیست؛ در دل او پرتوی از نور است، نوری خدائی. علم «دانستنیها» یک تنوع «قدرت» است و علم نور، هدایت، عالم نور، یک دانشمند روشنفکر است و روشنفکر، یک متفکر متعهد است، در برابر مکتبش، در برابر مردمش.

عالم تشیع، مسئولیتش خطیرتر و مشخص‌تر است. او نائب امام است. او مسئولیت امامت را برعهده دارد و امامت مسئولیت نبوت را. عالم تشیع، نیابت امام را دارد و سهم امام را می‌گیرد و رسالت پیامبرانه و امامت علی‌وار مردم را بر دوش دارد و بدیهی‌ترین وظیفه‌اش این است، که لااقل، به مردم بپشناساند، که امام کیست؟ امامان چه کسانی بودند و چه می‌اندیشیدند؟ چه می‌گفتند؟ چه می‌کردند؟ چگونه می‌زیستند؟ در تاریخ چه نقشی داشتند؟ مکتبشان چه بود؟ در برابر چه فکری، چه جناحی، چه نظامی و رژیمی قرار گرفته بودند و چه مبارزه‌ای کردند؟ و بالاخره، از ما چه می‌خواهند و ما باید در ادامهٔ راهشان، چه کنیم؟^۲

منطق علمای تشیع

نگاهی به آثار چهره‌های برجسته علمای تشیع علوی در عصر حاضر و مقایسه آن با آثاری که از تشیع صفوی نمونه دادم، پژوهشگر حق‌طلب را که ریشه‌های انحراف فکری و انحطاط مذهبی را در جامعه ما می‌جوید، کمک بزرگی می‌کند. منطق استوار، بینش مترقی، انصاف علمی و ادب انسانی تشیع علوی در خارج الازهر را تکان داده است.

علامه محسن امین جیل‌عاملی، سید شرف‌الدین، کاشف‌الغطاء، شیخ جواد مغنیه... در ایران عصر ما نیز، در میان «روحانیت صفوی» علمای علوی نیز هستند و با منطق علمی و شیوهٔ تحلیل و استدلال و بینش مترقی شیعی، توانسته‌اند پاسدار ارزش‌های اعتقادی و فرهنگی تشیع علوی باشند و در نسل روشن و تحصیلکرده جدید، تمایلی نسبت به مکتب اهل بیت پدید آرند که جانشین نفرتی شود، که مکتب شیه شیعی صوفی به نام اهل بیت تبلیغ می‌کند.

کتاب «المراجعات» سید شرف‌الدین - که مناظره علمی وی است با شیخ سلیم عالم اهل سنت - نمونه اعلای منطق تشیع علوی در عصر حاضر است و اگر جرأت می‌داشتیم چند نمونه از نوع استدلال و تعبیر که از اختلاف تسنن و تشیع دارد، در اینجا نقل می‌کردیم ولی چون از [روحانیون] صفویه می‌ترسم، خوانندگان گرامی را به این متون ارجاع می‌دهم. و احساس کنند که بر تشیع علوی چه آورده‌اند و عالم شیعی چگونه حرف می‌زند و روحانی صفوی چگونه؟

به عنوان نمونه در اینجا نمونه‌هایی از منطق علمای شیعهٔ علوی را، که خوشبختانه همگی معاصرند و همگی از چهره‌های به‌نام و مورد اعتماد و اتفاق همه علمای شیعه و جهان شیعه‌اند نقل می‌کنم تا خوانندگان، که متأسفانه قیل و قال تفرقه افکنانه و خرافه پراکن و منحط عده‌ای را که می‌شنوند که اخیراً تحت عناوین مقدس ولایت و روحانیت به دشنام و اتهام و بدآموزی‌های ضد عقلی و ضد اسلامی آغاز کرده‌اند و ظاهراً به نام کوبیدن حسینیه ارشاد و بیشتر شخص من، ولی در حقیقت، برای ایجاد کینه در میان مسلمانان و اغفال اذهان، مسائل داخلی و خطرات مصنوعی آن نیز

۱. مجموعه آثار ۲۲، ص ۳۱۷.

۲. مجموعه آثار ۲۱، ص ۲۰-۳۸.

تحقیر ولایت و مسخ تشیع علی و مکتب حسین و بدنام کردن حوزه علمی شیعه در نظر روشنفکران و نسل تحصیلکرده انجام می‌شود. بدانند که این یک توطئه و تصمی است و به تشیع و علمای راستین شیعه ربطی ندارد و هم اکنون منطق شیعه علوی، در برابر شیعه صفوی این است.

سید شرف‌الدین موسوی عالم بزرگ معاصر (لبنان):
 خلفا (ابوبکر و عمر) فضائی داشتند که هیچکس انکار نمی‌تواند کرد، مگر یک معاند و حقکش، خدا را سپاس که ما حقکش و معاند نیستیم، اختلاف میان شیعه و سنی، اختلاف میان دو مجتهد است از یک مذهب، در استنباط یک حکم.

کاشف الغطاء مرجع و محقق بزرگ شیعه در عراق:
 هدف تقریب اینست که مسلمانان را به یکدیگر نزدیک سازد و نگذارد اختلافات فقهی موجب عداوت میان آنان گردد. تنها فرق مهم ما یکی در امامت است که این بستگی به جامعه اسلامی ندارد و دیگر سبب، لعن خلفاست که بیشتر شیعیان با آن مخالفند، و در اخبار ائمه (ع) از آن نهی شده است. راستی اگر مسلمانان همدست بودند، این همه ممالک بزرگ را از دست نمی‌دادند و هفت دولت بزرگ در برابر ملتی کوچک شکست نمی‌خورد. بنابراین بر تمام فرق اسلامی لازم است که جدالها و اختلافات را کنار گذارند. چه اگر این عمل ذاتاً حرام نباشد، مسلماً در این عصر که دشمن از هر طرف ما را احاطه کرده است حرام است.

در برابر توهم بعضی از شیعیان به اهل سنت، در مورد اهل بیت، بعضی از سنی‌ها تصور می‌کنند که شیعیان درباره اهل بیت غلو نموده و آنان را خدای می‌دانند و نسبت به اصحاب پیغمبر (ص) دشمنی می‌ورزند، با این مقاله این سوء تفاهم نیز برطرف می‌شود. غلات^۱ به چند فرقه از جمله سبیه، خطایه، مغوضه و... تقسیم می‌شوند، آیات قرآن و گفتار اهل بیت به روی عقیده غلات قلم بطلان می‌کشد و فقهای شیعه همگی غلات را نجس و از ارث محروم می‌دانند. نظریه شیعه راجع به اصحاب پیغمبر (ص) همان نظریه اهل بیت (ع) است.

آیت‌الله شیخ محمد صالح حائری مازندرانی مرجع تقلید:
 امامت و خلافت دو مسأله جدا از هم است و با هم سازگاری دارند، از نظر شیعه شرط امامت، اشتغال امام به خلافت ظاهر نیست و جنایتی از این بالاتر نیست که میان امام و خلیفه صلح باشد و در این مورد میان مردم تفرقه بیفکنند. اگر اختلاف در امامت و خلافت اساسی بود، بخاطر آن جنگها صورت می‌گرفت. ما همگی سنی و شیعه و قرآنی و محمدی می‌باشیم.

بنیانگذاران نهضت میان مذاهب اسلامی در عصر ما اینانند، عبدالمجید سلیم بزرگترین چهره فقهی در عالم اسلام معاصر و رئیس الاذهر، مصطفی عبدالرزاق استاد و رئیس دانشگاه الاذهر فیلسوف و متفکر بزرگ بنیانگذار اصل تقریب بود.

محمد علی علویه متفکر و مصلح نامی، محی‌الدین قلیبی دانشمند تونس، فرید وجدی صاحب دائرة المعارف قرن بیستم و نویسنده معروف، شیخ شلتوت، رئیس الاذهر، شیخ مصطفی مراغی رئیس الاذهر، حاج امین الحسینی مفتی اعظم فلسطین، شیخ محمد عبداللطیف رئیس اداره الاذهر، شیخ محمد عبدالفتاح العنانی رئیس مذهب مالکی، شیخ عیسی منون رئیس دانشکده الشریعه، شیخ حسن البناء رهبر بزرگ اخوان المسلمین، علی بن اسمعیل مؤید نماینده شیعه زیدیه یمن و از علمای شیعه، که در این نهضت پیشگام بودند، به اعتراف استاد شلتوت مفتی اعظم که از همگامانش در راه نزدیک ساختن مذاهب یاد می‌کند.

۱. فرقه‌هایی که در باب پیغمبر اسلام یا ائمه شیعه یا بزرگان اسلام غلو کرده و ایشان را درجه الوهیت داده‌اند. اختصاصاً کسانی که درباره عارین این طالب غلو کرده و او را مرتبه الوهیت داده‌اند. «فرهنگ معین»

«...فراوانند، کسانی که پیش از ما به لقاء پروردگار نائل گشتند، از پیشوایان متفکر در کشورهای مختلف اسلامی که به تقریب و هماهنگی پیوستند و کوشش خود را برای نشر طرح‌های اساسی مبذول داشته و با ایشان مسابقه علمی و فکری داشتیم و با یکدیگر نامه‌ها و پروژه‌ها و پیشنهاداتی مبادله می‌کردیم، و در پیشاپیش ایشان، پیشوای بزرگ آقا حسین بروجرودی عالی‌ترین مرجع تقلید شیعیان، و شیخ محمدحسین آل‌کاشف الغطاء و مرحوم سید عبدالحسین شرف‌الدین...»

شیخ شلتوت مفتی اعظم در مقاله‌ای راجع به سرگذشت نهضت تقریب با بینش آگاه و احساس صمیمانه بگونه‌ای سخن می‌گوید که نشان می‌دهد: اولاً علیرغم عناصری که در هر دو صف، جامعه تفاق پوشیده‌اند و بذر تفرقه و کینه‌توزی می‌افشاندند، چنین روح‌های بزرگی که هنوز اسلام در آنان جوش حیات و حرکت خود را حفظ کرده است، هستند و در برابر فرقه‌بازان و دسیسه‌سازان داخلی و خارجی ایستاده‌اند و ثانیاً نمونه می‌دهد که تا کجا این ادعای من که می‌گویم کینه‌توزی و خصومت ویژه تشیع صفوی و تسنن اموی است و گرنه تشیع علوی و تسنن محمدی دو کلمه مترادف‌اند و کسانی که صمیمانه و آگاهانه بر این یا آن می‌روند، به هم نزدیک می‌شوند و وحدت می‌جویند.

آرزو داشتم که داستان تقریب را خود می‌نوشتم تا فکر آزادی صحیح و مستقیم مذهبی را به روش اسلام ترسیم نمایم. آنچه پیشوایان بزرگ ما در تاریخ فقه اسلامی از آن پیروی می‌کردند این بود که همواره خود از تعصب خشک برکنار بودند و دین و شریعت پروردگار را از جمود و پیچیدگی برتر می‌دانستند و هیچیک معتقد نبود که آنچه را آورده درست است و هیچ شبهه‌ای در آن راه ندارد و بر مردم واجب است که از آن متابعت نمایند، بلکه گفتار او این بود که: این محصول کوشش و دانش تحقیقات من است، و در این باره به هیچ کس اجازه نمی‌دهم که بی مطالعه و بدون اینکه بداند من از کجا گفته‌ام، از من تقلید نماید زیرا که دلیل اگر محکم باشد، تکیه گاه من و حدیث اگر صحیح باشد، طریقه من خواهد بود.

با این فعالیتهای علمی زمینه‌ای برایم مهیا گشت که از دریچه‌ای مشرف و بلند به جهان اسلام بنگرم و حقایق بسیاری را که مانع اتحاد و برادری مسلمانان بود، دریابم و با بسیاری از دانشمندان در عالم اسلام آشنا شوم، سپس به هنگام ریاست دانشگاه الازهر فرصتی فراهم گشت که فتوایی دایره‌بر جواز پیروی از مذاهب ریشه‌دار و اصیل اسلامی، که شیعه دوازده امامی هم جزو آنهاست، صادر نمایم.

و این همان فتوایی است که در دارالتقریب به امضای ما رسید و نسخه فتوگرافی آن با اطلاع ما توزیع گردید. همان فتوایی که آوازه بلند آن در کشورهای اسلامی طنین افکند و چشمان افراد پاک و با ایمان، که هدفی جز حق و تقریب و مصلحت نداشتند، روشن گشت. و بوسیله «تقریب» راهی بسوی تقریب مسلمانان و ابراز محاسن اسلام پیمودند و همچنین پیشوایان متفکر از کشورهای مختلف اسلامی که به جمعیت دارالتقریب پیوستند و جهد و کوشش خود را برای نشر طرح‌های اساسی آن بکار بردند و پیش از ما به لقاء پروردگار نائل گشتند، کسانی که ما با آنها مباحثات علمی و تبادلات نظری و فکری داشتیم. و با آنها مکاتبه می‌کردیم و در پیشاپیش آنان پیشوای بزرگ مرحوم حاج آقا حسین بروجرودی احسن الله فی الجنة و دو شخصیت بزرگ دیگر شیخ محمدحسین آل‌کاشف الغطاء و سید عبدالحسین شرف‌الدین موسوی رحهما الله قرار داشتند.

آری این بزرگان بودند که از آغاز، دعوت تقریب را پذیرفتند و دلها و خردهای خود را به روی آن گشودند و در راه آن خالصانه و صادقانه بهترین کوششها را مبذول داشتند، تا اینکه خشنود و شادمان بسوی پروردگار خویش بازگشتند.^۱

علمای تشیع و اجتهاد

اجتهاد^۱، تحقیق آزادانه محقق مسؤول است. نه محققى که مى‌خواهد حقایق را از کتابها، آزمایشگاهها و دانشگاه‌ها... کشف کند. برای مردم و سرنوشت مردم و بهتر فهمیدن عقاید و ارائه جدید راه‌حل‌ها و پاسخ به نیازهای زمان، طرح ضرورتها زندگی اجتماعی و روشنگری و هدایت جامعه‌اش بر اساس مکتب اجتهاد، مسؤولیت مشخص و سنگین مذهب تشیع است که بر دوش عالم محقق گذاشته می‌شود، تا بر حسب پیشرفت علم و آگاهی مردم، تلقی و برداشت و مذهب را در ذهن و اندیشه و دریافت علمی زمان، تحول ببخشد و تحقق اسلام و مکتبش را بر حسب نیاز زمان و به میزانی که در هر زمان امکان کشف و فهم بهتر آن حقایق می‌رود، ممکن کند. و از این همه مهمتر، این رسالت بزرگ عالم است که براساس احکام و اصول مکتب بزرگی که در اختیار دارند، و بر حسب نیاز و حرکت و ضرورت زمانی که در آن می‌زند. و مذهبش نیز باید زنده بماند. باید به احکام و برداشتها و فهم تازه متناسب با زمان. متناسب با نیاز زمان و ضرورت بشر و نسل این زمان. دست بیازد و استنباط و استخراجشان کند، تا مذهب در چهارچوب شرایط کهنه و گذشته. که دیگر گذشته است. نماند و منجمد نشود، و از زمانش واپس نیفتد.^۲

در تشیع علوی، اجتهاد یکی از اصول بزرگ تشیع است که علمای ما افتخارشان به این است و افتخار تشیع به اجتهاد.

مجتهد. به معنای کوشنده و محقق آزاد. براساس روح و جهت مذهب و منطق علمی و بر مبنای اصول چهارگانه اسلامی (کتابت، سنت، عقل، اجماع) می‌تواند، این نیاز تازه زمان، شرایط تازه حقوقی، اقتصادی و اجتماعی را بررسی و حکم تازه، استخراج و استنباط کند. مجتهد در تشیع علوی یک متفکر محقق نواندیش و متحول و پیش‌تاز زمان و همگام با سیر تاریخ و آگاه از حوادث واقعه و رویدادها و مشکلات مسائل و تحولات حقوقی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و علمی و فکری عصر خویش است.^۳

ضرورت گشودن باب اجتهاد:

یکی از پیش‌بینی مرفقی فقه شیعه این است که حوادث مستحدثه را که در هر زمانی روی می‌دهد و طبیعتاً در قوانین فقهی پیشین حکمش و راه‌حلش نیامده است، باید علمای محقق و مجتهد رسیدگی کنند و بر اساس موازین علمی و اجتهادی و شناخت علمی و عملی که از اسلام دارند آن را طرح و حل کنند و پاسخی را بیابند. این اصل نشان می‌دهد که چگونه اسلام مسأله زمان و حرکت و عامل تغییر و تحول و نوآوری را در طی ادوار تاریخی پیش‌بینی کرده است و آگاهان و اسلام‌شناسان را، در برابر آن مسؤول دانسته است. حوادث مستحدثه، بطور کلی، همه رویدادهای فرهنگی، فکری، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و انسانی است.^۴ اما این فاجعه تلخ اکنون واقعیت یافته است. فرهنگ اسلامی به عنوان علوم قدیمه تلقی می‌شود و دور و بیگانه با آن، علوم طبیعی و انسانی (طب، هیأت، فیزیک، شیمی، ریاضی، تاریخ و جغرافیا و اقتصاد و حقوق و سیاست و جامعه‌شناسی و اخلاق) در جای دیگری که قلب و مغز جامعه را تشکیل می‌دهد، جا گرفته است و رشد می‌کنند. چرا این چنین شد؟ ما که معتقدیم حقیقت اسلام همیشه نو است، زیرا که

۱. برای تشخیص وظایف و احکام دینی باید راهی را پیمود که عقلاء اجتماع برای تشخیص وظایف فردی و اجتماعی از متن قوانین و دستورات کلی و جزئی و معمولی می‌پیمایند. به عبارت دیگر یک سلسله قواعدی را که برای بدست آوردن وظایف و مقررات بکار برده می‌شود، باید بکار انداخته، به وظایف و احکام شرعی را از متن بیانات دینی استنباط نمود. بنابراین معنی اجتهاد بدست آوردن حکم شرعی از بیانات دینی به طریق نظر و استدلال که بایکار انداختن یک رشته قواعد مربوط (قواعد اصول فقه) انجام باید. طباطبایی محمد حسین، مرجعیت و روحانیت ۱۶.

۲. مجموعه آثار ۷، ص ۲۵۰.

۳. مجموعه آثار ۹، ص ۲۳۱-۲۳۲.

۴. مجموعه آثار ۷، ص ۲۳۵.

حقیقت است، ناچار در عقب‌ماندگی بیش اسلامی از زمان و دورافتادگی از زمانه، خود را باید متهم کنیم.^۱ آنچه علوم اسلامی را، در عصر حاضر، علوم قدیمه کرد، عاملی است که در جریان تاریخ، بیش اسلامی را از حرکت زمان بازداشت. زمان، دور از هدایت اسلام، به حرکتی انحرافی ادامه داد و بیش و فرهنگ اسلامی، که با حرکت زمان همگامی نکرد، قدیمه شد و ناچار قلب و مغزش نیز از هم جدا افتاد. ایمان و اعمال مذهبی ماند، اما در میان عوام، و علوم اسلامی ماند، اما در قرون قدیم و در نتیجه علوم اسلامی علوم قدیمه ماند و محصور در چهار دیواری‌های کهنه مدارس قدیمی و محبوس در میان کتب قدیمه‌اش و تحصیل کرده‌های ما - که مغز فعال و مسؤول زندگی اجتماعی و علمی زمان ما را می‌سازند - با اسلام بیگانه شدند و با روح القاء شده از غرب - که صاحب علم زمان و قدرت زندگی بود - و عوام که مذهب را داشتند و بدان عمل می‌کنند، فاقد آگاهی و شناخت مذهبی اند. و طبیعتاً، اسلام کنونی ایمانی شده، بریده از علم، و دلی شده جدا مانده از دماغ و احساسی محروم از عقل و احکامی فاقد روح و معنی و فلسفه و در نتیجه، اسلام که روح مذهبی و احساس عرفانی عمیق و پرحرکت و نیرومندی بود که با نوترین سلاح منطق و حکمت و علوم و هنر و ادب و رسالت زندگی و هدایت اجتماعی زمان، مسلح بود و همچون روح پرتکان و خلّاق، نیرومندترین کالبد تمدن و اجتماع و زمان خویش را حیات و حرکت می‌بخشید. روح مجردی شد، متحجر در کالبدهای سنتی و عادات موروثی و اعمال و مراسم و شعائر تکراری که تعصب عامیانه و ناخود آگاهی و بیگانه با زمان و با حرکت تاریخ آن را در خود زندانی کرده است.^۲

اما اعتقاد ما بر این است که عاملی که حرکت روح اسلامی را در مسیر زمان سد کرد و فرهنگ و بیش اسلامی را کهنه و متحجر ساخت، مرگ روح اجتهاد است. اجتهاد دروازه‌ای بود بر مدینه روح و فرهنگ مذهبی، که قافله زمان از آن گذر داشت، و دری بر دارالعلم اسلامی، که همواره هوای تازه به درون می‌آورد. همه نبوغ‌ها و استعداد‌های بزرگ ما به کار فلسفه، کلام، تصوف، فقه و اصول، ادبیات و معانی و بیان و بدیع و صرف و نحو مشغول شدند و پس از سالها تحقیق و تفکر و رنج علمی خویش، برای توده مردم جز یک «رساله عملیه» در آداب طهارت و انواع نجاسات و احکام حیض و نفاس و شکایات نماز، کاری نکردند.

باید در فروسته اجتهاد فکری و علمی اسلام دوباره گشود شود. خوشبختانه بزرگترین افتخار و امتیاز علمی شیعه در طول تاریخ فکر و فرهنگ اسلام، باز نگاهداشتن باب اجتهاد بوده است. و برتری فقه شیعی بر دیگر مذاهب فقهی - که پس از ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل بسته شد - در همین است که راه تحقیق تازه و استنباط و حتی وضع احکام و قوانین جدید را برای همه نسل‌ها و عصرها باز گذاشتند تا فهم و فکر و علم تمیّد و نیروی تحقیق و اجتهاد آزاد و تعقل و استنباط و بحث و نظر و ابراز آزادانه عقاید و نظریات مختلف علما، تکامل فکری و علمی را - که تنها به برکت آزادی تحقیق و تصادم عقاید و افکار محققان و متفکران میسر است - در طول تاریخ تحقق بخشد.^۳

۱. مجموعه آثار ۲۰، چه باید کرد؟، ص ۳۲۹.

۲. مجموعه آثار ۲۰، ص ۳۹۶-۳۹۲.

۳. مجموعه آثار ۲۰، ص ۲۰۱.

فصل دوم: پیدایش روحانیت^۱

همانطور که تشیع از حرکت، تبدیل به انستییوسپیون و نظام می شود و احساس شیعی از یک مکتب آگاهانه فکری تبدیل به یک احساس حب و بغض نسبت به اشخاص تاریخی می شود، همانطور هم در آن دوره عالم، بیشتر به روحانی تبدیل می شود.

در اسلام و بخصوص در تشیع از همه قوی تر و روشن تر - شخصیت های مذهبی مان را عالم می گویم، الان هم این اصطلاح هست. مثلاً وقتی می گویم، علما را دعوت بکنیم، علما را دعوت کنیم، علما اینجور گفتند، مقصود روحانیون مذهبی هستند، یعنی مقصود شخصیت های دینی هستند، اصطلاح مسیحی است. روحانی کسی که آدم با خداست، آدم باتقوی است، آدم پاکی است، عبادت می کند، نفسش خوب است، قدمش سبک است، آدم دستش را که می بوسد، دلش روشن می شود، نور از چهره اش ساطع است. حال نمی فهمد، اشکال ندارد، مهم نیست که شعور و روح در او هست، روح به شعور مربوط نیست و روح دارد، روح القدس در او حلول کرده!

روح القدس یک قسمتش اینجاست، این تقدس است و کسی که این روح در او حلول کرده، مقدس است. اما در تشیع، در صدر اسلام و بعد از آن در طول تاریخ و الان هم در ذهن اندیشمندان شیعی، عالم مذهبی وجود داشته و دارد. عالم دینی یعنی آن کسی که مذهب را می شناسد، متخصص دینی است تحصیلات و تحقیقات دینی کرده است، به روح و هدف و روابط و قوانین آن آشناست، همانطور که متخصص قلب، عالم متخصص زمین شناسی و عالم متخصص فلسفه داریم، یک عالم دین هم، متخصص دین شناس و اسلام شناسی است، فقیه هم به همین معنی است. اینکه قرآن دستور می دهد لیتفقوها فی الدین (فقه بمعنی علم است) یعنی، در دین عمیقانه بیندیشد و آنرا آگاهانه و درست بشناسد! در این جا مورد خطاب، همه هستند که دین را بشناسند. نه اینکه احکام حقوقی و قوانین علمی دین را فراگیرند! فقه یعنی اسلام شناسی، و اینکه اصطلاح فقه را به انحصار علم احکام و شناخت حلال و حرام درآورده اند، یک معنی تازه ای است، یکی معنی تازه ای است، کم کم در کنار عالم شیعی شخصیتی بوجود آمد که عالم شیعی نیست، وقتی درباره اصول تشیع از او می پرسیم، بلد نیست. وقتی درباره شخصیت و افکار و زندگی ائمه سؤال می کنیم، نمی داند. می گویم از فلسفه اسلامی بگو. می گوید، فلسفه با شرع نمی خواند. می گویم از عرفان بگو. می گوید: برخلاف مکتب اهل بیت است. می گویم مکتب اهل بیت چیست؟ می گوید: از حقایق و اسرار قرآنی است! از او خواهش می کنم یک

۱. در میان پیروان ادیان بزرگ و کوچک آسمانی و غیر آسمانی غالباً طبقه خاصی به نام روحانی بوده که موقعیت و وظایف مخصوص داشته و همواره از مزایای مالی و غیرمالی اجتماعی برخوردار بوده است. در میان یهود، دستگاه روحانیت، دستگاه پستهای بود و جز فرزندان لای کسی نمی توانست در این طبقه وارد شود. در اسلام سبب خاصی به نام روحانیت، نظیر آنچه در میان پیروان بسیاری از ادیان هست و تقریباً شغل و حرفه خاص روحانیون شمرده می شود، سراغ نداریم. یکی از نیازمندی های ضروری جامعه پادگرفتن و یاد دادن معارف و احکام دینی است. یادگرفتن معارف و احکام دو مرحله دارد. مرحله اول در حدود احتیاج شخصی است. این مرحله بر همه واجب عینی است. مرحله دوم آموختن و یاد دادن به دیگران که واجب کفایی است. تحصیل علوم دینی یک واجب است که به استناد بعضی روایات باید از اغراض مادی و امتیاز طلبی منزه باشد. تحصیل علوم و فنون لازم دیگر از قبیل پزشکی و... واجب کفایی است ولی در این میان فرقی هست آنها که این فنون زندگی را تحصیل می کنند پس از فراغت از تحصیل می توانند آن را شغل و حرفه خود قرار دهند و هزینه زندگی خود را از این راه تأمین کنند، ولی به کسانی که علوم اسلامی تحصیل می کنند چنین حقی داده نشده، گرفتن مزد برای فتوی دادن یا بیان مسائل و احکام و معارف دین در فقه ما از محرمات شمرده شده است. باید اعتراف کرد که بهره مندی از علوم اسلامی و نظاهر به زهد و تقوی و افتخار مصاحبت با پیغمبر و نظایر اینها از همان آغاز مورد سوء استفاده قرار گرفت و ابوهیره ها برای گفتن یک حدیث دروغ... پولها گرفتند و مقامها و منصبها یافتند. زاهدنمایان دکان تازه باز کردند کم کم کار به آنجا رسید که بسیاری از آلودگیهای دستگاههای روحانی ادیان، دیگر به مسلمانان نیز، سرایت کرد.
رک: بهشتی، سید محمد، مرجعیت و روحانیت، ص ۱۲۹-۱۳۱.

درس تفسیر قرآنی براساس مکتب اهل بیت شروع بفرمایید، با لحن تحقیرآمیزی می‌فرمایند: این کار آقایان فضلا است، یک مقام بزرگ روحانی برایش تفسیر سرشکستگی است، سبک می‌شود و... (یا لحنی حاکی از درد دل و ناراحتی آقا از اوضاع محیط و طرز فکر روحانیون) که: ای آقا! شما که متوجه هستید ما چه گرفتاری‌ها داریم! حوزه علمی ما چه جور طرز فکری دارد، می‌دانید که تفسیر را جزء علم نمی‌دانند، در شمار فضل نمی‌شمارند، به وجهه علمی و شخصیت علمی صدمه می‌خورد، این است که از وقتی به مقام رسمی روحانیت دین رسیده‌ام (و مردم باید دینشان را رسماً از من بگیرند) تحقیق و تفسیر قرآن را دیگر کنار گذاشتم، همین را وسیله می‌کردند برای کوچک نمودن و صدمه زدن به موقعیت فعلی من، بله، دیدم برای شخصیت دینی و موقعیت رسمی روحانی جدیدم تفسیر قرآن دیگر مصلحت نیست، ولش کردم. می‌پرسم گاهگاهی با مردم سخن بگوئید، حقایق اسلام را برایشان مطرح بفرمایید، روشنشان کنید. با لحن آمیخته به گله و بی‌توقعی و ناراحتی از این تحقیر که حاکی از این است که گویی مقام بلند آقا را نشناخته‌ای و «وضع» آقا را «قدر» آقا را، متوجه نیستی و یا خواسته‌ای موقعیت آقا را پایین بیاوری می‌گویند: بسیار خوب، حالا بعد از یک عمر توی حوزه بودن، آقا ما را سوار منبر می‌کنند! آقا ما در رشته منبر نیستیم. وعظ و تبلیغ کار آقایان مبلغین و وعظا و اهل روضه و آواز است. شما مثل اینکه حدود اشخاص را یا نمی‌شناسید و یا رعایت نمی‌فرمایید. منبر کار اشخاص متفرقه است. در خارج از حوزه اشخاصی که ذهن گرمی دارند و نیم رنگ صدایی و ذوقی و هنر اداره مجلس و نیمچه سواد برای نقل اخبار در کلمات معصومین، علیهم‌السلام، و شعر و نثر و سخنان بزرگان و... و بر ما است که آقایانی را که در این صنف مشغول‌اند، تشویق و تایید و اداره کنیم. می‌گوییم: معذرت می‌خواهم که ما به این حدود و تغور داخلی و سلسله مراتب خاص وارد نیستیم و فقط بر اساس آنچه از صدر اسلام می‌شناسیم و نیز به اقتضای نیازی که نسل ما و زمان ما به شناختن اسلام دارد، حرف می‌زنیم و پیشنهاد می‌کنیم و می‌خواهیم و آن وقت موجب اسائه ادب به ساحت والا و مقدس سرکار می‌شود و بدون اینکه قصد اهانتی داشته باشیم، از محضر مبارک می‌خواهیم که مثلاً به تحقیق و تفسیر سخن خدا بپردازید، و از آن بدتر، بر منبر پیغمبر و علی بنشینید، چون می‌دانید که این اسائه ادب معلول جهل ما به شخصیت و موقعیت دینی و روحانی امثال سرکار است، خواهید بخشید.^۱ به لطف و زحمات شما امروز [مردم] چارلی چاپلین را از همه آنان بهتر می‌شناسند و درباره‌اش، بیشتر خوانده‌اند، بنویسید که تمام سال را، مردم ما، این اسم‌ها را تکرار می‌کنند و شب و روز برایشان اشک می‌ریزند و صلوات می‌فرستند و مجلس و منبر و کرامات و معجزات و شعر و مدح و منقبت، و حال آنکه یک کلمه درباره‌شان نمی‌دانند، چون یک خط درباره‌شان ننوشته‌اند، یک کتاب درباره هیچکدامشان نیست که اگر هست، یا ترجمه‌ای از اروپایی‌ها است و یا محققان اهل تسنن که هیچکدامشان را شما قبول ندارید و یا نوشته اشخاص فاقد صلاحیتی از قبیل علی شریعتی، فرونگی مآب است که پول دولت را می‌گیرند و برای دین کار می‌کنند شما بنویسید که پول دین را می‌گیرید.

شما صلاحیتش را دارید که اهل بیت هستید. اهل‌الیت ادبی بما فی‌الیت! - می‌بینی در جواب همه این عنرایض فرمایش می‌فرمایند که: عجب نظریات مخصوصی داری، تو هم مثل اینکه به حسینه ارشاد رفت و آمد داری که از این جور حرفهای بودار می‌زنی. و برای ما تکلیف معلوم می‌کنی، آقا جان تو مقلدی یا مجتهد؟ اگر مجتهدی کو اجازه‌ات...^۲

آنچه می‌خواهم بگویم این است که نوعی جدید و تپیی تازه در میان گروه علمای اسلامی پدید آمده‌اند که فقیه هم نیستند اما مثل همین فقها حرف می‌زنند، یعنی حرف نمی‌زنند که در رشته منبر نیستند، نمی‌نویسند که اهل تصنیف و تألیف و ترجمه نیستند، قرآن و سیره تعلیم نمی‌دهند زیرا که کار تفسیر نمی‌کنند، صدر اسلام و نهضت اسلام را

۱. مجموعه آثار ۹، ص ۱۸۸-۱۸۵.

۲. مجموعه آثار ۹، ص ۱۹۰.

نمی‌شناسند زیرا که سیره پیغمبر و شرح حال ائمه و اصحاب را نمی‌دانند. زیرا که این چیزها مربوط به تاریخ است به علوم دینی مربوط نیست. مباحث اعتقادی و استدلالی اصول فکری اسلام و تشیع را نمی‌شناسند، زیرا که این رشته علوم عقلی است و ویژه متکلم و فلسفه خوانان و اهل جدل، سخنان پیغمبر و علی و افکار و اقوال ائمه را تحقیق و تدوین و نقل نمی‌کند، زیرا که کار محدث است و رشته علوم نقلی. اتفاقاً فقیه و مجتهد رشته فقه هم نیستند و اهل فتوی و صاحب رساله عملیه هم نیستند، خلاصه آقا مفسر قرآن نیست، محدث نیست، متکلم نیست، فقیه نیست، فیلسوف نیست... خود بخود این سؤال پیش می‌آید که پس آقا چکاره است؟

آقا روحانی است. یعنی مصرفش چیست؟ متفکر اسلامی است؟ نه. عالم اسلامی است؟ نه. سخنران اسلامی است؟ نه. نویسنده یا مترجم اسلامی است؟ نه. پس چیست؟ ایشان یک پارچه نور است، مقدس است.^۱ شخصیت دینی است؟ آبروی دین است! وجودش توی این محل - توی این شهر در همسایگی ما مایه برکت است. نمی‌بینی چه صفایی دارد؟ چه صورت نورانی، روحانیت از چهره‌اش می‌بارد. وقتی چشم آدم به جمال مبارکش می‌افتد قلبش روشن می‌شود اصلاً توی این دنیا مثل اینکه نیست با این زندگی و این مردم مثل اینکه سرکار ندارد. توی عالم دیگری است چیزهای دنیا را اصلاً نمی‌شناسد. این جور نورها باید توی این ظلمات دنیای سیاه ما باشند و گرنه سنگ بند نمی‌آید، بخاطر چند وجود نازنین مثل همین‌ها است که خدا آسمان را بالای سر ما و زمین را زیر پای ما نگه داشته و از عذاب ما در برابر این همه گناهانمان بخاطر آنها، چشم پوشیده و گرنه، باید زمین ما را مثل عاد و ثمود کن فیکونه کند او آیت خدا است، حجت الاسلام است، از اولیاء الله است، یکپارچه قداست است، اهل تقوی است، متبرک، اهل آخرت است، شخصیت الهی و بزرگ و محترم و موجه و مقدس و مبارک و مستطاب و عظمی.

این است پدیده تازه در اسلام، روحانیت! و تپ جدیدی به نام روحانی و رابطه نوظهوری به نام مرید و مرادی! تقلید فکری، آن هم از شخصیت‌هایی که ارزششان اساساً به فکر نیست. این تپ کم‌کم زیاد شدند و مورد تشویق قرار گرفتند، رسمی شدند، تایید شدند، قدرتها عملاً این روحانیون را در کنار علمای شیعی تقویت کردند و توده عامی هم طبعاً راحت‌تر با این‌ها کنار می‌آمدند، زیرا اینها اصولاً قدرت و استعداد عوام‌گیری‌شان بیشتر از یک تپ دانشمند متفکر است.

این تپ بی‌سواد، خود به خود نفوذش در توده هم بیشتر است، زیرا روحانی تحصیل نکرده و سواد نیاموخته، هم با توده عوام تفاهم بیشتر دارد و هم روی آنها بیشتر کار کرده است این غیر از عالمی است که تمام عمرش را روی روایت و حدیث، کلام و قرآن و نهج البلاغه صرف کرده، او اصلاً اعتنا باین مسائل ندارد، اصلاً تجربه‌اش را هم ندارد، یک چیزی می‌گوید، یک حقیقتی را تقریر می‌کند. و همه عوام را از پیرامون خود می‌رانند. به این ترتیب شخصیت‌هایی که در حقیقت عالم شیعی بودند کم‌کم ضعیف‌تر شدند و شخصیت‌هایی در کنارشان به نام روحانی شیعی و در میانشان تقویت شدند، بطوری که از عصر صفویه، هم عالم شیعی داریم و هم روحانی شیعی، گرچه امروز این دو اصطلاح خلط شده و کلمه روحانی تعمیم یافته و ما به عالم بزرگ شیعی، روحانی هم می‌گوییم، به روحانی شیعی هم، عالم می‌گوییم، اما

۱. افکار ابلهانه که در ذهن بعضی وجود دارد، به استعمارگران و دولتهای جائر کمک می‌کنند که وضع کشورهای اسلامی را به همین صورت نگاهدارند و از نهضت اسلامی جلوگیری کنند. اینها افکار جماعتی است که به مقدسین معروفند و در حقیقت «مقدس‌نامه» هستند، نه مقدس. باید افکار آنها را اصلاح کنیم و تکلیف خود را با آنها معلوم سازیم. چون اینها مانع اصلاحات و نهضت ما هستند و دست ما را بسته‌اند. روزی مرحوم آقای بروجردی، مرحوم آقای حجت، مرحوم آقای صدر و مرحوم آقای خونساری رضوان‌الله علیهم برای مذاکره در یک امر سیاسی در منزل ما جمع شده بودند. به آنان عرض کردم که شما قبل از هر کار تکلیف این مقدس‌نامها را روشن کنید. با وجود آنها، مثل این است که دشمن به شما حمله کرده و یک نفر هم محکم دستهای شما را گرفته باشد.

مترجمه مفاسد و مصالح نیستند دست‌های شما را بسته‌اند و اگر بخواهید کاری انجام بدهید، امروز جامعه مسلمان طوری شده که مقدسین ساختگی جلوفتو داسلام و مسلمین را می‌گیرند و به اسم اسلام، به اسلام صدمه می‌زنند ریشه این جماعت که در جامعه وجود دارد در حوزه‌ها و روحانیت است. رک: امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۹۶.

این دو تا مفهوم را با این معنی که من گفتم در ذهن از هم سوا بفرمایید. زیرا در اسلام و تشیع ما عالم داریم که رابطه او با مردم رابطه عالم و شاگرد، متخصص و غیر متخصص و روشنفکر و توده است، اما روحانی اصطلاح مسیحیت است و تیپ آن تیپ برهمنان، مغان، کشیشان، مؤبدان، خاخام ها و رهبانان [است].

روحانی و عالم شیعی از کنار مردم برخاست و در کنار سلطان صفوی نشست، تشیع مردمی تبدیل شد به تشیع دولتی، بعد تشیع به دو قسم منقسم شد، یکی تشیع علوی که از آغاز اسلام بود و هنوز هم خوشبختانه هست و یکی تشیع صفوی که تا آن تاریخ نبود و با تحریف و مسخ تشیع علوی به وجود آمد و هنوز هم متأسفانه هست.^۱

برخی گفته اند چرا من گاهی جدی ترین و عمیق ترین دفاع را نسبت به این جامعه - یعنی جمع - کرده ام و قوی ترین حمله ها را علیه آنها کرده ام و چرا؟ این تضاد میان روحانیون و علما است که متأسفانه هر دو تیپ غالباً یک لباس دارند و یک پایگاه ظاهر در جامعه مذهبی، هر چند نقششان متضاد است. روحانی آن است که می گویم تنها رابطه شان با مردم دستی است برای گرفتن و دستی برای بوسیدن! اینها معمولاً از اسلام (تاریخ، عقاید و قرآن...) هیچ نمی دانند، نقشی دارند، درست کپیه خاخام ها، راهب ها و کشیش ها... شاخه ای از شجره روحانیت رسمی همه مذاهب عالم، و طبقه حاکم و دستگاه حاکم به خاطر نیازی که داشت برای پایگاهی در میان توده، توجیه وضع موجود و تقدیر مردم، یعنی تحریف حقایق مذهب، استخدام آن در خدمت مصالح قدرت، کم کم چنین دستگاه رسمی را به وجود آورد. در تشیع، پس از صفویه که وارث نظام سلطنت و خلافت اسلاف بود، ولی در لباس مقدس تشیع در نتیجه باید تشیع از میان مردم برخیزد و در مسجد شاه همسایه عالی قاپو شود. و چنین نقشی را عالم نمی کرد. روحانی ساختند، که همدست و همکار فرزانش بود و تعلیمش لنگه دیگر چکمه و هر دو یک جفت کفش در پای شاه سلطان حسین و پیداست که در چنین نظامی که جهل و جور همداستان می شوند، عالم عدالت خواه و امامت شناس - یعنی عالم شیعه - چگونه کم کم از صحنه کنار می رود و روحانی بر صحنه مسلط می شود. روحانی برای دفاع از خودش در پشت سر عالم مخفی می شود. او را که قربانی روحانی است، سپر می گیرد تا حق پرستان راستین که در دفاع از اسلام و تشیع و ضرورتاً دفاع از عالم اسلام شناس و تشیع فهم، من که بزرگترین امیدم به همین حوزه های علمی است و چشم انتظار به همین حجره های طلبگی و در عین حال بزرگترین رنجم از همین جا برمی خیزد - این است که در برابر هیاهو و دشتنم و تحریک ها و توطئه ها... سکوت کنیم.^۲

من، روحانیون را با علمای اسلامی یکی نمی گیرم، بلکه متضاد می بینم. در اسلام ما دستگاهی، طبقه ای یا تپیی به نام روحانیت نداریم. این اصطلاح خیلی تازه است و مصداق آن هم نوظهور. در اسلام ما عالم داریم در برابر غیر عالم نه روحانی در برابر جسمانی.^۳

واسطه خدا و خلق

[در بین ما] سازمانی به نام روحانیت "Clerge" نیست و کسی روحانی حرفه ای نمی شود. در اسلام میان مردم و خدا واسطه نیست، هر کسی مستقیماً با او در تماس است.

تحصیل علوم مذهبی در انحصار عده خاصی نیست، تحصیل علم بر هر فردی از زن و مرد به قدر لازم واجب است و اصول اعتقادی مذهب تقلید بردار نیست و تبلیغ مذهبی و اصول اخلاقی یک وظیفه عینی و عمومی است و افراد خاصی رسماً مأمور این کار نیستند. بنابراین آخوند رسمی، روحانیت رسمی، مبلغ رسمی، مقلد رسمی، مفسر رسمی،

۱. مجموعه آثار ۹، ص ۱۹۶-۱۹۱.

۲. مجموعه آثار ۲۰، ص ۱۱۲.

۳. مجموعه آثار ۲۰، ص ۱۱۹.

جانشین رسمی، شفیع و واسطه رسمی وجود ندارد، همه سربازند و در عین حال مبلغ خلق و رابط با خالق و متفکر منفرد و مستقل و مسئول اعمال و عقاید و مذهب خویش.

این است آن بعد انویسیدوآلیستی و لیبرالیسم انفرادی اسلام که آمریکا افتخار خود را در انتساب دروغین خود بدان مکتب می‌داند و این است مبنای دموکراسی انسانی که آزادی فرد در برابر قدرت و مرکزیت و جامعه تأمین می‌شود.^۱

تبیین مفهوم «روحانی» در فرهنگ جدید

کشیشان مسیحی می‌گویند که حامل بارقه‌ای از روح (esprit) اند، یعنی روح القدس، یکی از آن سه جلوه خدا و از این جاست که خلق برای ارتباط با خدا باید به آنها رجوع کند. چه آنها مأمورند تا روح را که حامل آنند در جهان پراکنده کنند و لقب روحانی (که بخود می‌دهند) از اینجا است. این لقب در اسلام وجود ندارد. چنین طبقه‌ای هم وجود ندارد. تنها در میان شیعیان و آنها هم شیعیان ایرانی است که روحانی و روحانیت بکار می‌رود که فکر می‌کنم استعمال جدیدی باشد زیرا چنین لقبی در متون مذهبی و ادبی قدیم ما وجود ندارد و شک ندارم که از مسیحیت آمده است و گمان می‌کنم بدست صفویه که بسیاری از مراسم و شعائر و علائم مذهبی از قبیل: تکیه (در کنار مسجد) و هیأت و سینه‌زنی و قفل‌بندی و زنجیرزنی و تیغ‌زنی و جریده و علم و علامت و پرده و شیه (میراقل و میستر و شیه بازی مسیحیان در تعزیه عیسی و روضه شکنجه‌های (Passions) وی را که امروز هم تمام و کمال در لورد دیده می‌شود) اقتباس کردند، تا تشیع از همه جهات مراسم و شعائر و نمود و نمایش مذهب، از تسنن جدا شود و با مسلمانان غیرشیعی که در حال جنگ دائمی بودند و قیامشان علیه آنان بوده هیچ وجه مشترکی احساس نکنند. ولی چون پیش از صفویه مجال تظاهرات خاص فرقه‌ای خود را نداشت و گذشته از آن، شیعه و سنی یک ملت و یک جامعه را تشکیل می‌دادند و جز در چند مسأله استثنائی با هم اشتراک اعتقادی و عملی و عبادی داشتند.

پس از استقرار رژیم شیعی صفوی که دشمن اصلی اش تسنن و رژیم عثمانی بود، کوششهای فراوان شد تا وجوه مشترک [از بین برود و] دینی جدا و سنی را دارای دینی جدا و متضاد با هم بیفتند و شیعه خود را صاحب دینی جدا و سنی را دارای دینی جدا و متضاد با هم احساس کند. یکی از این کوششها بدعت‌ها و ابداع‌های تازه در مراسم مذهبی و سمبل‌ها و نشانه‌های خاص بی‌سابقه دینی بود و ناچار برای اینکار به تقلید و اقتباس از سنت‌ها و مراسم خاص مذهبی اروپای شرقی که صفویه با آنان علیه عثمانی‌ها پیوند نزدیک و مصالح مشترک و روابط بسیار صمیمانه‌ای داشتند، پرداختند و حتی وزیر خاص امور روضه‌خوانی داشتند که یکی از مأموریت‌های وی تقلید و اقتباس صنایع مذهبی از اروپا بود!

پرده‌های سیاه و بارز را که در حاشیه‌اش اشعار محشوم نوشته شده است ببیند، درست تقلید از مد پرده‌های کلیسا است.

در اسلام روحانی نداریم، عالم داریم رابطه آنان با مردم رابطه عالم و عامی، متخصص و غیرمتخصص است نه مقدس و غیرمقدس، متبرک و غیرمتبرک، روحانی و مادی، مرید و مراد.^۲

«روحانی» بارها گفته‌ام، هم مفهومش و هم مصداقش و حتی

هم لفظش از فرنگ آمده است خیلی هم تازه! همراه فُکُل

و کروات و دیگر مظاهر غربزدگی، دنیاپیمان را به سرمایه‌داری‌شان و دینمان را به کلیساشان. به متجددهامان - به نام

تمدن - قرتی بازی یاد دادند و ورقاصی و کوکئل پارنی و شرابخواری و آزادی‌های

۱. مجموعه آثار ۲۲، ص ۱۹۷-۱۹۸.

۲. مجموعه آثار ۴، بازگشت به خویش، ص ۳۹۱-۳۹۰.

فقط جنسی و به نام دین، تعزیه گردانی و زنجیرزنی و قفل‌بندی و تعش‌کشی و صلیب‌کشی (علامت یا جریده) و خیلی خرافه‌ها نیز که ساخت قرون وسطای خودشان بود. آهسته خیزاندند در اعماق قلبمان و مغزمان و ایمان منطقی و مترقی و انسانی مذهبی‌مان

روح و شفاعت و توسل و ولایت و شهادت همه را تار کردند و خراب.^۱

ظهور صفویه در ایران^۲

در اوج مبارزه عثمانی‌ها با اروپایی‌ها که قدرت امپراطور عثمانی در غرب پیش می‌رفت، ناگهان در پشت جبهه در متاهی الیه مرزهای شرقی عثمانی، یک قدرت نیرومند مهاجم و تازه نفس می‌جوشید از پشت بر عثمانی حمله می‌کند. این قیام که به رهبری فرزندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی یکی از اقطاب تصوف است، در ایران روی می‌دهد.

تصوف در تاریخ اسلامی دو بعد متضاد دارد، یکی منفی، گوشه‌گیری و عقب‌نشینی از زندگی و زهدگرایی یکی دیگر قطب گستاخی و هجوم و شهادت و مبارزه جویی، فرزندان شیخ صفی از این صنف بودند. با یک روح جوانمردی «فتوت» و به معنای تاریخی کلمه، عیاری سنتی ایران که با تصوف اسلامی ایران پیوند خورده بود و شیوه‌ای را پدید آورده بود که حتی در میان عیاران یا جوانمردان اهل تسنن نیز رسوخ یافته بود، علی‌بن ابیطالب مظهر محبوب آن به شمار می‌رفت. این گرایش سنتی مذهبی، نیروی اجتماعی بسیار بزرگ و مؤثر را تشکیل داده بود، این نیرو بخصوص با فرمانان نظامی، چون شاه اسماعیل جوان و سلحشوران قزلباش یک قدرت رهبری مهاجم را بوجود آورد. این قدرت و رهبری^۳ و نظامی بزرگترین ذخیره انرژی اجتماعی و فکری و روحی در متن توده و عمق وجدان جامعه ایران دست یافته است، و آن مخزن سرشار و انفجاری بود، از مجموعه نفرتها و کینه‌هایی که در طول ۱۰ قرن در وجدان جامعه شیعی و توده شهری و روستایی نسبت به حکومت‌های جور و شکنجه تسنن بر روی هم انباشته شده بود. این نفرتها یک انرژی متراکم و فراوانی بود که رهبری جدید توانستند، آنرا استخراج کنند و در خدمت قدرت سیاسی خودشان قرار بدهند و دادند، و بسیار زود و بسیار ماهرانه. ناگهان شیعه‌ای که ده‌قرن خودش را در زیر شکنجه حکام تسنن، خلفای تسنن و سلاطین غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی و ایلخان و تیموری و قزاق و وابسته به حکومت نظام تسنن می‌یافت، که هیچگونه حقی حتی در ابراز عقیده مذهبی خودش نداشت، و در پشت پرده‌های تقيه و عمق سیاهچالهای زندان همواره احساس خفقان می‌کرد. اکنون فرمانانی پیدا کرد که می‌توانست عقده‌های نفرت و کینه خودش را با شمشیرهای بران آنها باز کند، و احساس یک آزادی مذهبی و رهایی اعتقادی کند. این رهبران با آشنایی دقیق و تکیه بر این عقیده درونی جامعه شیعی توانستند نظام سیاسی خودشان را بر عمیق‌ترین اعماق روح

۱. مجموعه آثار ۷، ص ۱۰۱.

۲. حکومت صفوی، نقطه عطفی در تاریخ سرزمین ایران است زیرا صفویه نخستین حکومت شیعی بود که برای مدتی طولانی بر سراسر ایران سلطه داشت. اگرچه پیش از آن حکومت‌های شیعی محلی و کوچک و یا دولتهای بزرگ که دارای عمر کوتاه بودند، تشکیل شده بود. پس از مکر امیر تیمور گورگانی، ایران دچار هرج و مرج شد. سرانجام شاه اسماعیل صفوی، مؤسس سلسله صفوی یک حکومت مقتدر مرکزی بنیانگذاری کرد که در واقع جنبش صوفی مسلکانه شیعی بود که به قدرت رسید. و در سال ۹۲۴ ه. ش، الوند یک پایندری، آق‌قویونلو را شکست داد و تبریز پایتخت ایران را به تصرف آورد. شاه اسماعیل اقدامات نیاکان خویش را با تمام قوا که مذهب شیعه و طرفداری از خاندان علی را در روح پیروان و مریدان خویش تبلیغ می‌کردند، پی گرفت و مذهب شیعه را ترویج نمود و طولی نکشید که از این اقدامات و سیاستها که کاملاً مذهبی بنظر می‌آمد نتایج مهمی حاصل شد.

چند تن دیگر از این خاندان یکی پس از دیگری به سلطنت رسیدند و آخرین آنها شاه سلطان حسین صفوی بود که سرانجام در سال ۱۱۰۱ ش با شورش افغانها به فرماندهی محمودخان افغان سقوط کرد.

ع - باقی، بررسی انقلاب ایران، جلد اول، ص ۳۶.

۳. مجموعه آثار ۹، ص ۲۶-۲۵.

وجودان و اندیشه‌توده بنا کنند. و برای همین هم هست که در تاریخ ایران پس از اسلام، حکومت صفویه تنها حکومتی است که ریشه‌های عمیق در میان توده دارد.

پیدایش صفویه و تأثیرات آن

تشیع دارای دو دوره کاملاً متفک و جدا از هم است. یکی دوره‌ای از قرن اول تا اوایل صفویه، دوره نهضت و حرکت شیعه است، یکی دوره‌ای از زمان صفویه تا کنون که دوره تبدیل شدن شیعه حرکت است به نظام. شیعه پیشین، اقلیتی بود محکوم و بی قدرت که نمی توانست به آزادی به کربلا برود. نمی توانست نام حسین را بر زبان بیاورد و حتی نمی توانست اعمال مذهبی خودش را در معرض چشمها انجام بدهد. همیشه تحت تعقیب بود، همیشه در شکنجه و زندان و پنهان و تقيه. حالا همان شیعه تبدیل شده به یک قدرت بزرگ حاکم بر کشور که بزرگترین نیروهای رسمی از او حمایت می کنند، حتی همان قطبی که همیشه تشیع را می گوید و هرکس را به نام و به جرم محبت علی دستگیر می کرد، شکنجه می داد و می کشت حالا خودش را کلب آستان رضا می داند، پیروزی بزرگ! همان علما و روحانیون شیعه که همواره جبهه پیشتاز مبارزه با حکومت بودند و پیوسته سیر آماج نیروهای نظام حکام بودند. همانها در مجلل ترین و مرفه ترین شرایط زندگی می کنند، دوش بدوش حاکم می نشینند و در حکومت مورد مشورت قدرت سیاسی حاکم قرار می گیرند و حتی قدرت حاکم خودش را بعنوان قدرتی تلقی می کند که نیابت امام را از روحانیون شیعه (که نائب امام زمانند و حاکم شرع) گرفته و اینها وکالت از امام را به او تفویض کرده اند.^۱

رواج تعصبات مذهبی

حاکمیت خاندان صفوی در ایران و حمایت توده‌های شیعی از حکام صفوی، زمینه ساز یک سری برخوردهای مذهبی در جامعه ایران گشت. قزلباش مسلح، سرباز و مجری فرمان سلطان با برخوردهای خشن با سنی‌ها، در صدد عقده‌گشایی از حاکمیت‌های جوری بود که طی ۱۰ قرن بر شیعه ظلم روا کردند. و آن را انتقام خون اهل بیت می شمرد و در سرزمین عثمانی هم به نام دفاع از اسلام و سنت نبوی، مفتی بر منبر رفته و حکم قتل رافضی را صادر می کرد و کشتن هر شیعه و رافضی مساوی بود با ثواب جهاد در راه خدا و نوشته شدن حسنه برایش و آمرزش گناهان در دنیا. در این فضا، درگیری‌های غیرمعقول و ناپسندی بوجود آمد.

اکنون ما مسلماً اینکار را یک وحشیگری تلقی می کنیم، اما از نظر تبلیغاتی تأثیرش را در روح‌های عقده‌دار شیعی آن زمان نمی شود انکار کرد. این درست پاسخ گفتن به تیغ‌هایی است که همیشه شیعه می خورده و حالا صوفیه تیغ کشیده و می زند و می خواهد به عوام شیعی نشان دهد که دارد انتقام اهل بیت مظلوم و شهدا و قربانیان شیعه را از سنی‌ها می گیرد! توده عامی متعصب هم که نمی تواند مسائل فکری و تاریخی و اعتقادی را تحلیل کند که مثلاً این بقال و عطار سنی، نه در سقیفه بوده و نه در کربلا و از همین جهل و تعصب است که قدرتهای رسمی سیاسی و روحانی بهره‌برداری می کنند.

در ترکیه [عثمانی] نیز، ملای عثمانی به اسم دفاع از اسلام و سنت پیغمبر، روی منبر دستش را تا آرنج لخت می کرد و برای عوام فهم کردن و تجسم دادن و تحریک کردن احساسات، در کوزه شیره فرو می برد و سپس درمی آورد و به کوزه پر از ارزن فرو می برد و درمی آورد و به خلق بیچاره نشان می داد و می پرسید: چقدر ارزان بر این دست چسبیده است؟ مردم در شمارش آن درمی ماندند، سپس درحالی که می دید این «شوی» ماهرانه مذهبییش خوب گرفته و مجلس آماده شد، فتوی می داد: بله، هرکس یک رافضی را - که دشمن ناموس پیغمبر و اصحاب پیغمبر و منکر قرآن و وحی است -

یکشد، همین اندازه برایش حسنه می‌نویسند!! ناگهان چشمها از حدقه درمی‌آمد و هرکس که می‌شنید، در دل آرزو می‌کرد، کاش برای آموزش گناهان، یک رافضی بیابد و به ناموس پیغمبر و قرآن و اصحاب خدمتی کند. اختلاف شیعه و سنی اصلاً یک اختلاف فکری و عملی و تاریخی بود، بر سر فهم درست حقیقت اسلام و تمام حرف شیعه - که حرف حساب بود - این که برای شناخت راستین و بی‌واسطه اسلام - یعنی قرآن و سنت باید از خاندان پیغمبر پرسید و از علی آموخت.^۱

ویژگی‌های روحانی صفوی

در حال حاضر، و با تشابهی که وضع اسلام در جهان کنونی با وضع اسلام در عصر صفویه دارد، نقش تشیع صفوی و روحانیون آن در آن عصر چه بوده است.

برای روشن شدن زمینه‌ای که این مبحث را پیش آورده و ارزیابی نقش اجتماعی ویژه‌ای که روحانیت تشیع صفوی در بطن اسلام و صف مسلمین بویژه در برابر خط مشترک خارجی بازی می‌کند و بخصوص حساسیتی که در برابر مسأله وحدت و تفاهم اسلامی در سطح جهانی و در قبال دشمن ضد اسلامی نشان می‌دهد.^۲

۱ - تعصب کورکورانه

روحانی صفوی (برخلاف عالم شیعی) متعصب است، تعصب کور بدین معنی که قدرت تحمل و حتی استعداد فهم عقیده و حتی سلیقه مخالف را ندارد، نه تنها مخالف اسلام یا تشیع را، بلکه مخالف آقا، و طرز فکر و ذائقه آقا را. این است که هرچه را نپسندد، بی‌درنگ تحریم می‌کند و هرکه را نپسندد، بی‌تامل تکفیراً در حالی که عالم (در تشیع علوی)، در میان همه علمای ادیان و حتی علمای مذاهب دیگر اسلامی، از این جهت مستثنی است و به علیرین نمونه بنده شایسته خدا بشارت می‌دهد که با مخالفان، به خوب‌ترین و زیباترین روش، به درگیری فکری و جهاد اعتقادی و کشاکش علمی بپردازد.^۳

۲ - پرهیز از سؤال و «شبهه»

عالم شیعی در طول تاریخ اسلام به آزادی بحث و احتجاج و نظر آزمایی معروف بود و تصادم فکری و جدال علمی را دوست می‌داشت و سخت طالب بود چه، دستگاههای تبلیغاتی و علمی همه در دست مخالف بود و او - که منطقی قوی در اثبات تشیع داشت - در این آزادی بحث و جدل بود که می‌توانست افکارش را طرح کند و قدرت منطقش را نشان دهد.

برخلاف روحانی در تشیع صفوی که از سؤال می‌ترسد و اگر بعد از جواب، باز هم سؤال کردی، سؤال دوم جوابش یک دور تسیح فحش و اتهام لعن و نسبت‌های ناروا و تغسیق و تکفیر است. چنانکه در پاسخ نویسنده‌ای که گفته بود، برخی از مطالب فلان کتاب دعا سند ندارد، یکی از مبلغان رسمی تشیع صفوی فرموده بود: تو که ادعا می‌کنی بجه بابات هستی، سند داری؟

۳ - متأثر از عوام در قضاوت^۴

۱. مجموعه آثار ۹، ص ۲۸.

۲. مجموعه آثار ۹، ص ۵۲.

۳. مجموعه آثار ۹، ص ۵۲-۵۳.

۴. اگر انکاء روحانی به مردم باشد، قدرت بدست می‌آورد، اما حریت را از دست می‌دهد و اگر متکی به دولتها باشد، قدرت را از کف

روحانی صفوی با اینکه لباس علم را بر تن دارد و ظاهراً شبیه عالم شیمی لباس می‌پوشد مخاطبش، حتی در مباحث علمی، توده عوام است و از رویرو شدن با عالم می‌گریزد و با اینکه خود عنوان عالم شیمی را غضب کرده و مدعی است که محل رجوع مردم در مسائل علمی است، عوام مرجع علمی اویند و او حافظ یک دستگاه رسمی صدور علمی است که مریدانش استنباط کرده‌اند.

حتی درباره نوشته یک نویسنده، یک کتاب یا نظریه علمی و یک مؤسسه تحقیقی یا تبلیغی هرچه گفتند بگو، می‌گوید. می‌گوید فلان کتاب علمی را نخوانید، مخالف موازین شرع است.

می‌پرسم، کجایش؟ چرا؟ می‌فرماید: من که خودم حوصله و مجال مطالعه‌اش را نداشتم چند نفری از اشخاص موّجه و معتبر بازار چند بار مراجعه کرده‌اند و پیغام دادند که این کتاب مضرّ و مضرّ [است]، شما چرا ساکت نشسته‌اید، بفرمایید نخوانند.^۱

۴- توجیه ملیت ایرانی بر اساس تشیع

صفویه و روحانیون و علمای وابسته به این نهضت، ملیت ایرانی را باید با اسلام توجیه می‌کردند، ناسیونالیسم را ردای سبز مذهب می‌پوشاندند و برای این کار، ناگهان صفویه - فرزندان شیخ صفی - سید شدند و صوفیه، شیعه و محدث و فقیه، جانشین مرشد و بدیل و دسته جمعی از خانقاه به تکیه آمدند و لباس ولایت علی و نیابت امام و انتقام از دشمنان اهل بیت و... خلاصه توجیه مذهبی قومیت و احیای ملیت ایرانی در زیر نقاب تشیع و جدا شدن ملت ایران از امت بزرگ اسلامی و ایجاد روح خصوصیت میان ایرانیان با ترک و عرب، که جنگ قدرتهای سیاسی - نظامی حکومت‌های صفوی با عثمانی بود، تحت لوای جنگ شیعه و سنی و در نتیجه قطع کلیه وجوه اشتراک اسلامی میان تشیع و تسنن.

ملاهای وابسته به عالی قاپوی اصفهان با توجیهات و تأویلات انحرافی و مغرضانه، تفسیر و تاریخ و روایت و فقه و حتی مشترکات را به مختلفات تبدیل می‌کردند و تمام قرآن را کتابی معرفی می‌کردند که سراپا فحش به خلفا است. در زیر نقاب رمز کنایه و مجاز و استعاره و جز بدگویی از آن چند نفر حرف دیگری ندارد.

در آن سو هم، ملاهای وابسته به باب عالی اسلامبول دست‌اندرکار چنین تحقیقاتی و اجتهاداتی بودند، تا آنجا که شیعه، سنی را از همه کفار و ملحدین کافرتر می‌شمرد. و سنی در فقه خود می‌نوشت که مرد مسلمان می‌تواند با زن کافر از اهل کتاب (یهود و نصاری و زردتشی) ازدواج کند اما با زن شیعی نمی‌تواند!^۲

۵- روحانی صفوی سپاه دین، دولت

دولت تبلیغاتی صفوی که بصورت روحانیتی رسمی مشابه با دستگاه کلیسا ساخت و روحانیون آن در حقیقت سپاه دین و دولت بودند، به همدستی قدرت سیاسی - نظامی صفویه و روحانیت وابسته، چهار هزار شاگرد - که سپاه دین شاه عباسی بودند و توجیه کنندگان ولایت صفویه - بر این اساس تربیت کرد و چون قدرت حاکم دست این نظام بود، تربیت شدگان روحانیت حاکم را، بجای وارثان علوم اهل بیت و آموزش یافتگان مدرسه امام صادق (ع) به میان توده فرستادند

می‌دهد، امر حریش محفوظ است، زیرا معمولاً توده مردم معتقد و باایمان اما جاهل و منحط و بی‌خبر و در نتیجه با اصلاحات مخالفند و اما دولت‌ها معمولاً روشنفکرند ولی متجاوز. روحانیت متکی به مردم قادر است با مظلوم و تجاوزات دولت‌ها مبارزه کند و در نبرد با عادات و افکار جاهلانه مردم ضعیف و ناتوان است ولی روحانیت متکی به دولتها در نبرد با عادات و افکار جاهلانه نیرومند است و در نبرد با تجاوزات و مظلوم دولتها ضعیف. ر.ک: مطهری، مرتضی، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت ص ۱۸۴.

۱. مجموعه آثار ۹، ص ۵۶-۵۷.

۲. مجموعه آثار ۹، ص ۱۰۷-۱۰۵.

و در نتیجه، علمای شیعه علوی و آموزگاران راستین مذهب جعفری خلع سلاح شدند و با چنین حيله ماهرانه‌ای کم‌کم از متن جامعه کنار رفتند و رابطه فکری‌شان با مردم قطع شد و تنها ماندند و ضعیف و محروم و حاشیه‌نشین زمان و زندگی! و مدار شریعت و حکومت دین و مرجعیت علم و فرهنگ و فتوی بدست مقامات رسمی روحانی افتاد، که در هر شهری، از طرف رژیم صفوی دست‌نشانده بودند و به تقلید کلیسای مسیحی، روحانیت شیعی سلسله مراتب اداری و مرکزیت رسمی و وابستگی دولتی و مقامات و مراتب و مشاغل و عناوین و القاب خاصی پیدا کرد، مثلاً در هر شهری که یک حاکم می‌فرستادند، یک امام جمعه هم تعیین می‌کردند که هم دین مردم رسماً دست او بود و هم حاکم را می‌پایید و غیر از حاکم و امام، یک خطیب هم رسماً نصب می‌کردند که هم کار تبلیغات دولتی را انجام می‌داد و هم امام را می‌پایید!^۱

روحانی و عالم شیعی از کنار مردم برخاست و در کنار سلطان صفوی نشست، تشیع مردمی تبدیل شد به تشیع دولتی، بعد تشیع بدو قسم منقسم شد، یکی تشیع علوی که از آغاز اسلام بود، و هنوز هم خوشبختانه هست و یکی تشیع صفوی که تا آن تاریخ نبود و با تحریف و مسخ تشیع علوی به وجود آمد و هنوز هم متأسفانه هست.^۲

[این‌ها] روحانیون رسمی نظام صفوی‌اند و وارث تشیع دولتی سه قرن پیش‌اند و شبیه به روحانیون رسمی متعصب سنی که وارث تسنن دولتی سیزده قرن تاریخ خلافت‌اند (اموی، عباسی، عثمانی و...) و بخصوص شبیه ملاحای متعصب و شبه علمای مغرض و بدکینه و غالباً وابسته‌ای که در دنیای اسلام به سم‌پاشی علیه شیعه مشغول و مأمورند و فقط با استناد به نوشته‌ها و نظریات و اعمال و احکام دستگاه تبلیغاتی روحانیت صفوی، شیعه را در میان مسلمین بدنام می‌کنند و می‌گویند: شیعه ترکیبی از مجوس و یهود که تحت نام اهل بیت پیغمبر، با اسلام دشمنی می‌کنند و قرآن را ناقص می‌دانند، به ناموس پیغمبر اهانت روا می‌دارند.

هر سال این علمای تسنن اموی بخصوص در سوریه و بیشتر در عربستان سعودی، بالاخص در موسم حج که همه مسلمانان جهان در مکه جمع‌اند کتابها و رساله‌ها و اعلامیه‌ها و برنامه‌های رادیویی و منبرها و مجلس‌ها است که پخش می‌کنند و نشر می‌دهند، و موجی از تبلیغات کینه‌توزانه و مسموم و خطرناک را در میان برادران مسلمان برمی‌انگیزند و تمام دلیشان هم نقل نوشته‌های همین علمای تشیع صفوی است و ما باید اعلام کنیم که این جنگ زرگری که امروز در دنیای اسلام تشدید شده است، جنگ تشیع علوی و تسنن محمد نیست، جنگ تشیع صفوی است با تسنن اموی که انعکاسی بوده است از جنگ صفویه با عثمانی‌ها و استخدام مذهب در سیاست در دو دولت متخاصم.^۳

۶ - توجیه امور

خیلی ساده روحانی صفوی راهش را بلد است، او متخصص کلاه شرعی است. او بر قامت زور ردای تقوا پوشاند و بر سر کفر کلاه شرع می‌گذارد! روحانی صفوی کارش توجیه دستگاه صفوی است و ناچار است برای همکاری مؤمنین متشرع با دستگاه حکومت غیرشرعی راهی پیدا کند و برای اینکار باید تکنیکی اختراع کند که بتواند پول حرام را حلال کند. و به اصطلاح علامه نائینی (عالم بزرگ شیعه علوی) استبداد دینی را که در برابرش به رکوع رفته بود و زنانی ادب بوسه داده بود و دست ازادت بوسیده بود و پس پسکی برگشته بود و در کنار در ایستاده بود و خدمت حضرت... الشیخ شیشه عرقش را از جیب بغل درآورده بود و با زبان عامیه خودش عرض کرده بود: آقا شما که حلال را حرام می‌کنی، حرام را حلال مکن، همی یک پیاله تلخ را هم برای ما حلال بکن! این که برای شما چیزی نیست.^۴

۱. مجموعه آثار ۹، ص ۱۹۸.

۲. مجموعه آثار ۹، ص ۱۹۶.

۳. مجموعه آثار ۹، ص ۲۲۳-۲۲۴.

۴. مجموعه آثار ۹، ص ۱۲۰-۱۱۸.

روحانیت وابسته به طبقه حاکم برای ایجاد یک روح مذهبی تخریر شده و فلج کننده، همیشه یک فرمول کلی و مشترک دارند: توجیه انحرافی و منفی مفاهیم مذهبی، مهمتر از این، چون هر مذهبی، به نسبت‌های مختلف، هم دارای مفاهیم و مسائل اعتقادی، عملی و تاریخی مثبت، محرک و سازنده، اجتماعی و مسؤولیت‌آور است و هم دارای مفاهیم و مسائل منفی، مخدر، خشن و فردی، دستگاه تبلیغات مذهبی حاکم، می‌کوشد تا کم‌کم تکیه اساسی را به مفاهیم و مسائل نوع دوم قرار دهد و مفاهیم و مسائل نوع اول را کم‌کم از اذهان مذهبی پیروان خود دور سازد. چنانکه در اسلام می‌بینیم، مسائل فردی در فقه، مسائل طهارت و نجاست و احکام فردی، بیشتر از مسائل فکری و اعتقادی مطرح است و مسائل تاریخی، اجتماعی و سیاسی و حتی سیره پیامبر و ائمه از همه کمتر.^۱

هر سال همه در شهادت امام می‌گیرند، اما هیچگاه یکی نپرسیده است که چرا امام جواد را شهید کرده‌اند. برای تحقق چنین نقش متضادی که هم روحانیت صوفی همیشه از امام سخن بگویند و هم مردم در حکومت صوفی، از امام حرفی نشوند، باید امام را بپرستند اما نشناسند. بزرگترین هنر روحانیت صوفی، این است که در رابطه مردم و امام، محبت را جانشین معرفت کنند. بی شک محبت، حالت طبیعی و مقدس و انسانی است که هر کس امام را بشناسد، او را دوست نیز خواهد داشت. اما محبت - در تشیع صوفی - به جای معرفت می‌نشیند.^۲ می‌بینیم که آخوند این چنین به حاجی خان وابسته است، اما حاجی خان نیز به آخوند محتاج است.

در یک جامعه اسلامی، یک عمر زراندوزی باید توجیه شرعی داشته باشد، در میان پیروان علی داشتن کاخ سبز معاویه‌ای باید موجه گردد، اسلام محمد را داشتن و تسلیم ابوجهل بودن، بخاطر حسین گریستن و با یزید دست داشتن، همکیش ابوذر بودن و همچون عبدالرحمان عوف زندگی کردن احتیاج به یافتن حیل‌های فقهی و یافتن کلاهی شرعی دارد.

این‌ها در بازار اقتصاد درسش را آموخته‌اند، زمینی را غصب می‌کنند و سپس، با توطئه‌ای اداری و به کمک مشاوران حقوقی و کارمندان دارایی، کاری می‌کنند که بتوانند هر ساله مالیات قانونی را به دولت بپردازند. اوابه برگ‌های رسمی مالیاتی، حق مالکیت آنان را بر این زمین اثبات می‌کند. دولت که مالیات این ملک را از من قبول کرده است، مالکیت مرا بر این ملک قایل بوده است.

با خدا هم می‌توان چنین معامله کرد، یک عمر در بازار چاپیده‌ام و به جان خلق افتاده‌ام و گنج قارون نهاده‌ام، مردم به شک در آن می‌نگرند، فرزندانم مرا خونخوار خلق می‌بینند، دل خودم هم چرکین است، آخر عمر است و سرزنش خلق از یک سو و نهیب مرگ از سوی دیگر مرا نگران دارد. بنگاه‌هایی هست که؛ مال صاف می‌کند و دلال‌هایی که زمین‌های دوش و مرغوب بهشت را به فروش می‌رسانند و حتی غرفه‌های خاص پیامبر و امام و شهدای بدر و احد و کربلا را از اینجا برایت رزق می‌کنند، مکه‌ای می‌روی و مالیات استطاعت را از گردنت می‌اندازی، حساب مالت را در محضر آقا می‌کنی و سهم ایشان را می‌پردازی و رسید می‌گیری. این رسید خود سند شرعی مالکیت تو است بر اموالت، دیگر چه غم داری، اکنون پس از نیم قرن مکیدن خون، معصوم شدی درست مثل لحظه‌ای که از مادر متولد شدی، تولدی دیگر اینچنین، استخوان سبک می‌کنی، حمام سونای مذهبی این است.^۳

۱. مجموعه آثار ۹، ص ۱۲۶.

۲. مجموعه آثار ۹، ص ۱۲۳.

۳. مجموعه آثار ۱۰، جهت‌گیری طبقاتی اسلام، ص ۹۶.

در این مقاله، به بررسی نقش و جایگاه نهادهای علمی و پژوهشی در توسعه و پیشرفت کشور پرداخته می‌شود. ابتدا به اهمیت و ضرورت وجود این نهادها اشاره می‌گردد و سپس به بررسی انواع و اقسام آن‌ها و وظایف و مسئولیت‌های هر یک از آنها پرداخته می‌شود. در ادامه، به بررسی چالش‌ها و مشکلاتی که این نهادها در مسیر فعالیت خود با آن مواجه می‌شوند، پرداخته می‌شود و در نهایت، راهکارها و پیشنهاداتی برای بهبود وضعیت و تقویت نقش این نهادها ارائه می‌گردد.

بخش دوم: مشکلات و نارسایی‌های سازمان روحانیت^۱

۱- نارسایی‌های آموزشی و تحقیقاتی

فقیه، بمعنی اصطلاحی متأخرش یعنی این‌ها کسانی هستند که غالباً فقط دانستن احکام عملیه، یعنی قوانین و حقوق خاص مذهب را علم می‌نامند، و اصل دین و رشته‌های دیگر از جمله دانستن عقاید و افکار دینی، و مبانی منطقی و اصول اعتقادی خاص مذهب را فضل و فرع، یعنی بعنوان مطالعات فوق برنامه‌ای که دانستن آن خوب است، اما پرداختن به آنها کسر شأن فقیه معتبر است. نمی‌توانم از شدت تعجبی آمیخته یا تأثر خودداری کنم که چه عواملی موجب شد که دین را و علم دین را به بحث از فروع علمی (استنباطات فقهی) منحصر سازند و اصل کنند. وجهه عقلی و فکری و استدلالی آن را که موجب آگاهی مردم و شناخت مذهب می‌شود و اصول دین را، راه فرعی تلقی نمایند و به حاشیه بروند و بعد هم عملاً تعطیل کنند و به اشخاص متفرقه بپارند و در نتیجه مذهب تبدیل بشود به یک سلسله اعمال و احکامی که ناآگاهانه و تقلیدی و تبعیدی [است]، نبوغ‌های علمی و آخرین تحقیقات مراکز رسمی دینی ما خبر از فرق میان خون حیض با خون نفاس و احکام هریک و یا جواز و یا عدم جواز پوشاندن وجه و کفین و موارد لزوم و عدم لزوم استجازه شوهر برای خارج شدن از منزل و امثال این مسائل بکنواخت ثابت، حرف دیگری مطرح نمی‌کند و محل دفاع پایگاه زن مسلمان را به عهده مجله زن روز و امی گذارند.^۲

۱. طلاب علوم دینیه کنکور ورودی ندارند و لذا ممکن است کسی که صلاحیت ورود در این مؤسسه مقدس را ندارد وارد شود و چون امتحانی در کار نیست طلاب در بالارفتن از کتاب پایین‌تر به کتاب بالاتر آزادند و بدین است که بسیار اتفاق می‌افتد که افرادی پیش از آنکه مراتب پایین‌تر را طی کنند گام به‌بالا می‌گذارند و تحصیلاتشان متوقف و خودشان دلسرد می‌گردند. طلاب استعدادی نمی‌شود و در نتیجه ممکن است کسی که استعداد قضاوت یا فلسفه یا کلام یا ادبیات یا تاریخ یا تفسیر و غیره دارد در غیر رشته‌ای که استعداد دارد بیفتد و استفاده کامل از وجودش نشود.

رشته‌های تحصیلی علوم دینیه اخیراً بسیار به محدودیت گراییده و همه رشته‌ها در قضاوت هضم شده، خود رشته فقه هم در مجرای افتاده که از صد سال پیش به این طرفه از تکامل باز ایستاده است.

در حوزه‌های علوم دینی ادبیات عرب خوانده میشود اما با متد غلطی. نتیجتاً طلاب علوم دینی پس از سالها تحصیل ادبیات عرب با آنکه قواعد زبان عرب را یاد می‌گیرند زبان عرب را یاد نمی‌گیرند. نه می‌توانند با آن تکلم کنند و نه می‌توانند از عربی فصیح استفاده کنند یا به عربی فصیح بنویسند.

افراد در مباحثه و شیوع علم اصول در عین اینکه یک نوع قدرت و هویشیاری در اندیشه طلاب ایجاد می‌کند یک نقص دارد و آن این است که طرز تفکر طلاب را از واقع‌بینی در مسائل اجتماعی دور می‌کند و بواسطه اینکه حتی منطقی عقلی ارسطویی نیز بقدر کافی تحصیل و تدریس نمی‌شود. روش فکری طلاب بیشتر جنبه جدلی و بحثی دارد و این بزرگترین عاملی است که سبب می‌شود طلاب در مسائل اجتماعی واقع‌بینی نداشته باشند.

مطهری، مرتضی، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۱۷۶.

۲. مجموعه آثار ۹، ص ۱۹۱.

نقش قرآن در استنباط فقیه^۱

برای شناخت نقشی که قرآن در انقلاب آفرینا داشت به کتاب ل نوئی کلینال (Lanuit cloniale) مراجعه کنید. شروع نهضت و بیدار آفرینا شروع قرآن است. به این معنی که همیشه استعمارگران داخلی و به تبع استعمارگران خارجی کوشش فراوان کرده‌اند که قرآن از سکه بیفتد و چیزهای دیگری جانشین شود، حتی چیزهای خوب. نمی‌گویم چیزهای بد. تو فقط این کتاب را بخوان هرچیز دیگری که دلت می‌خواهد بخوان. هر کار خوب هم، که دلت می‌خواهد بکنی بکن! فرق نمی‌کند برای از بین بردن حق همیشه به باطل متوسل نمی‌شوند، بلکه اکثراً به حق متوسل می‌شوند. (اینجاست که همه گول می‌خوریم) تا بعد که می‌خواهیم آنرا مطرح و از آن انتقاد کنیم، داد و بیداد می‌شود که آقا به چی حمله کردی؟ وقتی که من می‌گویم، کتاب دعای فلان و فلان مفاتیح، داد و بیداد می‌شود که چرا به دعا در اسلام حمله کردی؟! (در حالیکه من) به دعا حمله نکردم؛ حتی بخود این کتاب دعا حمله نکردم؛ من به آن چکار دارم! به این حمله کردم که (چرا) این جانشین چیز دیگری شده. در آنجا (آفرینا) هم قرآن از سکه افتاد و از بین رفت (برنامه جهانی است). حتماً «یارو» که عالم بزرگ می‌شد، اصلاً احتیاج نداشت به قرآن نگاه کند. چند تا آیه فقهی و... لازم داشت، که در کتابهای فقه بود. اصلاً احتیاج نبود؛ آدم می‌توانست مجتهد شود، بدون اینکه کتاب قرآن را بخواند یا بداند، یا شرح زندگی پیغمبر را بداند، یا تاریخ اسلام را بداند؛ اصلاً لازم نیست! این است که بازگشت به قرآن، به این معنا بود که بار دیگر قرآن را به مسجد بیاوریم و باز کنیم. الان این، یک بدعت است؛ الان (اینطور) نیست. همین مسجدها را نگاه کنید؛ [حتی] اگر بفرض کتابی هم در آنها باشد؟ (باز) چه دارد؟ اصلاً این خیلی شرم آور است که در کشورهای اسلامی مسجلی ایرانی شیعه اینست که کتاب دعا همراهش هست و مسجلی غیر شیعه اینست که قرآن همراهش است! این چه جور پرچم درست کردن است؟^۲

غفلت از قرآن

[قرآن] که در اثر غفلت روحانیون ما و مهجور ماندن قرآن و تبدیل آن از صورت کتاب مطالعه به یک شیء متبرک، نه تنها از میان رفته که موضوعش نیز از یادها فراموش شده است. ممکن است این انتقاد تعصب‌هایی را باز برانگیزد و عده خاصی که هر انتقادی را با تکفیر و بهتان و تهدید به ... پاسخ می‌گویند، به نام دفاع از روحانیت باز شروع کنند، ولی اگر خود ما نگوئیم دشمن خواهد گفت و اگر خود ما به فکر چاره نیفتیم، دشمن بیچاره مان خواهد کرد و این همه تجربه‌ها بس نیست؟ کسانی که می‌بینند قرآن متروک مانده فقه و اصول - با اینکه عملاً امروز چندان بکار نمی‌آید - بیشتر از عقاید و تفسیر و سیره رواج دارد، با اینکه امروز عقاید مذهبی مطرح است و مورد حمله و در عین حال، از ترس تکفیر

۱. قرآن کریم شامل بیش از ۶۰۰۰ آیه است و همچنین می‌دانید که آیات فقهی قرآن یعنی آیات الاحکام به اصطلاح معروف، بین ۱۵۰ تا ۵۰۰ آیه است، بنابراین اختلاف اقوال و حد اکثر همان ۵۰۰ آیه است. فقیه در اصطلاح قرون پس از صدر اسلام به کسی گفته می‌شود که علم فقه بداند یعنی پس از سالها تحصیل و زحمت و کسب علوم و مقدمات، صاحب اطلاع اجتهادی درباره همان ۵۰۰ آیه بشود که کمتر از یک دوازدهم قرآن. از سوی دیگر قرآن به تمام و کمال و با همه آیات و حقایق، هادی و سازنده جامعه انسان و نجات‌بخش مردمان و اقوام است نه تنها با یک دوازدهم آیات.

اگر دقت کنید، می‌بینید که چه بسا یکی از علل عقب افتادن مسلمین همین است که همواره آنان با یک دوازدهم کتاب خدا هدایت شده‌اند، نه با همه آن. مانند بیماری که با یک دوازدهم نسخه پزشک معالجه بشود نه با همه آن، وضع چنین بیماری معلوم است که چه خواهد شد. یا مانند ورزش کننده‌ای که یک دوازدهم دستورهای ورزشی خود ورزش کند، معلوم است که چنین شخصی تا چه اندازه نیرومند خواهد شد.

«حکیمی، محمد رضا، هویت صفتی روحانی، ص ۶۵»

۲. مجموعه آثار ۱۸، ص ۱۷۲-۱۷۱، اسلام‌شناسی (۳)

و تعصب خواص و عوام دم بر نمی آورند و کاری نمی کنند و حتماً ره چنان می روند که رهروان می روند و هم رنگ جماعت می شوند. کسانی که وجهه مذهبی خود را از ایمان مذهبی خود برتر می شمارند و نام و نان را به خاطر حقیقت به خطر نمی افکنند و به تحریف حق و مسخ دین و زوال ایمان و قربانی شدن فرهنگ و شعور و جامعه و زندگی مردم، با سکوت خود رضا می دهند. روشنفکران ساکت دیگری هم هستند که انتقادی از شیوه تبلیغی یا نقش اجتماعی و کار فکری و علمی و عقیده و عمل و جامعه مذهبی نمی کنند و در نتیجه، سلامت و عافیت و حتی خودشناسی اجتماعی زندگی می کنند؛ انتقاد نکردن اینها به خاطر این است که یا برای روحانیت اصالتی قابل نیستند و چنانکه بارها به عنوان انتقاد از روش من، گفته اند؛ روحانیت در همه جامعه‌ها و همه مذاهب یک نیروی ازتجاعمی محافظه کار و ترمز کننده است و روش مقابله با آن از طرف روشنفکران؛ یا مبارزه برای نابودی آن است و یا آنرا با همان نسل پیرو قشر عوام پیسود و منحطی که هنوز بدان وفادار است، رها کردن تا جبر زمان و توسعه پیش علمی و مسود عمومی و پیشرفت اجتماعی، آن را کم کم از صحنه عقب براند و سیر زمان تاکنون صحت این پیش بینی را نشان داده است. اما کسانی که چون من که هم مصلحت صنفی و منفعت شغلی و حفظ نوع و وجهه دینی را مقید نمی سازد و هم برای حوزه علمی حرمت و اصالت قایلیم و مسجد و منبر و مدرسه را پایگاه حراست فرهنگ اسلامی و استقلال معنوی و پناهگاه توده می شماریم و برای نهضت اسلامی و حرکتی فکری و بیداری مردم به خطیب و طلبه بیشتر از دانشجو و استاد امیدوارم، نباید صمیمانه انتقاد کنیم؟ و تا آنجا که در توان داریم حتماً به قیمت فدا کردن جان و نام خویش و تحریک عوام و نوهین به حیثیت و تحریف همه عقاید و افکار خویش باید تلاش کنیم تا در مرحله اول عناصر مشکوک و عوام فریبان مغرض و دکانداران دین را به مردم بشناسانیم که به گفته قرآن، اموال مردم را به باطل می خورند و سداً راه حق می شوند و کتاب خدا را مسخ می کنند و اوهام خود را بدان می بندند. لباس مقدس^۱ علم دین و هدایت خلق را به تن می کنند و با درخشش برق آسای مصنوعی و عوام فریبانه و زمینه سازیهای پنهان کاران، چهره های پاک علمای راستین و فضایی آگاه و دین باور را بدنام می کنند و به محاق می برند و میان آنها و مردم حائل می شوند و زمام عقل و دین مردم را در دستهای جهل و شرک می نهد.

و در مرحله دوم بنا بر اصل «النصيحة» نه به عنوان مدعی اجتهاد و علم و اسلام بلکه به نام عرضه درد مردم و نیاز جامعه و نیاز اقتصادی زمان و دادخواهی و درخواست و اعلام خطر و کوشش برای اصلاح کمبودها، نارسایی ها و نابسامانی هایی که در جبهه مذهب احساس می کنیم و انحرافها و بدآموزی ها و خرافه ها و شیوه های کهنه و محکوم به زوال را که از سالها پیش به دست استبداد دینی و سیاسی و نظام های طبقاتی و فرهنگهای بیگانه و مغرضان داخلی و متعصبان جاهلی و توطئه های استعماری در افکار و عقاید و آثار و سنن و رسوم و روابط اجتماعی و پیش فکری و روش اخلاقی و تعلیم و تربیت دینی ما رسوخ کرده است. با تحقیق علمی، تحلیل منطقی و محک جهان بینی قرآنی و سنت و عترت حقیقی، از درون فرهنگ و مکتب بیدار کننده اسلام محمدی و پیش روشن و روح مترقی و عدالتخواه آزادی بخش شیعه علوی بیرون کشیم و در این راه نه با روشنفکر بازی های متجددانه، خشک و تر را بسوزانیم و چشم بسته حق و باطل را به یک چوب برانیم.^۲

۱. یکی از نوافض دستگاه روحانیت آزادی بی حد و حصر لباس روحانیت است. تدریجاً روحانیین از لحاظ لباس با دیگران متفاوت شده اند و لباس مخصوص پیدا کردند همچنانکه سپاهیان و نظامیان و برخی اصناف دیگر نیز لباس مخصوص دارند.

در تشکیلات روحانی - بر خلاف سایر تشکیلات، هرکسی بدون مانع و رادع می تواند از لباس مخصوص آن استفاده کند. بسیار دیده می شود که افرادی که نه علم دارند و نه ایمان، به منظور استفاده از مزایای این لباس به اینصورت دومی آیند و سرباز امروریزی می گردند. (مطهری، مرتضی، بحثی درباره روحانیت و مرجعیت، ص ۱۷۵)

۲. مجموعه آثار ۲۶، ص ۲۷۷-۲۷۵.

تأملی در بعضی مباحث حوزه‌های علمیه

با آن همه نفرینی که پیغمبر و علی از خرید و فروش انسان داشتند. همین روحانیت اموی و عباسی و صفوی - به نام فقه سنت و با فقه اهل بیت! در زیر عنوان روشن و مترقی «عتق» (آزاد کردن برده)، که تنها باب مشخصی است که در آن، فقه اسلامی از برده سخن می‌گوید (قرن‌ها اصل بردگی و احکام خرید و فروش برده را، رسماً و علناً و در حوزه علمی اسلام تدریس نمی‌کردند؟ و هم اکنون نیز - بی آنکه رسوایی آنرا احساس کنند تدریس نمی‌کنند؟ و حتی هم اکنون نیز هرکسی از نظر شرعی مجاز است که انسان بخرد و بفروشد مگر رسماً به یک روشنفکر امروز نمی‌گویند که اگر سمفونی پنجم بنهون را که آزادی اراده انسان را در قبال سلطه جبر و زنجیر سرنوشت حکایت می‌کند - حتی اگر گوش بدهی حرام است اما اگر هم اکنون دختری یا پسری را به عنوان کنیز و غلام، از پدرش یا خواجه‌اش اشیاع کردی حلال است! چرا احکام آزادی برده را بصورت احکام بردگی انسان ارائه می‌دهند! پیدا است که چرا، چون حکام، تجار، خلفاء، سلاطین، فتوادل‌ها به کنیزکان و غلام‌بچه‌گان و عمده خلوت و جلوت و حیوانات زیان‌بسته دوبا، برای حرمسراها و دربارها و باغ‌ها و املاکشان هم علاقه داشتند و هم احتیاج و این است که هرکسی اندکی با روح قرآن، بیش انسانی پیغمبر و مکتب آزادی‌بخش علی آشنا باشد می‌داند که اگر رژیم قرآن و سنت، با رویه علی ادامه می‌داشت، شکل خاصی که اسلام برای میاززه‌زیربنایی و در عین حال نفی اخلاقی و انسانی بردگی انتخاب کرده بود، در همان قرن اول بردگی از بین می‌رفت، ولی اینها بردگی را با توجیه فقهی تحکیم کردند و چنان استوار که کسی در قرون اخیر نیز، که در دنیا بر افتاده، جرأت آن را نکرده است تا رسماً تحریم کند و حتی در بازاری که برده‌ای نیست تا خرید و فروش برده را لااقل تدریس نکنند! امروز اسکناس، پول نیست. ولی برده کالا هست؟ (جل الخالق!) از حقوق ملتی بر نقشش سخنی نیست و از حقوق خواجه بر عبدش سخن‌ها است. سرمایه‌داری و بورژوازی و اقتصاد استعماری و روابط طبقاتی و حق کارگر بر کارفرما و دهقان بر ملاک و مصرف‌کننده بر تولیدکننده و بانک و وام و ... و فقه اسلامی نمی‌شناسند و آن همه نظریات علمی و موشکافی‌های فقهی درباره شکل پرداخت دیه به صاحبان پنده‌ای که به شرکت خریده‌اند و نصفش متعلق به یک خواجه است و نصف دیگرش مال خواجه دیگر و قرار گذاشته‌اند یک روز برای این کار کنند و یک روز برای آن و اگر سنگی بر سرش زدند، دیه‌اش را باید به کدامیک از دو خواجه‌اش بپردازند و چگونه؟

می‌دانم که این گستاخی‌ها موجب کدورت برخی از بزرگان مذهبی خواهد شد، عذر می‌خواهم، ولی این انصاف را هم به امثال من بدهند که ما، در ایمان خود نیز، در میان همه روشنفکران و آزادیخواهان و انسان‌دوستان جهان، اسلام را، خدا و رسول اسلام، علی و تشیع علی را، مکتب نجات و آزادی و برابری بشری می‌دانیم و پیشگام نهضت عدالتخواهانه و رهایی بخش انسانی در جهان و در عین حال با شرمی دردآور می‌بینیم، افتخار آزادی‌برندگان در جهان نصیب غروب می‌شود و فتوای تحریم بردگی را رئیس جمهور آمریکا صادر می‌کند و نه اسلام؟ و از حوزه‌های دینی و علمی اسلام هنوز صدای خواجه و مولی بلند است و شگفت‌آور است که در بازار اسلامی و حتی در میان طوایف بدوی ما برده‌فروشی برچیده شده است و دانشگاه امام جعفر صادق هنوز از برنامه درسی‌اش حذف نکرده است، در کلاس‌های درس معارف اهل بیت، هنوز وجود دارد؟^۱

۲ - نارسایی‌های شیوه تبلیغی^۲

۱. مجموعه آثار ۹، ص ۱۲۲-۱۲۰.

۲. ممکن است دنیای ناپاکی با سبب‌اشیا و تبلیغات سوء، برنامه‌های اخلاقی و اصلاحی را بی‌اهمیت و ناموه کرده و متبر رفتن برای پند و موعظه را با مقام علمی مغایر جلوه دهند و با نسبت دادن منبری به شخصیت‌های بزرگ علمی که در مقام اصلاح و تنظیم حوزه‌ها هستند، آنان را از کار بازدارند، امروزه در بعضی حوزه‌ها، شاید متبر رفتن و موعظه کردن را تنگ بدانند! غافل از اینکه حضرت امیر علیه‌السلام منبری بودند و در منابر مردم را نصیحت می‌فرمود و آگاه و هوشیار و راعنمایی می‌کردند. سایر ائمه علیهم‌السلام نیز چنین

بر خلاف پیغمبر و علی که برای بدویان عرب جاهلی سخن می‌گفتند و بر منبر می‌رفتند. منبر رفتن برای مردم این عصر را تنگ می‌شمارند و تبلیغ دین را کسر شأن و کار تفسیر قرآن و ترجمه نهج‌البلاغه و تألیف کتاب و نقل سخنان پیغمبر و بیان سیره رسول خدا و زندگی ائمه و سخن گفتن از قیام حسین و کار زینب را در شأن نیمچه فضیلتی دست دوم و سوم و متفرقه تلقی می‌نمایند و کار روضه‌خوان و آوازه‌خوان و اهل منبر و نه اهل علم و تنها کارشان برای دین مردم پیشنمازی و تنها اثر علمی‌شان در انجام رسالت خطیرشان، رساله و تنها رابطه متقابلشان با اجتماع، دستی برای گرفتن و دستی برای بوسیدن و تنها جهاد و اجتهادشان در رهبری مردم و مسؤولیت جانشینی پیغمبر و امام مبارزه با انحرافهای فکری و اجتماعی و بدعتهای کفرآمیز و نفی عوامل بدبختی و رفع موانع سعادت و جواب همه مشکلات علمی و عقلی و تعهد خطیر امریه معروف و نهی از منکر، صدور مکرر یکنواخت و قالبی دو کلمه «بجوز» و «لا يجوز».

مردمی که با کانون علوم مذهبی خود اینگونه تماس داشته باشند و از اهل علم مذهب خود همین اندازه بهره فکری و عقلی و علمی بگیرند و شناخت حقایق دین و شخصیت‌های دینی‌شان را، به اصطلاح خودشان، به عهده «اهل منبر» واگذارند و در جامعه دینی‌ای که عالم دین در محراب فرو می‌رود و غیر عالم بر منبر بالا می‌رود، در نظامی که فقیه مجتهد جامع علوم معقول و منقول مذهب، لازمه علم را، سکوت می‌شمارد و حرمت اجتهاد، در هاله روحانیت و حریم اشرافیت علمی محبوس شدن، و نشر حقایق اسلام و معرفی عقاید تشیع و پرورش افکار مردم را به هنرمندان، وامی‌گذارد و...^۱ ملت، برگردد در و بام خانه فاطمه، یک فرهنگ پدید آورده است: از این حادثه یک تاریخ پر از هیجان و حرکت شهامت و فضیلت بریستر زمان جاری شده است، بحر زلال و حیات بخشی که بر همه نسل‌های ملت ما گذشته است و هم اکنون نیز در عمق روح و وجدان توده ما جریان دارد.

این تنها ملتی است که در زندگی نوع بشر بر روی خاک، در غم خاندان محبوب خویش و در عزای قهرمان آزادی و ایمان خویش، در طول تاریخ درازش همواره غمگین و عزادار مانده است و پایمال کردن فضیلت و محکومیت حقیقت و فاجعه حکومت جنایت و زور را، علیرغم گذشت زمان و غلبه همیشگی این نظام بر تاریخش و سرنوشتی فراموش نکرده است، اما این عشق‌ها همه عقیم مانده‌اند؛ این اشکها، همچون بارانی که بر شوره‌زار بیارد، سبزه‌ای در این کویر نمی‌رویاند و این همه فداکاری‌ها، سرمایه‌ها، آمادگی‌ها و تجمع‌ها و نیروهای انسانی و وقت‌ها و فرصت‌های عزیز و نیروبخش هدر می‌رود. مقصّر کیست؟ دانشمندان که پا به پای توده، مسؤولیت خویش را انجام نمی‌دهند؛ او می‌بایست به توده آگاهی و شناخت و جهت می‌داد و نداد.^۲

همه نبوغ‌ها و استعداد‌های بزرگ ما به کار فلسفه، کلام، تصوف، فقه و اصول، ادبیات و معانی و بیان و بدیع، صرف و نحو مشغول شدند و پس از سالها تحقیق و تفکر و رنج علمی مخوش یک «رساله عملیه» در آداب طهارت و انواع نجاسات و احکام حیض و نفاس، شکایات نماز، کاری نکرده‌اند. و رسالت حرف زدن با مردم را و ابلاغ حقایق مذهب و فلسفه احکام و بیداری و آگاهی توده و شناساندن سنت پیغمبر و شخصیت امام و حکمت انقلاب گریلا و معرفی اهل بیت و نهضت تشیع و مبانی فکری و اعتقادی را غالباً به افراد متفرقه بی مسؤولیت و بی ضابطه‌ای وا گذاشتند که تنها به این علت مبلغ شده‌اند که استعداد آن نداشته‌اند که مجتهد شوند. این بود که کار معرفی اهل بیت و تبلیغ دین و تعلیم حقایق اسلام را بیشتر «رفوزه‌های مدارس قدیمه»، برعهده گرفتند. بدین صورت که گروهی جوان برای تحصیل علوم اسلامی (و بیشتر فقه) وارد مدرسه می‌شدند، با استعدادها و زحمات کشها فقیه می‌شدند و مجتهد و عملاً در حوزه درس و تعلیم طلاب محبوس و از عوام بدویر و آنهایی که موفق نمی‌شدند درس حساسی بخوانند هوش

بودند. «امام خمینی» نامه‌ای از امام موسی کاشف‌الغطاء، ص ۲۴۸.

۱. مجموعه آثار ۱۹، حسین وارث آدم، ص ۲۸۱-۲۸۰.

۲. مجموعه آثار ۲۱، ص ۲۶.

و استعداد و همتی نداشتند، اما در عوض آواز گرمی و احیائاً هنر بیانی داشتند، ناچار به ترویج و تبلیغ حقایق دین در جامعه می‌پرداختند؛ و دسته سوم، آنها که نه آنرا داشتند و نه این راه، نه علمی داشتند و نه لاف‌زن‌تری و صدای گرمی، راه سومی را انتخاب می‌کردند و گنگ می‌شدند و می‌زدند به در قدس... و اتفاقاً هم از مجتهد جلو می‌زدند و هم از مبلغ.

در این میان، انصاف دهند که سرنوشت «مردم» چه می‌شود و سرگذشت «مذهب»؟ لازم نیست خیلی فکر کنید؛ نه، فقط ببینید.

این است که ملتی، ایمان و عشق دارد و قرآن و نهج‌البلاغه دارد و علی و فاطمه دارد و حسین و زینب دارد و یک تاریخ سرخ دارد و سرنوشتش سیاه است. فرهنگ «شهادت» دارد و مرده است.

کو، یک رساله کوچک و درست در شرح حال امامانی که شما از جنس و ذات و کرامات و معجزاتشان این همه دم می‌زنید و در ولایت و وفاتشان اینهمه جشن و عزا می‌گیرید؟ کو، یک جزوه که به ملت شیعه و شیفته علی بگوید که علی که بود و فاطمه که بود و فرزندانش چگونه زیستند و چگونه می‌اندیشیدند؟ چه کردند و چه گفتند؟^۱

[گاهی به بعضی از آقایان] می‌گویم مکتب اهل بیت چیست؟ می‌گوید از حقایق و اسرار قرآن است! از او خواهش می‌کنیم یک درس تفسیر قرآن بر اساس مکتب اهل بیت شروع بفرمایید، با لحن تحقیرآمیزی می‌فرمایند: این کار آقایان «فضلا» است.

یک مقام بزرگ روحانی برایش تفسیر سرشکستگی است، سبک می‌شود، مگر ندیدی فلان حضرت مستطاب... تفسیری شروع کرده بودند و چند جلدش را هم چاپ فرموده بودند، بعد که به مقام بزرگ روحانیت ارتقا پیدا کرد، قرآن را گذاشتند کنار و دنباله تفسیرشان قطع شد! از ایشان سؤال شده بود که چرا دیگر افاضه نمی‌فرمایید و تفسیرتان را که تفسیر بسیار خوب و مفید بود و برای همه کسانی که می‌خواهند قرآن را عالمان بشناسند بکار می‌آید، ناگهان ترک کردید؟ جواب مرحمت فرمودند (بالحنی حاکی از درد دل و ناراحتی آقا، از اوضاع محیط و طرز فکر روحانیون): که ای آقا! شما که متوجه هستید ما چه گرفتاری‌ها داریم! حوزه علمی ما چه جور طرز فکری دارد، می‌دانید که تفسیر را جز «علم»^۲ نمی‌دانند، در شمار فضل نمی‌شمارند، به وجهه علمی و شخصیت علمی صدمه می‌خورد، این است که از وقتی به مقام رسمی روحانیت دین رسیده‌ام (و مردم باید دینشان را رسماً از من بگیرند) تحقیق و تفسیر قرآن را دیگر کنار گذاشتم،^۳ همین را وسیله می‌کردند، برای کوچک نمودن و صدمه زدن به موقعیت فعلی من، دهم

۱. مجموعه آثار ۲۱، ص ۲۸.

۲. در سده‌های اخیر علوم اسلامی غیر از فقه و اصول در رشته‌های دیگر رونق نداشته است و حوزه‌های علمی به صورت دانشکده فقه درآمده و این علم محوریت یافته است. دیگر علوم از قبیل، تفسیر، حدیث، کلام، فلسفه، عرفان... جزء مباحث حاشیه‌ای هستند که اطلاع از آنها خالی از فایده نمی‌باشد، و حتی در برنامه‌ریزی درسی که بعد از انقلاب صورت گرفته این علوم جزء دروس جنبی قرار گرفته ولی محوریت با فقه و اصول است. و ملاک ارزیابی علمی و فضایی طلاب بستگی به اطلاعات فقهی و اصول او دارد فقه‌گرای عامل رکود دیگر علوم شده و کسانی که به مرتبه‌ای از فضل رسیدند از تدریس تفسیر و دیگر علوم سرباز می‌زنند و آن را نقصی در خود می‌دانند زیرا آن برای آنها فضلی محسوب نمی‌شود.

۳. شخصیت‌های برجسته ما همین که روی کار می‌آیند از انجام منویات خود عاجزند. چرا حوزه‌های علمی ما از صورت دانشگاه دینی بصورت دانشکده فقه درآمد؟ چرا فضلا ما همین که معروف و مشهور شدند اگر معلومات دیگری غیر از فقه و اصول دارند روی آنها را می‌پوشانند و منکر آنها می‌شوند؟ چرا بیکاره و علف هرزه در محیط مقدس روحانی ما زیاد است بطوریکه یک زعمیم روحانی مجبور است برای آب دادن یک گل، خارها و علف هرزه‌های زیادی را آب بدهد؟ چرا در محیط روحانی ما سکوت و سکون و ثبات و مردودوشی بر مطلق و تحرک و زنده صفتی ترجیح دارد؟ چرا حریت فکر و عقیده در میان ما کمتر وجود دارد؟ چرا برنامه تعلیمات طلاب و محصلین علوم دینی مطابق احتیاجات روز تنظیم نمی‌شود؟ چرا روحانیون ما بجای آنکه پیشرو و پیششار و هادی قافله اجتماع باشند همیشه از دنبال قافله حرکت می‌کنند؟ چرا؟ چرا؟ (مطهری، مرتضی، مرجعیت و روحانیت، ص ۱۸۹)

برای شخصیت دینی و موقعیت رسمی روحانی جدیدم تفسیر قرآن دیگر مصلحت نیست، ولش کردم...^۱

اسلام، علوم قدیمه یا ایدئولوژی

طرح اسلام - که اکنون در میان خواص یعنی روحانیون، فقها و مجدین و متکلمین و اصولیون و فلاسفه اسلامی و مفسرین و مبلغین و مدرسین و بطور کلی، اساتید و فضلا و تربیت شدگان حوزه علمیه به صورت مجموعه‌ای از «علوم قدیم» تلقی می‌شود و در میان «عوام» یعنی عموم مردم، از بازاری و روستایی و توده شهری و زنان و حتی مذهبی‌های فنی و مالی و اقتصادی مدرن، به شکل مجموعه‌ای از عواطف تلقینی و عقاید موروثی و ظواهر رسمی و آداب و رسوم تشریفاتی مستی و تکراری و تعصبات و تقدسات جزمی و تحکمی و ناخودآگاه و تعبدی و تقلیدی درآمده است - در همان چهره یک «ایمان»، اصالت یک انقلاب انسانی - اجتماع - بنیادی - اقتصادی - اخلاقی - فرهنگی و به تعبیر قرآن؛ دگرگونی در محتوای انسانی، برای رسیدن به دگرگونی در محتوای اجتماعی و بالاخره تجدید حیات اسلام در عصر ما.^۲

تجلیل و تحقیر «ائم»

بزرگترین هنر روحانیت صفوی، این است که در رابطه مردم با امام، محبت را جانشین معرفت کنند. بی شک محبت، حالت طبیعی و مقدس انسانی است که هرکس امام را بشناسد، او را دوست خواهد داشت و این محبت، که از شناخت زاده می‌شود - شناخت یک روح متعالی و یک انسان بزرگ و نمونه و... معصوم و آگاه و شهید - هم یک احساس فطری و انسانی است و هم یک عامل پرورش دهنده فضیلت و هم یک قدرت سازنده و زاینده و محرک و برای زشتی‌ها و بدی‌ها و ستم‌ها خطرناک. اما محبت که - در تشیع صفوی - به جای معرفت می‌نشیند، محبتی است پیش از معرفت، نه بعد از آن و چون عشق به یک امام مجهول - هرچند این امام علی باشد هیچ اثری و سودی و زیانی دربر ندارد نظام صفوی و دستگاه تبلیغی‌اش می‌کوشد تا با تلقین و وعظ و پند و اندرز و شعر و نثر و تکرار مدح و منقبت و تجلیل و تقدیس، محبت امام را در دل‌ها پرافرودد، امام معرفت امام را از مغزها خاموش کند. در تشیع علوی اصل این است که:

«من مات ولم يعرف امام زمانه، مات میتة الجاهلیة»

(هرکسی که بمیرد و پیشوای عصر خویش را نشناسد، مرده‌ای جاهلی مرده است.)

اما در تشیع صفوی، بدین گونه، عملاً تحریف شده است «من مات ولم یحب امام زمانه، مات میتة جاهلیة»! برای بدست آوردن چنین ماده جادویی متناقضی که معجون ثلاثه صفوی است و ماهرانه درون کپسول تشیع ریخته‌اند و مارک مقدس ولایت علی بر آن زده‌اند و به خورد^۳ محبان اهل بیت و عاشقان علی و مردم معتقد به امامت داده‌اند که هم شیعه را تحذیر می‌کند و هم تحریک و هم امام را تجلیل و هم تحقیر. صنعت روحانیت صفوی یک فرمول

۱. مجموعه آثار ۹، ص ۱۸۷.

۲. مجموعه آثار ۳۵، ص ۵۱۷.

۳. من تعجب می‌کنم که چطور طلاب غیور و جوان و مبارز وجود ایقان را در لباس مقدس و حضورشان را در جامعه روحانیت تحمل می‌کنند. جای بسی شگفتی بسیار است که برخی ایقان، متفکران مذهبی را می‌گویند و خود که وجودشان مایه افت کردن دین است و حضورشان در جامعه بویژه در کسوت روحانیت، ننگ فرهنگ تشیع است داعیه‌دار ولایت ائمه (ع) نیز هستند. کاش این جاهلان دم از ولایت نمی‌زدند، ایقان سالها در برابر موضع امام خمینی یا ساکت بودند، یا دم از مخالفت زدند و دشمنان دین و ائمه طاهرین و تغییر دهندگان تاریخ حضرت خاتم النبیین (ص) را تایید کردند. ایقان کلمه ولایت را در قاموس تشیع تباه ساختند. بلی ولایت این است. نه فقط محبتی خام، بدون تعهد اجتماعی و درگیری شیعی، نه فقط گریه بر حسین، همراه با قبول حکومت یزید. ولایت یعنی تبلور تشیع، تشیع یعنی تبلور اسلام و اسلام یعنی ایمان و ایثار، محبت و حماسه، عزت و اقدام. حکیمی، محمدرضا، هویت صفی روحانی، ص ۵۱.

دقیق و هوشیارانه‌ای را کشف کرده است که سر موفقیّت روحانیون صفوی، راز شکست علمای علوی و علت پشت و رو شدن وحشت‌آور پوستین تشیع است و عامل اصلی که توانسته، شیعه سرخ را شیعه سیاه کند و فرهنگ شهادت را به فرهنگ مرگ و مذهب امام حسین را، مکتب شاه سلطان حسین! و بالاخره تشیعی را که در طول هزار سال خلافت جور، مظلوم ظلمه بود، آزاد کرد ولی بگونه‌ای که پشت سر ظالم آستین عبا بکشد. آن فرمول یک فرمول دو بعدی متضاد است، یک معادله دو معلومی.

امام در آسمان شریک خدا.

در زمین: اجبر خلیفه!

در بارگاه الهی یک شبه خدا، یکی از خدایان و یارب‌النوع‌ها در پیرامون خدای بزرگ. حتی از این هم بالاتر. در دربار خلیفه یک دریاری، شبیه یکی از مؤبدان در پیرامون شاهنشاه ساسانی، یک سازشکار ثناگوی حیل‌گر. (حتی از این هم پایین‌تر)^۱ اینها همه رسوایی است، همه تنگ است. اصلاً حیثیت همه این خون‌ها و همه این مبارزات علما و رهبران شیعه و آگاهان شیعه و مجاهدین شیعه را در طول تاریخ اسلام بیاد دادن است. ولی حال که تو نمی‌دانی و متوجه قضیه نیستی و نمی‌فهمی در دنیا چه خبر است، چکار باید کرد؟ می‌بینیم چقدر فحش می‌دهند. چقدر توطئه هست، چقدر تهمت هست و بعد بر آن چه آثاری بار است؟ اینست که داد آدم درمی‌آید می‌گویم این کتاب به امام توهین می‌کند! در این کتاب حرفی را راجع به امام می‌زنند که واقعاً مأمور نفتیش بنی‌امیه حاضر نیست، به زبان بیاورد. می‌گویم این را نوشته یا نه؟ می‌گوید بله. می‌گویم خوب، نباید بگوییم که جرند نوشته؟ می‌گوید مصلحت نیست. مؤلف این کتاب، مرد بسیار خوب است! این کدام آدمی است که اینطور درشتن کرده‌اید، که به امام فحش می‌دهد و ما جرأت نداریم، حتی در قرن بیستم، از او و از کتابش انتقاد کنیم؟ آنهم بحث نظری و علمی و... نسبت (بلکه) بهمان امامی که خودت معتقدی که ولایت الهی دارد. توهین کرده: (امام) گفته من نوکر یزیدم همین جا نوشته که به یزید می‌گوید: من نوکر تو هستم. بنده تو هستم؟ می‌خواهی بفروشی، بفروش می‌خواهی نگهم داری، نگه دار! این امام تو این را می‌گوید. آخر بشر! امام (هم نباشد) اصلاً یک عرب که هست، یک هاشمی که هست، اینها در جاهلیت به مردانگی و شرف انسانی مشهور بودند؛ حالا که امام شده - و تو معتقدی که بر عالم و بر خلقت عالم ولایت تکوینی دارد - به یزید می‌گوید، من بنده تو هستم؟ این وارث عاشورا بعد از اینکه عاشورا را گذرانده، چنین حرفی می‌زند؟ می‌گویم آخر آقا، بگویند که دستگاه تبلیغاتی بنی‌امیه و بنی‌عباس این مزخرف را جعل کرده‌اند. برای اینکه امام را در بین روشنفکرها و آزاده‌ها و در بین شیعیانی که در شرق و غرب عالم بخاطر این ائمه بر علیه جور و ظلم و جنایت می‌جنگیدند، خراب کنند. این تبلیغات را می‌کردند که امام خودتان در مدینه چنین تعلقی به ما گفته. تو برای چه در خراسان و بلخ داری می‌جنگی؟ برای این بوده. و حالا آورده‌اند در کتاب شیعه. بعد هم آنرا طوری درست کرده‌اند که ما نمی‌توانیم از امام دفاع کنیم. بخاطر اینکه مؤلف کتاب محترم است! آخر این چه جور مملکتی، چه جور جامعه و چه جور مذهبی است و تو روی چه ملاکی چنین حرفی می‌زنی! روی ملاک خودت است دیگر! من نمی‌گویم که مردم حقشان پایمال شده (مردم که دیگر هیچ! مردمی در کار نیست) یا عدالت از بین رفته، آزادی از بین رفته، یا (اینکه) اینها از لحاظ علمی اشکال دارد. نه! این‌ها هیچ. من از تو چنین توقعاتی ندارم می‌گویم، به امام خودت حمله و توهین کرده! همین امروز، در همه جای دنیا می‌بینی که کسی که یک صدم آنها برایش ارزش قابل نیستی، در راه عقیده‌اش مرگ را با چه آزادگی، با چه بزرگواری، با چه صبر و با چه شکوهی استقبال می‌کند. آنوقت این، امام تو است و می‌خواهی برای مردم بعنوان امام تبلیغ کنی! من هیچی، تو خودت چطور این را می‌خوانی و چندشت نمی‌شود؟! چطور سیصد سال دائماً این کتاب را خوانده‌ای و همین روایت را خوانده‌ای و اصلاً سکتہ نکرده‌ای؟ این چیز خیلی عجیبی است! این چه جور مصلحتی

است؟ حالا کجی قضیه را ببینید؛ من خودم متوجه این همه فاجعه نبودم و خیال می‌کردم خرافاتی است که یک زمانی روی کج سلیقه‌ی فاطمی شده ولی این دیگر آن حرفها نیست. در تمام این کتابها در برابر خدا، امام‌ها را تا بیخ گوش خدا برده‌اند! درست مثل خدایان زئوس در وسط است و بقیه‌اش هم پروته است و... و تمپس و آگینا و امثال اینها - به اسم ائمه! اینها را تا آنجا برده، از آن طرف، در روی زمین، همه را جیره خوار خلیفه کرده. خوب، چرا؟ من می‌دانم چرا، و همه می‌دانند چرا؟ برای اینکه باید این ائمه‌ای را که نمونه انسانیت هستند در برابر خلیفه بقدری حقیر کنی، که بعد بندگی خودت را در برابر شاه صفوی و تعلق‌های خودت را در برابر شاه عباس توجیه کنی. بگوئی امام من به خلیفه سنی اینهمه تعلق می‌گفت و دعا می‌کرد و پول می‌گرفت و می‌گفت بنده تو هستم، و امام موسی به هارون الرشید می‌گوید که چشم زن و بچه من به دست کرم تو - ای خلیفه - دوخته شده! این امام تو است! خوب، بعد اگر تو آنجا درباری هم بکنی موجه است! برای اینست که امام را کوچک می‌کنی. والا این امامی است که یقه خلیفه را می‌گیرد و می‌گوید که فدک حقیقی را می‌خواهم و وقتی خلیفه می‌گوید دستور می‌دهم فدک را به شما بدهند می‌گوید فدک چی؟ کدام فدک؟ من فدک حقیقی را می‌خواهم. می‌گوید خوب فدک حقیقی را نزدیک خیبر به تو می‌دهم، می‌گوید، نخیر (فدک حقیقی) یک سرش آفریقا است، یک سرش ماوراء النهر است. این، فدک حقیقی ماست، این را می‌خواهم. این امام اینطور حرف می‌زند این امام شیعه علوی است. قیافه‌ای که در این کتاب (ترسیم می‌کنی) امام نیست!

یکی از نوکرهای معمولی، از این خر بنده‌های بقول قدیمی‌ها، که خرکار بوده، یعنی خر کرایه می‌داد. می‌گوید که (خیلی عجیب است)؛ فلان کس که از اعمال حکومت بود. آمد و سوار الاغ شد - یا الاغ مرا کرایه کرد. بعد گفت: نسیه (باشد)، فردا پولش را می‌دهم - آدم معتبری بود. ما هم مجبور شدیم او را ببریم. امام به او انتقاد می‌کند. او خیال می‌کند که باین خاطر انتقاد می‌کند که چرا مأمور خلیفه سوار کردی؟ بعد می‌گوید نه بخاطر اینکه سوارش کردی نیست. باید سوارش کنی. تو سوار نکنی، دیگری سوار می‌کند. می‌پرسد پس اشکالتش کجاست؟ عییش چیست؟ می‌گوید (عییش) این است که از او نسیه قبول کردی. می‌گوید که او معتبر است، می‌دهد! می‌گوید نه، می‌دانم. ولی چون از او رسیدی، چکی و سفته‌ای نگرفته‌ای - چیزی نبوده، سه چهار ریال بوده - نه دلت دوست داری که تا فردا زنده باشد تا بتواند پول تو را پس بدهد. تو تا این حد به ظلم کمک کردی و در قلیت تأیید کردی.

آخر این چقدر جنایت است، چقدر کثافت است. (اصلاً صحبت مذهب را نمی‌کنم) که چنین ارزشها و چنین شخصیت‌هایی را تا این حد پایین بیاورد که واقعاً کثیف‌ترین موجود انسانی از آن اشمزازش بگیرد. [این] چه جور تحمل می‌شود، من نمی‌دانم چه مصلحتی بالاتر از مصلحت امام در شیعه و شخصیت و عزت و آزادی و تقوی و عصمت امام در میان همین مردم هست؟ تو این همه روی معصومیت امام تکیه می‌کنی. بعد عصمت را باین شکل درمی‌آوری مگر عصمت در نظر تو چیست؟ اینجاست که آدم متوجه می‌شود که قضیه از آنجه که ما خیال می‌کنیم و حس می‌کنیم خیلی جدی‌تر، خیلی قوی‌تر و خیلی حساس‌تر است. و اینجاست که مسأله حسن و حسین و تقی و نقی در کار نیست. مسأله این است که این نسل امروز، این مذهبی امروز، این طلبه امروز، این جوان آگاه و آشنا به مذاهب امروز دیگر نمی‌تواند، اینها را بخواند و تحمل کند و صدایش را دریاورد. نمی‌تواند اینها را بخواند و بعد برای مردم، مبلغ این اراجیف باشد و این سم‌ها را که بنی‌امیه ساخته‌اند، به نام دین و به نام تشیع به خورد مردم دهد. نمی‌شود! از هیچکس نمی‌شود، چنان توقعی داشت دیگر فردا هیچ واعظی، هیچ منبری‌ای، هیچ طلبه‌ای و حتی هیچ مداحی چنین چیزهایی را از هر کتاب معتبر هم باشد و از هر اسم پرلقب هم باشد، نخواهد گفت. چنین مذهبی قابل دوام نیست. اگر می‌خواهید روی اینها تکیه کنید، برای اینکه آنهایی را که باور می‌کنند به انحطاط بکشانید و آنهایی را که شعور دارند از دین بیزار کنید، مذهبی‌ها آگاه‌تر از آنند و این نقش را خوانده‌اند و می‌دانند که چه دستی در کار است تا عوام به اینگونه مذهب و تشیع گردن نهند و خواص از مذهب چنان فرار کنند که اساساً این روح نجات‌بخش و این مکتب حیات‌بخش شهادت و آگاهی

و شعور و فرهنگ از دست رستان خارج شود و جیره خوار فرنگی شوند.

امروز این برای همه روشن است. از طلبه گرفته تا دانشجوی مذهبی تا بازاری مقدس مذهبی امروز روشن است، آگاه است و دیگر نشخوار کننده این سمها، این زهرها و چرکها به اسم مقدس ترین مقدسات آنان و اسلام و شیعه نخواهد بود - همه متوجهند.

من عذر می خواهم که کمی به حاشیه رفتم (نمی دانم چرا) و اصلاً نتوانستم تحمل کنم! این روزها روحیه خیلی بدی دارم. این کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی را برای تجدید نظر می خواندم. به جایی رسیدم. دو فصلش را نوشتم. امام در آسمان و امام در زمین. این کتابها، در تشیع صفوی چه چیز درست کرده اند، امام را در آسمان تا هر جا که خواسته اند بالا برده اند! اشکال ندارد. در آسمان هر جا که می خواهد، باشد (ولی) آخر زمین مسأله است! در زمین چطور؟ همه ائمه بعد از امام حسین (جیره خوار شده اند)! چون تا پیش از امام حسین را دیگر نمی شود کاری کرد! یک جور دیگر باید کرد! چطور؟ اول باید خود عاشورا را طور دیگری (معرفی) کرد. چون او آمده و کشته شده و تمام زندگی و خانواده اش را داده، دیگر نمی شود گفت: که یواشکی بخاطر تقیه پول گرفته، یا از خلیفه تقیه جیره گرفته! از این چیزها نمی شود گفت: جیره که تقیه ندارد! با آن دیگر نمی شود توجیهش کرد، با آن شکوه و عظمت جان داده و نمی شود هیچ کاریش کرد. خوب کار دیگری می کنیم! چی؟ اصلاً اصل قضیه اش را می مالانیم، می گویم که آقا قضیه شهادت امام حسین یک قضیه خصوصی با خدا بوده؛ با هم شرط گذاشتند که لب تشنه، بخاطر خدا، شهید شود، و لابد شهید شده دیگر! آب هم بوده و نخورده برای اینکه آنجا قرار داشتند! (این)، یکی از مواد قرارداد بوده! این بهترین توجیه برای تبرئه شمر و خدیجه مردم است که اصلاً خون را از مصرف پسندازند! برای شفاعت امت است. یعنی در قیامت، مثل حضرت مسیح، که خودش را برای شفاعت امت قربانی کرد! این خون برای زمین هیچ فایده ای ندارد! (در حالیکه) همه اش مسأله زمین مطرح است. بقیه اش را بعد از مرگ، در آسمان، آزادی که هر چه دلت می خواهد بگویی! همین چهار مثال زمین مردار، چینه دنیا و چهار روز عمر است، (که در آن) این کلکها هست! آن هم که قابل ندارد! (از سطح زمین تا به لب بام از آن من است - از پشت بام تا به تریا از آن هر که دلت می خواهد!) این است که این دو فصل - امام در آسمان و امام در زمین - در تشیع صفوی و علوی را که می خواندم، اصلاً حالت آرامشم را از دست دادم. اصلاً زندگی معمولیم را از دست داده ام! نمی توانم درس بدهم! هیچ کار دیگری هم نمی توانم بکنم. نوشتن هم نمی توانم. این را باید اعتراف کنم که حتی منی که هیچ چیز ندارم از دست بدهم، منی که همیشه نصیحت می شوم به این که چرا مصلحت را رعایت نمی کنی؟ چرا ملاحظه نمی کنی؟ بعضی از مسائل حق است، اما نباید گفت: هنوز وقتش نرسیده! هنوز زود است. آدمی (مثل) من که هیچ چیز ندارم که از من بگیرند - هیچ چیز نه شغل، نه زندگی، نه راحت، و نه هیچ چیز در عین حال در این دو فصل به مسایلی رسیدم و نکته ها، فاجعه ها، وقاحت و خیانت هایی را دیدم که نمی توانم بگویم. می ترسم بگویم!

قلب ارزش ها، شخصیت ها

روحانیت صفوی شاهکار کرد که در تاریخ صفت شیعی جدید و حتی کیمیا و لیمنیا و شیمیایی قدیم نیز بی نظیر است.

کیمیای قدیم مس را زر می کرد، پتروشیمی جدید، نفت را کود و پتروشیمی استعمار صفوی، از خون، تریاک ساخت! از شهادت مایه ذلت، از شهید زنده، قبر مرده، از تشیع جهاد و اجتهاد و اعتراض، تشیع تقیه و تقلید و انتظار بمعنی نفاق از ترس و گریز و فهم و فرار از مسئولیت، لاش بودند! چه ها که نکردند این جادوی سیاه!

علی را رستم دستان شاهنامه کرد، آن هم نه در رزمگاه، در خانقاه و فاطمه زنی نالان که تمام همش این است که ملکی را که دولت از او بناحق مصادره کرده پس بگیرد و تمام سخنش آه و نغزین و دیگر هیچ و حسن را شرم دارم بگویم.

و حسین را نمی‌توانم بگویم و نمی‌توان بیان کرد. کلمات عاجزند، می‌بینید! پس از مرگ همه خویشاوندانش و پس از آنکه همه همگامان و قادارش در راه او، در راه سرفرازی و عزت خاندان او، خود را به مرگ سرخ عرضه می‌کنند و قهرمانانه می‌میرند تا تن به ذلت ندهند، او گردش را می‌گیرد و بالحنی که دشمن را به رفت می‌آورد و جلاد را به رحم، از مأموران پست دستگاه یزید آب خوردن التماس می‌کند.

و زینب زنی که مردانگی، در رکابش، جوانمردی آموخت، زنی که تا قیام آغاز شد، شویش را طلاق گفت و دو فرزندش را به قربانگاه آورد و در مرگشان هیچ نگفت، و آنگاه زبان علی در کام، رسالت حسین بر دوش، کاروان اسیران در پی، تنها و دریند. همچون صاعقه، بر پایتخت قساوت و بارگاه وحشت، فرود آورد و فریادی برآورد که هزار سال، دستگاه‌های تبلیغاتی بنی‌امیه و بنی‌عباس و سلاطین ترک و تاتار و غزنوی و سلجوقی و مغول و تیموری و ایلخانی، نتوانستند خاموشش کنند. اما منبرهای مصیبت‌بار روحانیت صفوی، بزودی توانستند آنرا نوحه کنند! و عباس بن علی، برادر حسین را، قهرمان بزد بی‌مانند تاریخ، سیمایی که روزگار، از آن جز حماسه و مددی نمی‌شناسد. پرموناز پارتی‌های زنان، سبیل سفره!

و امام سجاد را کسی که از دعا، سنگر جهاد ساخت. امام بیمار و نالانی که مجلس برجسته‌ترین چهره روحانیت صفوی، از او تصویری نقش می‌کند که بی‌شک دشمنان خاندان علی که بر روی اینان شمشیر کشیدند، از آن شرم کنند، چه عزت و دلیر و بزرگواری را لااقل در بنی‌هاشم، حتی جاهلیت عرب نیز اعتراف دارند.

و... دیگر شرم دارم که ادامه دهم، نه تنها نمی‌توانم از آنچه در تبلیغات همایانه از شخصیت ائمه ساخته‌اند و می‌سازند یاد کنم، بلکه آنچه را در کتابهای معروف و مورد اعتقاد و ارجاع است، قدرت ندارم که بر زبان آورم.^۱

امام سجاد بنیانگذار مکتب آگاهی، جهاد^۲

یزید در سفر حج به مدینه رسید، مردی از قریش را مخاطب ساخت و گفت: آیا اقرار می‌کنی که بنده منی، اگر بخواهم تو را می‌فروشم و اگر بخواهم به بندگی می‌گیرم. مرد قریش در پاسخ یزید گفت: بخدا قسم ای یزید تو در قریش از نظر نسب گرامی‌تر از من نیستی، پدرت از پدرم، در جاهلیت و اسلام، برتر نیست و تو در دین از من برتر نیستی و بهتر از من نیستی، چگونه آنچه را از من می‌خواهی اقرار کنم.

یزید می‌گوید اگر اقرار نکنی می‌کشم. مرد می‌گوید: کشتن من از کشتن حسین بن علی بن رسول‌الله مهم‌تر نیست. یزید این مرد را می‌کشد. فردا علی بن حسین (ع) امام سجاد می‌گوید: مگر نه اینست که اگر اقرار نکنم مثل آن مرد دیروزی مرا هم می‌کشی. یزید لعنه‌الله علیه می‌گوید چرا؟ علی بن‌الحسین می‌گوید (أَقْرَبُ لَكَ بَعْدَ سَأَلْتِ. اَنَا عَبْدُ مَكْرَهَانَ شِئْتَ فَأَمْسِكِي، وَإِنْ شِئْتَ فَبِعْ) اقرار می‌کنم به آنچه خواستی. من بنده ناراضی هستم، پس اگر می‌خواهی نگهم دار. و اگر بخواهی مرا بفروش.

۱. مجموعه آثار ۹، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۲. اینهاست که چهره‌های پاک و نورانی را مسخ کرده است و مسخ می‌کند، اصلاً امام بمعنی نمونه بودن است، به معنی سرمشق بودن است، یعنی فلسفه وجودی امام اینست که یک انسان مافوق باشد، یک انسان مافوق انسانها باشد، همینطور که پیغمبران بشر مثلکم یوحی‌الله بودند تا مردم از این مثل‌های اعلا پیروی کنند تبعیت کنند. اما وقتی چهره این شخصیت‌ها اینقدر مسخ شده، خواب شده، سیمایشان تغییر کرد اینها که دیگر قابل پیروی نیستند، لاین پیروی نیستند نمی‌شود از اینها پیروی کرد. یعنی پیروی از این شخصیت‌های خیالی بجای اینکه به نفع باشد نتیجه معکوس می‌بخشد. مطهری، مرتضی، فریادهایی بر تحریف عاشورا، ص ۱۵۸.

بیزید می‌گوید: این برای بهتر است که خونت را حفظ کردی و از شرف کاستی. علامه مجلسی تنها به نقل چنین پرونده‌سازی ناجوانمردانه و کثیفی که ساخت مأمورین تبلیغاتی و شایعه‌سازان دستگاه بنی‌امیه است، اکتفا نمی‌کند و به اظهار نظر می‌پردازد. می‌فرماید: در این خبر اشکالی هست اهل سیره می‌گویند: بیزید به حج نیامده و اساساً در تمام مدت خلافت از شام خارج نشده است.

و تو عالم نه، روحانی نه، شیعه نه، مسلمان، نه یک انسان که هستی؟ چگونه جرات نوشتن چنین دشنام کثیفی را می‌کنی؟ و شما ای علمای بزرگ، ای مدرسین، ای فضلالی حوزه، امام صادق، ای وعاظ شیعه اهل بیت، شما که مسؤول نگرانی از ولایت و عصمت و فضیلت خاندان پیغمبر و مبلغ مناقب و فضایل ائمه شیعه و وارث دوست و پنجاه سال جهاد مستمر شهدای آزادی و پیشوایان جوانمردی و کرامت انسانی اهل بیت و هزار سال مبارزه مداوم علما و نویسندگان و شعرا و مجاهدان تاریخ شیعه. اگر آنروز دستگاه شاه سلطان حسین چنین نویسنده‌هایی را ملاباشی رسمی می‌کرد و چنین نوشته‌هایی را دائرةالمعارف شیعه می‌خواند، امروز چرا سکوت می‌کنید؟ چرا چنین اهانت‌های هولناکی را تحمل می‌کنید؟ شمار روشنفکران آزاداندیش حوزه علمی شیعه؟ چرا هنوز هم حرمت این تشیع شاه سلطان حسینی را حفظ می‌کنید؟ مگر حرمت ملاباشی صفوی از حرمت امام عزیزتر است؟ و مگر مصالح منفی بر حقایق دینی مقدم است؟ چرا شما مرا که می‌نویسم تشیع، اسلام حقیقت است و تسنن اسلام مصلحت و آن اسلامی مردمی و این اسلام دولتی و وجدان امروز همه روشنفکران مسؤول و مبارز جهان، نیازمند تشیع یعنی امامت و عدالت است و قرن ما در جستجوی علی و علی‌انسانی است که هست از آنگونه که باید باشد و نیست... و فاطمه از دختر خدیجه و پیغمبر و همسر علی و مادر حسین و زینب بودن برتر است و امام چهارم امام، نه جبار، سجاد این زیباترین روح پرستنده (زین‌العابدین) برای نخستین بار از دعا، جهاد ساخت. بنیانگذار مکتب آگاهی، نیاز، عشق و جهاد در نیایش است و آموزگار درس مبارزه در عصر توانستن مطلق است. و شما می‌خوانید و هیاهو می‌کنید که چرا جلو اسمشان (ع) نگذاشته‌ام و به امام اهانت کرده‌ام. اما چگونه است که ناقل و ناشر همه تهمت‌ها و توهین‌ها و شایعه‌سازیهای تبلیغات چی‌های اموی و عباسی و خرافه‌های زشت و حتی جعلیات دشمنان کینه‌توز اسلام و بخصوص اهل بیت و دروغ‌های مسخره و توهین‌آمیز دست‌ها و دستگاه‌های جباران و جلادان ضد نهضت عدالتخواه و آزادی طلب و حق پرست شیعه در تاریخ اسلام راه شما امام سیزدهم نموده‌اید و معصوم پانزدهم و...^۱

۳- کناره‌گیری از «جامعه»

عالم مسؤول اسلامی که از میدان زمان و زندگی بیرون می‌رود و به گوشه‌ای می‌خزد و مردم را در عرصه بلا، تنها می‌گذارد و با اسارت دنیا و جهنم زندگیش در دست بازیگران ایمان و سرنوشتشان، رها می‌کند و به کنج آرام عزلت و عبادت می‌خزد تا رندانه، خودش تنهایی به بهشت برود و بی‌دردسر و گرفتاری و خرج و زحمت، هم نام و عنوانش در این دنیا محفوظ و محترم ماند و هم فلاح و نجاتش در آن دنیا تأمین باشد، پیداست که بجای این عالم مسؤول اسلامی، عالم مزدور استعماری به میدان خالی زمان و زندگی مردم پا می‌نهد و آنگاه، همه چیز را آنچنان می‌سازد که بکارش آید و یا به زیانش نباشد و این است که در لحظه‌های تعیین سرنوشت ما و ایمان و دین ما و دنیای ما، وقتی نایب‌های امام ما هم، مانند خود امام ما، ناگهان غایب شدند و مسؤولیت‌های اساسی رهبری و روشنگری و مبارزه و دفاع و جهاد و کار امت و ایمان مردم را به خواب عامه خاصه‌شان!... سپردند، پیداست که اصلاح مذهبی را سید کاظم رشتی و میرزا علی‌محمد باب و میرزا حسینعلی یه‌اء، میداندار می‌شوند و نهضت تجدد طلبی و ترقی‌خواهی را میرزا ملکم‌خان تالاری و زعمای فراماسونری و مؤسسان فراموش‌خانه... و بالاخره، انقلاب اجتماعی و سیاسی را آقا جمال و آقا سید حسن

تقی‌زاده و عین‌الدوله و خود مظفرالدین شاه و شازده عضدالملک!

می‌بینم که در آن هنگام‌ها و هنگامه‌ها که اسلام با غرب و استعمار غرب درگیر است، ما - یعنی گروهی که جبهه و نیرو و مسؤولیت اسلامی این جامعه را می‌سازند - در صحنه حضور نداشتیم و در عصری که میرزا علی‌محمد، میرزا حسینعلی و میرزا ملکم‌خان و سید حسن تقی‌زاده، در جبهه‌های دین‌سازی، غرب‌زدگی و سیاست‌بازی بزرگترین قدرتها و موقعیت‌ها را به آنها دادند، ما سیدجمال و اسلام و مردم را تنها گذاشتیم و حتی در زیر باران‌های تهمت و تکفیر و تفسیق و بهتان بایگیری و فرنگی‌گری و مادبگیری و نوکری کلیسا و بالشویک فلجش کردیم و به دست استعمار کینه‌توز و نوکرانش سپردیم تا انتقام بپدار کردن مسلمانان را و احیاء اسلام را و شعار قرآن را، از او بگیرند و سرنوشتش را عبرت دیگران سازند!^۱

۴ - رواج القاب در «جامعه روحانیت»

بین رابطه‌ای که پیغمبر با مردم داشت و رابطه‌ای که روحانیت ما با توده مردم محروم دارند، فاصله را نگاه کنید، چقدر است؟! این رفتاری که یک روحانی دارد، یک رفتار درباری است یا رفتار محمدی و علوی است؟ شما قیافه پیغمبر را نگاه کنید که چگونه در مدینه راه می‌رود: یک کلاه دوگوش گذاشته یک پای تاوه (از آنها که با ریسمان به پا می‌بندند) پوشیده یک لباس تنگ و دامنی از زانو به بالا پوشیده، آستین‌ها تا... ریش تویی و گرد، موهایش هم تا شانه‌اش، هم‌طور حضرت علی که از جنگ می‌آید، از شمشیرش خون می‌چکد؛ از بیرون خانه وارد می‌شود و به فاطمه می‌گوید: شمشیر مرا بشوی.

این هم زنش است؟ دستاش را کنار می‌گذارد و شمشیر شوهر و پدرش را می‌شوید. این رفتار [پیامبر است]؛ بعد نامه می‌نویسد: من محمد بن عبدالله الی عظیم فارس، من محمد بن عبدالله الی عظیم قبط، به بزرگترین قدرتهای زمان؛ نه آنها و نه پیامبر، هیچ کدام لقب ندارند. آنها هم عنوانش را بخودش می‌نویسند: من... الی رسول‌الله؛ اما شما پاکنی دارید که به یک آیت‌الله بنویسد و اصلاً روی پاکت جای مجموعه القاب «آقا» را داشته باشد؟! این القاب مال کجاست؟ مال چه نظامی است؟ مال چه فرهنگی است؟ غیر از فرهنگ طبقاتی است؟ فرهنگ طبقاتی است که لقب می‌خواد، چرا؟ برای اینکه فاصله توده با این طبقه خیلی زیاد است، و این فاصله همیشه باید وجود داشته باشد؛ این است که افرادی که از طبقه پایین بخواهند با افراد بالا تماس بگیرند، باید طی یک تشریفات پیچیده و اصطلاحات و آداب و رسوم معین، این ارتباط را برقرار کنند. به سادگی نمی‌شود در زد و رفت. صحبت کرد؛ این رابطه، رابطه دو طبقه نیست؛ رابطه دو طبقه باید با تشریفات و القاب باشد. معلوم می‌شود که اسلام دارد شکل دیگری پیدا می‌کند. الان بزرگترین ستایشها را که از علی می‌کنی، بعد اعتراض می‌کنند چرا علیه‌السلام، یا حضرت و... نگذاشتید؟ حضرت امروز دیگر لقبی است؟ امروز [اگر] به یک آدم معمولی بگوی، حضرت، به او توهین شده است؛ اعلی دارد، والا دارد! بعد [اگر] به محمد بگوییم حضرت (!) این، مقام؟! این چه مقامیست؟ نیاز به لقب و لقب‌سازی است؛ همچنان که او «دوله» و «سلطنت» می‌ساخته، این، «دین» می‌سازد؛ این هم درست کیه آن است، یعنی یک الگو سازی از روی نظام درباری از لحاظ فرهنگ تشریفات. رفتار یک روحانی را نگاه کنید؛ این رفتار از اشرافیت آمده یا از علی و محمد، رفتار و طرز نشست و برخاستش، موقعیت اجتماعی و طبقه و تیپ فکری‌اش را نشان می‌دهد. او وارد که می‌شود، از اول بفکر این است که کجا بنشینم. این معلوم است مال چه تپیی است؛ به آن الفاظی که بر دهانش جاری است، نباید گوش داد. آن آیه و روایت و ولایت علی که می‌خواند، حرف مفت است؛ چون اینجا است، این حرفها را می‌زند.^۲

۱. مجموعه آثار ۲۱، ص ۶۸-۶۷.

۲. مجموعه آثار ۱۰، ص ۱۳۶-۱۳۲.

۵- عوام زدگی^۱

مسئولیت عالم مذهبی ایجاد یک انقلاب شیعی است، در نوع برداشت و فهم مذهبی زمان ما مسئولیت گستاخ بودن، در برابر مصلحت‌ها، در برابر عوام و پستد عوام و بر ذوق و ذائقه و انتخاب عوام شلاق زدن و رهبری اجتهاد و علم را تحمیل کردن و عوام مذهبی را به دنبال اجتهاد و فکر و برداشت کشاندن - نه در برابرشان، برابر عوام مذهبی تسلیم بودن و از دست زدن به هر کار نوی هراسیدن - و بجای انحصاراً تحقیق و غور در فروع فقهی و مباحث کلامی و فلسفی و مسایل ذهنی، که بسیار هم باارزشند و افتخار اسلام و مسلمان، اما نیاز فوری‌تری وجود دارد که اصل قضیه است و در عوض بر باد دادن این همه سالهای عزیز عمر خود و فرصتهای زمان و مردم و عاطل و باطل گذاشتن این همه نبوغ‌هایی که سی، چهل، پنجاه، شصت سال صرف پرداختن به این علوم می‌شود، به ایمان مردم، بیدار عموم پرداختن، قرآن را مطرح کردن، نهج البلاغه علی را به مردم آموختن، این نسل را با زندگی و اندیشه‌های پیامبر، علی، خاندان و اصحاب بزرگ، ابوذرها و عمارها و به تاریخ پر از جهاد تشیع آشنا ساختن و رسالت بزرگ جانشینی امام راه، در رهبری و هدایت مردم، به دوش کشیدن...

آری: رسالت، نه فقط رساله.^۲

و «نسان موشی»، طلاب ما را بجای «کارگر فکری»، «پرولتر فکری» می‌خواند که از کارگران فکری، یعنی همه گروه‌های اتلکتوئل جامعه محروم‌ترند، و هیچ تضمین اجتماعی، اداری و اقتصادی در زندگی حال و آینده و در قبال کار فکریشان ندارند، و آینده‌شان هم (پس از سالها زندگی مرناضانه طلبگی و در آن حجره‌های تنگ و تاریک و غالباً مرطوب و بدون بهداشت و گرما و تهویه و بی‌وسایل راحت)، به شانس و اقبال بستگی دارد، اینکه راه «گل کردن» را در میان عوام بلد باشند یا نه، و بدبختی برای یک متفکر دانشمند بالاتر از این نیست که زندگیش بسته به تشخیص و پستد عوام الناس بی تشخیص و بدبختد باشد. این است عامل بسیاری از انحراف‌ها و محافظه‌کاریها و عوام‌گرایی‌ها و ریاکاریها

۱. جامعه در بسیاری از حالات مانند فرد است. از آن جمله آفت‌زدگی است، البته آفت اجتماع و مخصوص بخود اجتماع است. هر جامعه‌ای نیز یک نوع آفت مخصوص به خود دارد. آفتی که جامعه روحانیت ما را فلج کرده و از پا درآورده است، «عوام‌زدگی» است. عوام‌زدگی از سیل‌زدگی، زلزله‌زدگی، مار و عقرب‌زدگی بالاتر است، این آفت عظیم معلول نظام مالی ما است. روحانیت ما در اثر آفت عوام‌زدگی نمی‌تواند چنانکه باید، پیشرو باشد و از جلو فاصله حرکت کند و به معنی صحیح کلمه هادی قافله باشد، مجبور است در عقب قافله حرکت کند خاصیت عوام این است که همیشه با گذشته‌و آنچه به آن خو گرفته پیمان بسته است. حق و باطل را تمیز نمی‌دهد. عوام هر تازه‌ای را بدعت یا هوی و هوس می‌خواند. ناموس خلقت و مقتضای فطرت و طبیعت را نمی‌شناسد. از این رو با هر نوی مخالفت می‌کند و همیشه طرفدار فقط وضع موجود است. ما هم اکنون می‌بینیم که عوام الناس به مسایلی جدی از نوع توزیع عادلانه ثروت، عدالت اجتماعی، تعلیمات عمومی، حاکمیت ملی و امثال این مسایل که پیوند ناگسستنی با اسلام دارند و اسلام است که عنوان کننده، این حقایق و مدافع آنها است، به چشمی نگاه می‌کنند که به یک هوس کودکانه، روحانیت عوام‌زاده ما چاره‌ای ندارد از اینکه آنگاه که مسئله‌ای اجتماعی می‌خواهد عنوان کند بدنیال مسایل سطحی و غیراصولی برود و از مسایل اصولی صرف‌نظر کند و یا طوری نسبت به این مسایل اظهار نظر کند که با کمال تأسف علامت تأخر و منسوخیت اسلام بشمار رود و وسیله بدست دشمنان اسلام بدهد.

افسوس که این آفت عظیم، دست و پاها را بسته است و اگر نه کاملاً روشن می‌شد که اسلام در هر عصر و زمانی واقعاً تازه است. (لایقنی عجایبه و لا یقفی غرایبه) معلوم می‌شد که حتی عمیق‌ترین سیستمهای اجتماعی قرن ما قادر نیست با آنچه اسلام آورده است رقابت کند. روحانیت عوام‌زده ما چاره‌ای ندارد از اینکه همواره سکوت و ابر منطق، سکون و ابر تحریک، نفی را بر اثبات ترجیح می‌دهد، زیرا موافق طبیعت عوام است.

حکومت عوام منشأ رواج بی‌حد و حصر ریا و مجامله و نظاهر و کتمان حقایق و آرایش قیافه و پرداختن به هیکل و شیوع عناوین و القاب بالابلند در جامعه روحانیت ما شده که در دنیا بی‌نظیر است. حکومت عوام است که آزاد مردان و اصلاح‌طلبان روحانیت ما را دلخون کرده و می‌کند. مطهری، مرتضی، مرجعیت و روحانیت، ص ۱۸۴.

۲. مجموعه آثار ۷، ص ۲۶۵-۲۶۴.

از یکطرف، و محرومیت و حق‌کشیها و پامال شدنها و فاجعه‌های بسیار.^۱

۶- نظام مالی و معیشتی روحانیت^۲

تا وقتی که ریش مذهب به پول بند است، این مذهب‌شناسی ندارد. تا اینکه بانی برای دین پیدا نشود، هیچ مرجعی، هیچ مفتی، هیچ سخنرانی، و هیچ نویسنده‌ای برای دین کار نمی‌کند. از همین روحانیت خودمان اگر بانی نداشته باشد، کار نمی‌کند. در این صورت این دین می‌خواهد چه بشود؟

دینی که بانی‌اش پول باشد، آن دین حامی همان پول خواهد بود. امکان ندارد طور دیگری باشد. برای اینکه حق نان و نمک به همدیگر دارند، اینها با هم چنان پیوند دارند که... حالا باید کمونیست‌ها بیایند و از توده مردم و مبارزه با دنیا صحبت کنند که اصلاً زیربنای فکری‌شان دنیاپرستی است، و این طرز فکر از این چهارچوب نمی‌تواند بیرون بیاید، آن وقت ما که دائماً به جهان‌بینی توحیدی و خدا و عرفان و علی و... می‌اندیشیم، خودمان اصلاً در ذائقمان اینطور می‌شویم. فقه ما اینطور شده تفسیر ما اینطور شده، کلام ما اینطور شده، وعظ ما اینطور شده، روحانیت ما اینطور شده، خوب معلوم است. بازارمان هم که اینطوری هست، اصلاً باید این رابطه کنده بشود و واقعاً هم من از وقتی امیدوار شدم که اسلام به جایی رسیده، که از انحصار روحانیت خارج شده است. ببینید، الان درست است که هنوز قدرت اساسی و زیاد باز دست روحانیت رسمی است. دست همین مراجع است. ولی اسلام از درون نسلهای غیررسمی، فداکاران و فدائیان و واقعاً عاشقانی پیدا کرده که هیچ انتظاری نمی‌رفت و آنها بدون اینکه در این چهارچوب پول و دین محصور باشند، عاشقانه اسلام را حس کرده‌اند و زمان را حس کرده‌اند و جهت تاریخ را حس کرده‌اند و الآن می‌بینیم که چهره اسلام را در سطح جهانی عوض کرده‌اند، و با مرگ روحانیت رسمی ما، اسلام خوشبختانه نخواهد مرد، برای اینکه نشان داده که الان از فلسطین تا ترکیه - مرز اروپا - [یعنی] از دورترین مرز خاور دور تا مرز اروپا، اسلام در این خط، درست مثل یک بعثت تازه، با چهره‌های تازه، اندیشه‌های تازه درست مثل روحی تازه، باز جان گرفته و کالیدهای تازه‌ای را جان داده و همه امید به آن است؛ و تیپ ماها به میزانی که بتوانیم خودمان را در آن جریان بیندازیم - ولو هم

۱. مجموعه آثار ۹، ص ۱۸۲-۱۸۱.

۲. شاید همه دستگاههای روحانی جهان - غیر از شیعه - بودجه‌شان - منحصراً از راه موقوفات و صدقات جاریه باشد. در اکثر شهرستانهای ایران مدارس علوم دینی ساخته شده و املاک زیاد با عایدات موقوف وقف آن مدارس شده در حال حاضر یگانه بودجه‌ای که عملاً سازمان روحانیت ما را می‌چرخاند و نظام روحانی ما روی آن بنا شده و روحانیت ما طرز و سبک سازمانی خود را از آن دریافته و تأثیرات زیادی در همه شؤون دینی ما دارد سهم امام است. توجه سهم امام از طرف عامه مردم به کسی تابع تشخیص و حسن ظن آنهاست. اما اینکه طرف واقعاً صلاحیت دارد یا ندارد تابع این است که عامه مردم تا چه اندازه در تشخیص خود اشتباه نکرده باشند و عواملی غیر از صلاحیت واقعی طرف دخالت نکرده باشد. برنده نهایی سهم امام است. همین بودجه مستقل و انکاء به عقیده مردم است که سبب شده در مواقع زیادی با انحراف دولتها معارضه کنند و آنها را از پای درآورند ولی از طرف دیگر نقطه ضعف روحانیت شیعه نیز همین است، روحانیین شیعه اجبار و الزامی ندارند که از دولتها اطاعت کنند اما ناگزیرند سلیقه و عقیده عوام را رعایت کنند و حسن ظن آنها را حفظ کنند. غالب مقاصدی که در روحانیت شیعه است از همین جا است. اگر انکاء روحانی به مردم باشد قدرت بدست می‌آورد، اما حریت را از دست می‌دهد، و اگر متکی به دولتها باشد، قدرت را از کف می‌دهد اما حریتش محفوظ است. زیرا معمولاً توده محروم معتقد و با ایمانند اما جاهل و منحط و بی‌خبرند و در نتیجه با اصلاحات مخالفتند و اما دولتها معمولاً روشنگرند ولی ظالم و متجاوزند، روحانیت متکی به مردم قادر است با مظالم و تجاوزات دولتها مبارزه کند اما در نبرد با عقاید و افکار جاهلانه مردم ضعیف و ناتوان است.

مرحوم آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی - مؤسس حوزه علمیه قم به فکر افتادند که عده‌ای از طلاب را به زبان خارجی و بعضی علوم مقدماتی مجهز کنند تا بتوانند اسلام را در محیط‌های تحصیل‌کرده جدید بلکه در کشورهای خارج تبلیغ نمایند. وقتی که خبر منتشر شد گروهی از عوام و شبه عوام از تهران رفتند به قم و التیماتوم دادند که این پولی که مردم به عنوان سهم امام می‌دهند، برای این نیست که طلاب زبان کفار را یاد بگیرند. اگر این وضع ادامه پیدا کند ما چنین و چنان خواهیم کرد، آن مرحوم هم دید که ادامه این کار موجب انحلال حوزه علمیه و خراب شدن اساسی کار است موقتاً از منظور خود صرف‌نظر کرد. مظهری، مرتضی، مرجعیت و روحانیت،

یک سبزی برای آش اینها خرد کنیم، ولو این کاروان که از اینجا رد می‌شود، در قهوه‌خانه یک چایی به اینها بدهیم، خدمتی به عنوان رسالت اسلامی کرده‌ایم؛ اما در این چهارچوبی که ملا برای ما درست کرده - که اگر اینقدر بدهی و اینکار خبر را بکنی، دیگر خیالت راحت است - که هم خودمان را گول زده‌ایم و هم خدا را و هم خلق را، و هیچ ارزشی هم ندارد، هیچ، خیرات ما هیچ ارزش ندارد، برای اینکه در جهت نیست، به جهت است که به عمل معنی می‌دهد، نه خود عمل؛ بزرگی و کوچکی عمل ارزش ندارد، جهت عمل است که ارزش دارد.^۱ می‌دانید بدبختی دین اسلام از چیست؟ از آنجا است که این طبقه بوجود آمد و دین وابسته به این طبقه شد و رابطه‌ای بین حوزه و بازار پیدا شد. اگر اسلام بتواند روزی از این رابطه کثیف نجات پیدا کند، برای همیشه رهبری بشر را بعهده می‌گیرد و اگر این رابطه بماند، دیگر اسلام رفته است. امروز اسلامی که رشد دارد و تقلید و تبلیغ می‌شود، اسلامی است که در رابطه با حاجی و ملا است، و اینها با هم بده وستان دارند؛ این برای آن، دین را درست می‌کند و آن برای این دنیا را. این دین آن را تأمین می‌کند و آن دنیای این را. بعد در چنین رابطه متبادلی، دینی برای مردم می‌سازند که بدرد مردم نمی‌خورد.^۲ وابستگی طبقات روحانیت به طبقات حاکم، درستی وابستگی به هیأت حاکمه، در شیعه وابستگی به طبقه حاکم، او همدست و مأمور حکومت بوده و این از طریق طبقه پولدار تغذیه می‌کرده است، طبقه‌ای که به او هم در قبال غارت مردم، استثمار دهقان و کارگر برده، و شتم بر مصروف کننده، سهمی می‌داده است، و نام این هم سهم امام! چه اصطلاح مشکوک و بدی! سهم! خلیفه به نام جانشین رسول می‌گرفت و این به نام نایب امام، کارگر و دهقان برده و فقیری که خوشش نمیکده شده، نه چیزی داشته که زکاتش را بدهد و نه سودی برده که خمس را بپردازد، برای او اسلام خلیفه و رسول و اسلام نایب امام هم چیزی ندارد که بدهد، محرومان به این مقامات مقدس و فقیهان مجلل عرض ارادت می‌کرده‌اند و دست می‌پوسیده‌اند و ابزار احساسات خشک و خالی، اینان هم در عوض به محرومان نصیحت می‌کرده‌اند و بند و اندرز و دعوت به صبر و قناعت و مؤذنه‌های خشک و خالی که سر پل صراط حق را می‌گیری و در بهشت عدن خانه و خوراک و نعمت و راحت نمی‌بایی، بشرطی که در این دنیا، خرمن را که به انبار ازیاب می‌بری، با وسواس و احتیاط دینی، خوشه‌ای از بهره مالکانه‌اش وارد طعامت نشود که هم لقمه‌ات حرام می‌شود و هم نطفه‌ات و هم نمازت باطل است و هم روزها و تمام وجودت نجس می‌شود.^۳ من از اسلام استثمار زده سخن می‌گویم و هیچ نیرویی در دنیا به اندازه اسلام قربانی استثمار نشده. الان در دنیا، جنگی است که توده‌ها دارند می‌برند، منتها آن توده‌هایی که اسلام در اختیارشان نبوده، بلکه ایدئولوژی دیگر بطور ناقص در اختیارشان بوده است و [با اینحال] دماغ بزرگترین قدرتهای دنیا را بخاک می‌مالند، اگر اسلام با اینهمه فرهنگ عظیم و عمیقش در اختیار اینها باشد چکار می‌توانند بکنند؟ ما می‌بینیم اسلام مردم الجزایر، یک اسلام قشری و سطحی و معمولی بود؛ ۶ تا آیه و ۲ داستان اسلامی بیشتر نمی‌دانستند و همان بعنوان بزرگترین مایه فرهنگی‌شان بود، که از همه آفریقا، آنها علیه استثمار اسلحه برداشتند و آفریقای سیاه بعد از ۲۰ سال بدنبال مسلمانها افتاد و از آنها پیروی کرد.

بنابراین بزرگترین راه نجات مسلمانها و مردم و انسانها و توده‌ها نجات دادن خود اسلام است از زندان یک گروه کاملاً مشخصی که آگاه و ناآگاه به قدرت زمان و طبقه حاکمه و بهر حال به پول، وابسته است تا وقتی که دین از پول تغذیه کند، مسلماً خادم پول است و خادم مردم نیست و مردم را بصورت رعیت دین نگاه می‌دارد - عوام - نه نجات یافته دین!^۴

۱. مجموعه آثار ۱۰، ص ۱۲۹-۱۳۰.

۲. مجموعه آثار ۱۰، ص ۳۶.

۳. مجموعه آثار ۱۰، ص ۱۰۱-۱۰۰.

۴. مجموعه آثار ۱۰، ص ۱۳۲.

بخش سوم: شریعتی، ابهام، شبهات، اتهامات

۱- مخالف ولایت

دومین نکته‌ای را که می‌خواهم در اینجا عرض کنم، این است که بعد از آنکه اولین اتهام که راجع به مذهب شخص من ساخته شد، با چاپ و پخش متن حرقها و افکار ما و نیز آگاهی مردم خشی شد، و بعد از اینکه مردم و این نسل آگاه شدند که شخص من که متهم اول بودم، از همان کلاس چهارم و پنجم دبیرستان اولین قلمی که روی کاغذ برده‌ام، وقف ابوذر و علیه عبدالرحمن و عثمان بوده تا به الآن که وقف فاطمه، مسؤولیت شیعه بودن و مکتب علی است (و امیدوارم تا لحظه مرگم نیز این چنین باشد). و آنها دانستند که اتهام شیعه نبودن به کسی که تمام آثارش، ایمانش، قلمش، بیست سال است در خدمت علی بوده است دیگر نمی‌چسبد، نوای دیگری را ساز کردند که گویا ما با جامعه روحانیت راستین، با حوزه و علمای پاک و آگاه اسلامی مخالفم. اول گفتند با ولایت مخالف است.^۱ بعد که دیدند یک میلیون نسخه کتاب و نوار از من درباره ولایت در دسترس مردم قرار گرفته، گفتند، نه با روحانیت مخالف است، در این باره عرض کردم که تذکر این مطلب نه بخاطر مصلحت است چرا که خدا و خلق می‌دانند که تاکنون دروغی را بخاطر مصلحت نگفته‌ام، و نخواهم گفت و... سرنوشت حاکمی از این است که من در طول این مدتی که می‌توانستم - در هر سطحی، چه در اروپا و چه در اینجا - کار کنم، حرف بزنم و خدمتی انجام دهم، همیشه قویترین، مؤمنانه‌ترین و متعصبانه‌ترین دفاع از روحانیت راستین و ترقی از جامعه علمی درست و اصیل اسلامی کرده‌ام و در اینجا، حتی بخود شما هم گفته‌ام که دفاع، نگاهبانی و جابداری از این جامعه علمی، نه تنها وظیفه هر مسلمان مؤمن است، بلکه از آنجا که آخرین و تنهاترین سنگر است که در برابر هجوم استعمار فرهنگی غرب، ایستادگی می‌کند، وظیفه هر روشنفکر مسؤول است و لو معتقد به مذهب هم نباشد. همانطوریکه قبلاً در اینجا متذکر شده‌ام، در سال ۱۳۳۹ در انجمن دانشجویان اروپا در فرانسه جلسه‌ای تشکیل شده بود در آن آقای که مشهور است و شما هم می‌شناسید (واژ خانواده‌های معتبری هم است) سخنرانی می‌کرد.

حضرت ایشان می‌فرمودند که... من از اسلام خوشم نمی‌آید... هر جا آخوندی می‌بینم «آقم» می‌گیرد... مذهب عامل استعمار بوده و ملاها هم در تاریخ ما همیشه واسطه استعمار بوده‌اند و... اصلاً من از مذهب خوشم نمی‌آید... و حرفهایی از این قماش.

۱. من تعجب می‌کنم که چطور طلاب غیور و جوان و مبارز وجود اینان را در لباس مقدس و حضورشان را در جامعه روحانیت تحمل می‌کنند. جای بسی شگفتی بسیار است که برخی از اینان، متفکران مذهبی را می‌گویند و خود که وجودشان مایه افت کردن دین است و حضورشان در جامعه بویژه در کنسوت روحانیت تنگ فرهنگ تشیع است، داعیه دار ولایت ائمه (ع) نیز هستند، کاش این جاهلان دم از ولایت نمی‌زدند و دشمنان دین و ائمه طاهرین و تغییر دهندگان تاریخ حضرت خاتم النبیین (ص) را تأیید کردند. اینان کلمه ولایت را در قاموس خوین تشیع تباه ساختند. حکیمی، محمدرضا، هویت صفی روحانی، ص ۵۰.

همانجا برخواستم و گفتم جناب! تو مثل آن خانم هایی حرف می زنی که شکم اولشان برای شوهر جانشان ناز می کنند - که مثلاً من از ترشی خوشم می آید، از شیرینی خوشم نمی آید، آنرا خوش ندارم، دلم می خواهد آلوچه بمکم و نان لواش! شیرین پلو حالم را بهم می زند!... تو از مذهب و ایدئولوژی هم آن جوری حرف می زنی! مگر دین، و یار است که تو از آن خوشت بیاید یا خوشت نیاید؟... برای رد و اثبات یک مذهب باید استدلال کرد، استدلال علمی و عقلی نه ابراز احساسات شخصی!

من بعنوان کسی که رشته کارش تاریخ و مسایل اجتماعی است، ادعا می کنم که در تمام این دو قرن گذشته، در زیر هیچ قرارداد استعماری امضای یک آخوند نجف رفته نیست، در حالیکه در زیر همه قراردادهای استعماری، امضای آقای دکتر و آقای مهندس فرنگ رفته هست. (باعث خجالت بنده و سرکار!) این یک طرف قضیه، از طرف دیگر پیشاپیش هر نهضت مترقی ضد استعمار در این کشورها همواره و بدون استثنا قیافه یک [یا] چند عالم راستین اسلامی و بخصوص شیعی وجود دارد، شما که می خواهید، این پایگاه فرهنگی ریشه دار را که در عمق تاریخ ما و در اعماق وجدان جامعه ما ریشه دارد، برجینید، برای تکیه گاه فرهنگی و مردمی خود؛ به نام روشنفکر مسؤول در برابر استعمار فرهنگی چه پایگاهی را می خواهید جایش بگذارید؟ چند تا شعر فارسی که مدیحه ممدوح است و مدیحه معشوق؟ یا چند تا ترجمه های آشفته آثار فرهنگی را؟

باید به این پایگاه ریشه دار تکیه کرد، اگر ایمان داری، بخاطر ایمان و حتی اگر نداری، اما مسؤولی، بخاطر مسؤولیت، و اگر هم ایمان داری و هم مسؤولیت که دو دستت را می فشرم و اگر نه ایمان داری و نه مسؤولیت، و بخاطر خوشایند زمانه نطق می فرمایی، ثبت بدا این لُهب و ثب! مرحمت زیاد! نطق کن!

این اعتقاد من است و اعتقاد حسینیه ارشاد و همه کسانی که به این راه - کمابیش از طریق درسها، سخنرانی ها و نوشته ها - آشنایی مستقیم دارند و در آن گام برمی دارند و عقاید و افکار و قضاوتهاشان را همه از آقای می گویند و... نمی گیرند، که: بزرگترین پایگاهی که می توان امیدوار بود که توده ما را آگاه کند، اسلام راستین را به آنان ارائه دهد، در بیداری افکار عمومی و بخصوص متن توده ما، نقش مؤثر و نجات بخشی را ایفا کند، و در احیاء روح اسلام و ایجاد نهضت آگاهی دهنده و حرکت بخشنده اسلامی، عامل نیرومند و مقتدری باشد! همین پایگاه طلبه و حوزه و حجره های ننگ و تاریکی است که از درون آنها سید جمال الدین ها بیرون آمده است. (ومی آید)

اما... خطاب به همین علمای راستین بزرگی که نهایت حرمت و احترام را برایشان قایلیم و - همانطوریکه گفتم - همواره با قلم، قدم و تلاش های ناچیز خویش ارادتمند، جانبدار و مدافع سرسخت آنها بوده و هستم و معتقدم که همه نیز باید چنین باشند، عرض کوچکی هم دارم و آن اینست که:

گروهی اند و بسیار مشخص که از نظر علمی، فضیلت، سابقه در حوزه و شخصیت اسلامی و روحانی معلوم است که در چه حدی هستند، و چگونه اند و تا کجا از روحانیت و علم و دین و حتی اخلاق بدورند - با بدترین لهجه و لحن و رفتار، کوچکترین تشابهی با لهجه و رفتار یک مسلمان شیعه، و حتی یک انسان ندارند - به گروهی که ما باشیم (تنها) گروهی که در میان نسل جدید و تحصیل کرده های روشنفکر، پیوند و همدردی، هم سر نوشتی و همگامی عمیقی با شما احساس می کنند و همواره در صدد تقرب، تفاهم و هم پیمانی بیشتر با شما هستند، حمله می کنند، دروغ می گویند، جعل می کنند، شایعه می سازند، دشنام می دهند جمله را تحریف می کنند، نقل قول های جعلی می سازند، و حتی فحاشی به همه می کنند.

لکن این را قبول کنید که ما در این فاجعه دلواپسی و دلهره دفاع از شخصیت خود را نداریم. دلهره و دلواپسی تبرئه موقعیت مذهبی و اجتماعی خود را نداریم، چرا که ثمره این حملات و دشنام ها - بطوریکه می بینید - استقبال هرچه بیشتر این نسل روشنفکر و آگاهی و تعهد و قبول مسؤولیت هرچه بیشتر آنان شده است. احیاناً اگر هم اینگونه

سم‌پاشی‌ها و حملات در میان قشر خاصی که با کتاب و سخن و استدلال سروکار ندارند، سوء تفاهمی ایجاد کند، ما در آنجاها نه شخصیت و وجهه‌ای داریم و نه هم، در صدد جلبش هستیم. و بنابراین، از این حملات ما ضرر نکرده‌ایم، بلکه می‌پندیم که بیش از نیمی از این توفیقی که در گسترش این فکر بدست آورده‌ایم، مرهون همین گونه دشمنی‌های زشت و ناشایسته و غیر انسانی هستیم. اما این مطلب را هم از من بعنوان کسی که تاریخ روابط استعماری دنیا، بویژه در جامعه اسلامی را، از آغاز تاکنون دقیقاً و مرتباً و با حساسیتی خاص مطالعه کرده است - و بعنوان یک مقلد و ارادتمند بسیار کوچک و ساده خودتان بپذیر که تجربه سالها و سالها مبارزه استعمار و تبلیغات استعماری - که امروز یک علم شده است، بخصوص در مبارزه با اسلام - این فرمول کلی را در عمل، برایشان یک اصل علمی مسلم کرده است که: برای خراب کردن یک خوب حقیقت، به آن حمله نکنید، بد از آن، دفاع کنید.^۱

۲- حربه وهابیت

به این سؤال که این موج ناگهانی یکتواخت بخشنامه‌ای و حساب شده از کجا برخاست؟ نمی‌توانم جواب بدهم، چون اولاً عیان است و ثانیاً راستش می‌ترسم! همبفکر می‌توانم، یواشکی - بطوری که دیوار نشود - عرض کنم که این عده به آنچه از آن ظاهراً دفاع می‌کنند اساساً هیچ وابستگی ندارند.

اما اینکه هدف این توطئه چیست، و نتایجی را که از این حمله ناگهانی می‌خواهند، بگیرند، کدام است؟

- ۱- بدین کردن توده مردم برای بریدن رابطه یا ایجاد نشدن رابطه آنها با ارشاد.
- ۲- تنها گذاشتن ارشاد در جامعه و ایجاد بدبینی در میان مردم مذهبی نسبت به ارشاد برای تضعیف آن و زمینه‌سازی برای تعطیل کردن ارشاد.

۳- پاسداری از موقعیت اجتماعی و مذهبی خود و حفظ وضع موجود و نگهداری اندیشه‌های مذهبی در قالب‌های راکد و وابسته‌ای که کلیدش دست آنها است.

۴- ذم بما شبه المدح، به نام دفاع از روحانیت به شکلی زننده و با زبان فحاشی و منطق رسوا و جعل و تحریف و دروغ و دشنام و بهتان و تحریک احساسات عوام و بیسوادی‌ها و غرض ورزی‌ها و بداندیشی‌ها و حرکاتی ضد انسانی و ضد اخلاقی و ضد عقلی و با شیوه‌ای کهنه و بینشی ارتجاعی و تعصبی کور و مغزی متحجر و بگونه‌ای که بر همه ثابت کنند که این‌ها برای حفظ مصالح خود، از هیچ کاری مضایقه ندارند، اما نه برای کوبیدن ما یا من، چون من کسی نیستم و کوبیده شدن یا پامال شدن یک معلم یا نویسنده ساده بی‌کس و کار، کاری نیست بلکه برای تحقیر روحانیت، زیرا قانون تجربه‌ها به دشمن هوشیار بر تجربه‌ای که از قدرت اسلام و اسلام بیدار فردا می‌هراسد آموخته است که:

برای کوبیدن یک حقیقت، به آن خوب حمله مکن، از آن بد دفاع کن! این تجربه‌ای است که درباره اسلام و جامعه علمی اسلامی و بخصوص حوزه علمیه شیعه، بسیار تکرار شده است و حمله‌های رویاروی نتیجه‌ای معکوس داشته است.

۵- طرح اسم و رسم مذهبی و قدرتی به نام «وهابیت» در ایران و بزرگ نمودن این فرقه‌ای که در جامعه ما، کسی نامش را نیز نشنیده بود و انتساب هر ذی‌شعوری به این فرقه متحط.

۶- جدا کردن جامعه شیعه از پیکره بزرگ امت اسلامی و تحریک مجدد تعصب‌ها و کینه‌های گذشته و تبدیل اختلاف معقول منطقی ما با برادران اهل سنت، به برادر کشی و تفرقه‌اندازی و خصومت‌های قومی و ایجاد بدبینی و عکس‌العمل در میان برادران اهل سنت، یعنی نقشه‌ای که از قرن نوزدهم در کار است برای قطعه قطعه کردن صف واحد مسلمانان در سطح جهانی در برابر استعمار خارجی.

- ۷- ایجاد حساسیت‌های داخلی و جنگهای زرگری و تضادهای فرقه‌ای شدید برای مشغولیت اذهان به مسائلی انحرافی تا از دشمن و خطرش و توطئه‌اش غافل شوند و تصادفی نیست که یکی از همپن‌ها، به نام اسلام اعلام می‌کند که برای ما شیعه، اسرائیل بمراتب از فلسطین بهتر است! چون اسرائیل دشمن اهل بیت نیست، اینها دشمن اهل بیت‌اند، اسرائیلی‌ها فدک را دادند به اهل بیت، این‌ها پس گرفتند!
- ۸- افسون تبلیغات و قدرت خیره‌کننده پول صهیونیسم بین‌المللی، تا آنجا که مغزی چون میرزا را سالها افسون خود کرده بود! و امیدی که به جدایی مذهب ما از دنیای مسلمان بسته است.
- ۹- اجرای این نقشه دیرین استعمار که جامعه‌شناسانش توطئه کرده‌اند: در جامعه اسلامی، دین را برای عوام نگهدارید، بی‌دینی را در میان روشنفکران رواج دهید!
- ۱۰- ترس از اسلام راستین و بخصوص تشیع علوی، جلوگیری از طرح اسلام قرآن، شیعه نهج‌البلاغه، و شناخت درست یکایک ائمه بزرگ و مجاهد شیعه و هراس از تبدیل «ولایت گل مولایی» به ولایت مرقی و آزادبخش ضد جور و ضد جهل و ضد جوع.
- ۱۱- احساس خطر از خشکیدن سرچشمه‌های سرشار و جوشان آب و نان و آبروی جهل، تعصب، تقلید.
- ۱۲- فلج کردن یکی از دو کانون بزرگ تولید‌کننده فکر و فرهنگ اسلامی و قوی‌ترین پایگاه دعوت جهانی اسلام، ایران، که...
- ۱۳- قطع رابطه و ایجاد بدبینی همیشگی میان روشنفکر و توده، حوزه و دانشگاه، متعبد و معتقد، طلبه و دانشجو، تحصیل‌کرده جدید و تحصیل‌کرده قدیم...
- ۱۴- هر جنبش فکری نوینی که خودآگاهی مرقی اسلامی را در این عصر پدید آورد باید در نقطه خفه گردد و اگر زاده شد و به راه افتاد باید فلج شود و اگر جان سختی نشان داد و به حرکت ادامه داد، باید در نظر مردم، مسخ شود و آلوده و تنها مانده، طرد شده و گرنه، همه چیز عوض می‌شود و...

۳- مخالف روحانیت

آغاز درس اسلام‌شناسی - حنییه ارشاد: درس هفدهم متن سخنی که پیش از درس به دانشجویان گفتم، در جواب همین نقد گونه اهانت آمیز آقای مکارم در مکتب اسلام بود که قصد نداشتم بدان پاسخی دهم و در عین حال احساس می‌کردم، در میان دانشجویان که همه، درس‌ها و نظریات مرا پروشی می‌دانند و می‌فهمند و از طرز تلقی و بخصوص اخلاق علمی و ادب قلمی خاصی که در این مجله^۱ منسوب به علمای مذهبی، منعکس بود، سخت به شگفتی افتاد بودند، دیدم که باید اینجا، قبل از خودم، حوزه علمی را تبرئه کنم و بگویم که اولاً آن طرز فکر و طرز سخن به علمای مذهبی مربوط نیست و به شخص نویسنده مربوط است. (چنانکه هرگاه دشنام و اتهامی از جانب افرادی که متأسفانه در این لباس مقدس‌اند نثار من می‌شود، من که از تأثیر معکوس آن در میان روشنفکران مطمئنم، تنها کاری که من، می‌کنم این است که علمای مذهبی را از چنین انتسابی تبرئه کنم.) و ثانیاً هرگونه جنجال و کشاکشی اینگونه، موجب اغفال اذهان از واقعیت‌ها می‌شود و این است که وظیفه، ظیر است و سکوت، ناچار، یادآوری‌هایی کردم که باید به عنوان من، بر تمام حمله‌هایی از این قبیل و هم نظر من نسبت به جامعه علما و حوزه علمیه مذهبی تلقی شود و متن آن مقدمه این است:

...مسئله دوم - که مسأله بسیار مهمی است - این است که می‌کوشند تا به انواع حیل‌ها، ما را بتوان عده‌ای - یا فرد و افرادی - که با روحانیت مخالفند جلوه بدهند، و به این عنوان حمله می‌کنند و هدفشان این است که ما را وادارند تا

بعنوان دفاع از خود به روحانیت حمله کنیم و این حمله در جامعه به این شکل تجلی کند که گروهی یا فشری یا عده‌ای از روشنفکران این جامعه، با روحانیت مخالفند. این هدف است و برای اینکه نقش اینان برآب شود و به هدفی که دارند - هدفی به نفع دشمن - نرسد باید همه تحریکات دروغین و کاذب و اتهاماتی را که به ما می‌زنند، به سکوت برگزار کنیم، و حتی دفاع نکنیم، و به قضاوت انسان‌های دقیق و درست واگذار کنیم تا این نتیجه بسیار انحرافی را آنها بگیرند که: فردی، یا افرادی، با روحانیت مخالف است، این را همینجا بگویم، که کسی - چون من و امثال من - که این حرفها را می‌زند، اینجور عقایدی دارد و اینچنین فکر می‌کند، ممکن است انتقاد به شیوه تبلیغ مذهبی، یا به شیوه تحلیل بعضی از مسائل اعتقادی داشته باشد، ممکن است با روحانی یا روحانیت، در بعضی از مسایل اختلاف سلیقه داشته باشد، و ممکن است من با فلان عالم مذهبی - روحانی‌یی که عالم جدی مذهبی است، و روحانی واقعی دین است - اختلاف فراوانی داشته باشم، او به شدت به من بتازد و من بشدت به او حمله کنم، اما اختلافات خانوادگی این نسل و نسل پیش را - که هر دو براساس یک ایمان، یک تعصب و یک دلسوزی و یک هدف است - به کوچه و بازار نکشیم و در معرض عام مطرح نکنیم تا کسی که نه تنها با من یا با آن نسل پیش - یا اصلاً با این خانواده - دشمن است بهترین وسیله را در دست بگیرد. در داخل خانواده اختلافات زیادی هست، اما این بچه باید بسیار خودخواه و یا بسیار کودن باشد که تحریکات کوچه را به داخل خانواده بکشد و یا اختلافات خانوادگی را به کوچه ببرد. و چنین کاری را نخواهم کرد و نخواهم کرد، هرچند دائماً وسوسه کنند و هرچند دائماً حمله کنند و هرچند شب و روز در توطئه تحریک ما باشند و هرچند بتوانند بعضی از اذهان را مشوش کنند. روشن شدیدی؟^۱

در سراسر جهان همه توطئه‌ها برای نابودی نسل جوانی است که می‌بینیم به جای همه حق‌ها و همه آزادی‌هایی که در آرزویش هست و نیاز به آن دارد، فقط به او آزادی جنسی می‌دهند، در سراسر جهان دستگاههای تبلیغاتی، مطبوعات، رادیوها، تلویزیون‌ها، هنر، همه در تلاش تأمین چنین نیازی برای او هستند، در مقابل از مکتب علی و شعله‌ای که از خانه متروک و خاموش فاطمه همواره جستن می‌کند، اگر لیاقت آنرا داشته باشیم که از این آتش قیسی بگیریم و ارمغان این نسل کنیم، می‌توانیم آتشی برافروزیم و امیدوار باشیم که در این رکود و سکوت و تفرقه، حرکت و امید، هدف و گرمای روشنائی ایجاد کنیم و نسلی بسازیم، درخشان و نیرومند، بر مبنای اساسی که علی با سکونش، و با رنجش برای ما گذاشته است. این همه امیدی است و همه تلاشی است که در حد خودمان، هرچند اندک در جستجویش هستیم و امیدواریم که روزی برسد و آن روز خیلی دور نباشد که به جای «بدبینی‌ها» و «به جای بدگویی‌ها» و به جای بذرافشانی‌های سیاه و بدبینانه - که در میان برادران و همدلان و همدردان و پیروان خانواده علی و فاطمه می‌افشانند و می‌کوشند همه را روی در روی هم قرار دهند تا روی از دشمن بتابند و به خویش سرگرم شوند - روزی را داشته باشیم که به جای اتهام زدن، کوبیدن، طرد کردن و لجن مال کردن، به پیروی از علی، از محبت و تفاهم و دوست داشتن یکدیگر لذت ببریم.

امیدوارم چنین روزی بسیار نزدیک باشد، روزی که دانشجویان ما در کنار طلبه ما و استاد ما در کنار عالم ما و مؤمن ما در کنار روشنفکر ما و جوان ما، در کنار پیر ما، و متجدد ما، در کنار متقدم ما... در یک صف، در کنار خانه فاطمه بایستیم، روی در روی همه توطئه‌هایی که علیه ما می‌شود، دعا کنید آن روز، زود برسد.^۲

تاریخ معاصر کشورهای اسلامی نشان می‌دهد که کشمکش تجدد و تقدم، روشنفکر و مذهبی، علم و دین، عالم دانشگاهی و عالم روحانی، همه خیمه شب‌بازی استعمار سیاه بوده است و بازیگرانش همه عروسک‌هایی که به نخ بسته و سرنخ‌های نامرئی در دست‌های ناپیدایی در پشت پرده و اکنون تجربه‌ها ثابت می‌کنند که چه کوشش‌های هوشیارانه

۱. مجموعه آثار ۲۲، ص ۳۲۰-۳۱۸.

۲. مجموعه آثار ۲۰، ص ۵-۴.

می شود که همه روشنفکران را بر علما بشورزند و علما را بر همه روشنفکران، تا به دنیا بفهمانید که اسلام فقط میان عوام زنده است و علمای دین، تنها در چشم عوام اعتبار دارند، و به علما بگویند که: تحصیل کرده ها دشمن شما نیستند و بیگانه یا دین و به تحصیل کرده ها بگویند که علما دشمن شما نیستند و بیگانه یا منطق و هر فردی یا جمعی را که خوب می فهمد و خوب می نویسد و خوب می اندیشد و با زمان آشنا است و با ایمان و با اسلام، و هر که را به خلق آگاهی می دهد و به بیداری مردم می کوشد و در تلاش آن است تا دین را از دست جور و جهل و خرافه و تخدیر نجات بدهد و فرهنگ و تاریخ و مذهب را زندگی و حرکتی نو بخشد و عقیده را از میان توده های عامی و سستهای منحل بیرون کشد و در مسیر حرکت زمان و اقتضای در تاریخ آورد و پاسخگوی نیاز و سازگار با روح علم و پیش عصر مطرح سازد و در میان روشنفکران طرح کند، روحانیون هستند که به تحریک عوام متعصب نا آگاه یا ضربه تکفیر و تهمت، او را در پای استعمار، ذبح شرعی می کنند، زیرا این هر دو قطب، از آگاهی مردم و از پیشرفت مذهب و از اسلام روشن انقلابی زیان می بینند....

با طرح این کشمکش است که هم روحانیون را می توانند، و سبیله کوبیدن و لجن مال کردن روشنفکران کنند و هم روشنفکران را عامل کوبیدن و طرد کردن روحانیون و این است که می بینیم ناگهان، از نقاط مختلف با یک آهنگ و یک فرمان، عناصر مشکوک و قیافه های منحل - که مثل اعلای بی سوادی و دروغ و بدزبانی و حسد و کینه توزی و فقدان شعور و منطق و ادب و حتی تربیت عادی اخلاقی اند. به گروهی ناخن آورند که تمام زندگی شان را تائید اسلام و تشیع کرده اند و ایمان و فداکاری و عشقشان به خانواده پیامبر و اخلاصشان به حوزه علمی اسلامی و ارادتشان به علمای بزرگ و مراجع تقلید بیدار و متمدن به هر انسان آگاهی که هم شور دارد و هم شعور، مسلم است و همه کسانی که با زبان علم و تحقیق و احساس و پیش خرد پسند انسان امروز، در برابر هجوم فرهنگهای استعماری ایستاده اند و از اصالت اسلام بهترین دفاع ها را می کنند. و تشیع را و تاریخ و فرهنگ و شخصیت های تشیع را، متمدن ترین و انسانی ترین مکتب حق پرست رهایی بخش در تاریخ اسلام به این نسل نشان دادند و آنگاه می بینند که این فحاشان یکدست، با فحاشی های قاطر چپانه و دروغ های شاخ دار و تهمت های بهت آور، به این گروه حمله می بردند کسانی که هم با روحانیون مخالف اند و هم به تشیع معتقد نیستند، کیست که نداند که در دفاع اینچنین عناصری، آن هم با چنان قلم و سواد و شرفی از مقام روحانیت و از مکتب ولایت، هدف اصلی خراب کردن این دو است و به تحصیل کرده ها و کتاب خوان ها و اهل قلم و استدلال و نقد و فکر و انصاف و شعور و احساس چنین وانمود کردن که زبان حوزه و قلم روحانیت و استدلال شیعه و منطق و فرهنگ مذهبی ها این است!

هدف این است که از این راه ما را با روحانیت و روحانیت را با ما درگیر کنند و اگر موفق نشدند، که نخواهند شد. لاف اقل مخالف نشان دهند و راهش هم این است که به نام روحانیت و دفاع از روحانیت، به نام ولایت و دفاع از ولایت، به حمله های تهمت آمیز و استادهای دروغ و به تحریف و جعل بپردازند، به این امید که ما برای تیرنه خودمان، برای اثبات جعل و غرض و بهتان فاقدین به دفاع و حمله متقابل بپردازیم. اما، ما از این حق مشروع و عیان استفاده نمی کنیم زیرا، برادر دینی من، دین برای امثال من - که در این جامعه هیچ کاره ام - دکان نیست، حرقه نیست، محل کسب نان و نام و مقام نیست، دین برای امثال من یک ایمان است. یک درد است. یک عشق است. نام و نان و مقامان را هم بر سر دیتمان می گذریم و می گذاریم و می دانیم که مصلحت این دین نیست که امثال مرا، در برابر روحانیت قرار دهند، این است که هر چه به نام روحانیت دشناممان دهند، تهتمان زنند چهره مان را در میان عوام به کفر بیالانند، بدناممان کنند، تمامی ایمان و اخلاص و فداکاری و عشق و رنج ما را به لجن کشند، عشق ما را به علی و فاطمه و وفای ما را به این خانه کوچکی که از همه تاریخ بزرگتر است، در نظر خلق وارونه جلوه دهند و قلم ما و زبان ما، اندیشه ما و دل ما را - که تمام عمر در خدمت این خانه بوده است و ایمان به این خاندان، به جای دیگر و جاهای دیگر نسبت دهند ما، در دفاع از خویش لب

نمی‌جستیم که حرمت علمای این دین، در دنیای کنونی بر ما بیشتر فرض است تا حرمت خود و پاس نام خود. در یک کنفرانس عمومی به همه دانشجویان و روشنفکران رسماً اعلام کردم که اختلاف ما و برخی روحانیون ما، یک اختلاف خانوادگی است، اختلاف سلیقه پیری است با پدرش، براساس یک تعصب و یک مسؤولیت و یک هدف مشترک و برپای حفظ حیثیت و بقاء این خانه، و چه ناکس مردمی که اختلاف درون خانه را به کوچه برد و به گوش همسایه‌ها و رهگذران رساند و یا به کلاتری محل کشاند.

آشیان ره عشق، گرم خون بخورند ناکسم گر که شکایت بر بیگانه برم!

این است که اگر هزار تیر زهرآلود و صدها هزار دشنام و دروغ از دست و زبان دشمن - اما به نام دفاع از ولایت یا روحانیت - شب و روز بر من بیارند، عکس‌العمل من جز سکوت و خضوع در برابر علمای راستین و حوزه دین نخواهد بود، زیرا می‌دانیم که این کشاکش به سود کیست و می‌دانیم که چه دستهایی می‌کشند تا این فرهنگ و این قدرت، از این جامعه برچیده شود.^۱

سختن شریعتی

عجیب است که امروز، یک روحانی زاده، بر سر گروهی از مسلمانان فریاد می‌زند که چرا کتاب شهادت علی شریعتی را خوانده‌اید و از او حرف می‌زنید. می‌پرسند مگر کتاب شهادت چه عیبی دارد؟ توضیح مرحمت می‌فرماید که: در کتاب شهادت، علی شریعتی بیشتر از همه کتابهایش خطا کرده و به امام حسین (ع) اهانت کرده، ولایت امام را انکار کرده... چون تمام کتاب شهادت منحصر است به قیام امام حسین (ع) در برابر یزید و مسئله کربلا... با تعجب می‌پرسند، اشکالتش چیست؟ با تعجب از این همه بیگانگی اینها از شیعه، توضیح می‌دهد: نخیر آقا، اصل مطلب همین است که امام حسین (ع) از سن شش سالگی قیام کرده است، در مدینه! و علی شریعتی در کتاب شهادت، به این قیام که اولین قیام بزرگ امام است، اشاره‌ای هم ندارد!

طبعی ترین عکس‌العمل در برابر این انتقاد علمی!! یک جفت شاخ است که از کله‌ات بیرون می‌زند!

این آقا که امروز لباس رسمی تشیع را بر تن دارد (بیچاره مردم و بیچاره...)، برای همین اختلاف نظر علمی! که من به قیام امام در سن شش سالگی اش اشاره نکرده‌ام، می‌خواهد پوست از کله آنها که به دیدن من آمده‌اند، بکند! و نه! هم، نه. اینکه این قیام شش سالگی را از قلم انداخته‌ام، بلکه به این دلیل، من دشمن امام حسین و منکر امامت هستم!^۲ پس چرا، جناب آقای حجة‌السلطنین، آية‌الله‌زاده حسینی [میلانی] که منسوب به بیت روحانیت‌اند و مسؤول مدرسه علوم قدیمه، در کتاب «دکتر چه می‌گوید؟» بعنوان رد انتقاد من که «چرا در برخی مناسک حج شیعه، می‌نویسید گوشت قربانی را حجاج در منی - که صدها هزار گوسفند و شتر، با بولدوزر یکروزه زیر خاک می‌رود و از نظر فقهی می‌گیرند، جایز است که گوشت آنها به کافر و حتی مشرک داد - هرگز نباید به مودانی‌ها بدهند؟ اینها مگر نمی‌دانند سودان یک کشور افتخارآمیز اسلامی است؟ حکومتش جمهوری دموکراتیک مسلمان است و ملتش بزرگترین و پیشرفته‌ترین ملت مسلمان در افریقای سیاه؟

این دستور که بوی تند و زننده نژادپرستی بان اسمیت [آفریقای جنوبی] را به مشام می‌رساند، از زبان علمای مکتب اهل بیت و شیعه علی چرا؟ و چه آبرویی برای ما در دنیا و بخصوص در میان مسلمانان و بالاخص سیاهپوستان مسلمان، پروژه در این عصر که مسیحیت متهم به نژاد پرستی و تحقیر سیاه است و اسلام مفتخر به دفاع از برابری و برادری نژادی، چرا؟ البته جواب این انتقاد مرا کسی نداده است و از هوکه پرسیده‌ام - حتی برخی از شخصیت‌های بزرگی که

۱. مجموعه آثار ۷، ص ۲۱۶-۲۱۵.

۲. مجموعه آثار ۷، ص ۲۱۹.

خود نویسنده این حکم، در مناسک و یا مبلغ آن در حج بوده‌اند، جوابی نداده‌اند. و برخی که واردتر بوده‌اند فرموده‌اند چون شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه نوشته! حقیقت امر هم همین است، اما جناب آقای حسین میلانی در کتابی که علیه نظریات من به نام «دکتر چه می‌گوید» (چاپ مشهد) نوشته‌اند، خواسته‌اند این انتقاد را جواب علمی بدهند و حکم گوشت قربانی به سودانی ندهید را، توجیه منطقی و تاریخی بفرمایند و حتی برای آن سند نقل کنند. درست به این پاسخ علمی و توجیه منطقی برای اثبات صحت و ضرورت حکم فقهی شیعه امروز که در متنی گوسفند می‌کشد و زیر خاک دفن می‌کند و باید متوجه باشد که یک سودانی گرسنه از گوشت آن نخورد، توجه بفرمایند که یک شخصیت درس خوانده و فاضل رسمی - نه این کسبه معمولی که خود را به دروغ به روحانیت چسبانده‌اند و به نام دفاع از اسلام و روحانیت انجام وظیفه می‌کنند و حق البوفی می‌گیرند - چگونه استدلال می‌کند و استناد و یا چه منطقی به چنین انتقادی جواب دندان شکن می‌دهند و بر اساس چه ملاکی چنین حکم تحقیرآمیز نژاد پرستانه را در این زمان - یعنی قرن بیستم، از طرف فقه امام صادق و مذهب علی و اهل بیت، علیه ملت سودان، یا چنانکه برخی خواسته‌اند توجیه کنند که سودانی بمعنی سیاه پوست است نه ملت سودان (چه بدتر) علیه نژادی که گروه، گروه به اسلام رو می‌کنند، توجیه علمی و فقهی می‌نماید؟ برای اطمینان خاطر متن آن را اینجا نقل می‌کنم تا ببینید که آیه الله زاده فاضل، آقای حسینی چه می‌گوید؟ در صفحه ۶ کتاب دکتر چه می‌گوید:

دلیل اول: بستانی در دائرة المعارف که قبایل را سودان می‌شمرد، درباره عده کثیری از آنها می‌گوید: (الصلوص قساة مفرمون باللعب، جنبا قذرون، یتزعون الی السرقه).

دلیل دوم: و عامه نقل می‌کنند که اینها می‌آمدند در مسجد پیغمبر اکرم (ص) رقص و بازی می‌کردند، عایشه می‌گوید: پیغمبر اکرم (ص) مرا بر دوش خود، سوار می‌کرد تا آنان را تماشا کنم.^۱

دوگانگی زبان

با این همه مثال، و این همه توضیح کسی که اتفاقاً با سواد هم هست! می‌شنید و می‌گوید که فلانی - یعنی من - رسمیت مقامات علمی و روحانی را در اسلام، قبول ندارد و می‌پندارد که با قبول نداشتنم، به روحانیون توهین کرده‌ام و در حالیکه اگر زبانم را بفهمد درمی‌یابد که رسمی شناختم توهین است، و...

پس اینها کسانی هستند که در اثر تکامل وضع اجتماعی و فرهنگی و مدنی جامعه‌های اسلامی، وجودشان ضرورت علمی و اسلامی پیدا کرده و مقامهای ضروری شده‌اند، و بالطبع نمی‌توانند منحرف و بی‌سواد باشند، آنچنان که در روحانیت رسمی مسیحیت هست.

اگر در طرح چنین مسائلی مورد حمله قرار می‌گیریم، به دلیل سوء تفاهم و دوگانگی زبان است. و یکی دیگر از نشانه‌های اختلاف زبان، برداشتی است که یکی از زبان نفهم‌ها از اسم کتاب مسؤولیت شیعه بودن استنباط کرده و گفته: مگر شیعه بودن جرم است که مسؤولیت داشته باشد؟ حق هم دارد چون او نمی‌داند که در زبان روشنفکر امروز، مسؤولیت، یک اصطلاح حساس و مقدسی است. او این کلمه را فقط در زبان کار چاق‌کن‌ها و رشوه‌بگیرها و اعضاء اداره شنیده که همیشه در خواستی نامشروع و غیرقانونی داشته و همیشه می‌شنیده است که: نه آقا، این جرم است. نمی‌کنم برای من مسؤولیت دارد!

می‌بینید که فقط زبان نمی‌فهمد، و گرنه منم می‌گویم «عدل» آنها هم می‌گویند «عدل». و من بر این که به همفکر و هم‌زبانم بفهمانم، تا عدل اسلامی را با عدالتی که آلن دالس مطرح می‌کند، اشتباه نکنند، می‌گویم «عدلی» که شیعه تکیه دارد، اساسی‌ترین ابعاد معیشت، مبارزه ضد طبقاتی است. و او که نمی‌فهمد چه می‌گویم، می‌پندارد که دارم از عدلی

دیگر می‌گویم و «عدل شیعه» به طبقات اجتماعی مربوط نیست مربوط به آخرت است.^۱

شریعتی و مخالفانش

از مسایلی که می‌خواستم عرض کنم (اولاً چون این مطلب طرح شد باید بگویم) این است که مخالفان و دستهای مرموزی به انواع و اقسام حمله‌ها، گاه عمیق و گاه خیلی وقیحانه و رسوا، بعنوان دفاع از روحانیت، دفاع از علمای مذهب و دفاع از مقدسات دینی دوکار می‌خواهند، یکی دفاع از تشیع و نوع دوم دفاع از روحانیت در شکل رسوایی است که ظاهراً اسمش مخالفت با مخالفین تشیع و روحانیت است اما اثری که در ذهن عموم می‌گذارد، اثری نفرت‌آور است. و هدف نیز همین است که به اسم دفاع از روحانیت، روحانیت را در ذهن روشنفکران محکوم جلوه بدهند. اینها کسانی هستند که در روحانیت هیچ اصلاتی ندارند، مسأله دوم - که مسأله بسیار مهمی است - این است که می‌کوشند تا به انواع حمله‌ها ما را بعنوان عده‌ای یا فرد و افرادی که با روحانیت مخالفند جلوه بدهند و به این عنوان حمله کنند و هدفشان این است که ما را وادارند تا به عنوان دفاع از خود به روحانیت حمله کنیم و این حمله در جامعه به این شکل تجلی کند که گروهی یا قشری یا عده‌ای از روشنفکران این جامعه با روحانیت مخالفند. این هدف است و برای اینکه نقلی اینان، برآب شود، به هدفی که دارند - هدفی به نفع دشمن - نرسند، باید همه تحریکات دروغین، کاذب و اتهاماتی را که به ما می‌زنند، به سکوت برگزار کنیم و حتی دفاع نکنیم. به قضاوت آزاد انسان‌های دقیق و درست واگذار کنیم تا این نتیجه بسیار انحرافی را آنها نگیرند که فردی یا افرادی، با روحانیت مخالف است، این را همین‌جا بگویم که کسی - چون من و امثال من - که این حرفها را می‌زند و این جور عقایدی دارد و این چنین فکر می‌کند ممکن است، انتقاداتی به شیوه تبلیغ مذهبی، یا شیوه تحلیل بعضی از مسایل اعتقادی داشته باشد، ممکن است با روحانی یا روحانیت در بعضی از مسایل اختلاف سلیقه داشته باشم، و ممکن است، من با فلان عالم مذهبی - روحانی که عالم جدی مذهبی است و روحانی واقعی دین است، اختلاف سلیقه داشته باشد، و ممکن است من با فلان عالم مذهبی، روحانی بی‌کی عالم جدی مذهبی است و روحانی واقعی دین است، اختلافات فراوان داشته باشم او به شدت به من بتازد و من بشدت به او حمله کنم، اما اختلاف او اختلاف پسر و پدر است در داخل خانواده وقتی که به همسایه و به بیگانه می‌رسند، ما یک خانواده هستیم و کوشش می‌کنیم تا اختلاف خانوادگی این نسل و نسل پیش را - که هر دو بر اساس یک ایمان، یک تعصب، دلسوزی و یک هدف است - به‌کوچه و بازار نکشیم و در معرض عام مطرح نکنیم تا کسانی که نه تنها با من یا با آن نسل پیش، که اصلاً با این خانواده دشمن است، بهترین وسیله را در دست بگیرد.

این است که هرگز برای یک لحظه گریبان نسل قدیم و گریبان کسانی را که بعنوان مقام علمی، مسؤول مذهب هستند رها نمی‌کنم، انتقاد می‌کنیم پیشنهاد می‌کنیم اما در برابر بیگانه تسلیم محض آنها هستیم، در داخل خانواده اختلافات زیادی هست، اما این بچه باید بسیار خودخواه و یا بسیار کودن باشد که تحریکات کوچه را بداخل خانواده بکشاند و یا اختلافات خانوادگی را به کوچه ببرد، چنین کاری را نخواهم کرد و نخواهیم کرد، هرچند دائماً وسوسه کنند و هرچند دائماً حمله کنند و هرچند شب و روز توطئه کنند و هرچند بتوانند بعضی از اذهان را مشوب کنند، روشن شدید؟

چندی پیش یکی از دوستان دورم آمده بود که: این مسایلی که در همه جا مطرح است، در مجله‌ای مطرح شده و عده‌ای مخالفین و کسانی که شدیداً به شما انتقاد دارند نظریاتشان را در آن جا نوشته‌اند و دارند می‌نویسند، شما هم نظریات خودتان را بنویسید که بهتر است حال مسأله مطرح شود.

می‌خواست ما را هم وارد معرکه بکند و در این موقعیت وادارمان کند که ما هم دکانی مثل شهر نو و شهر کهنه باز

کنیم. گفتیم، که سلام مرا خدمت ایشان می‌رسانی و بهشان عرض می‌کنی که: خودتی...^۱

و آن دیگری، که هیچ کلمه‌ای پیدا نمی‌کنم که پستی و زشتی او را بتواند نشان دهد، آقای انصاری زنجانی که آقای انصاری قمی معروف در مقایسه با او، کاملاً شبیه به آدمیزاد است! شنیده‌ام متأسفانه که او لباس روحانی را بر تن کرده و این چه مصیبتی است و چه اهانتی بدتر از این، به این جامعه علمی مذهبی که آبروی شیعه است و کدام خلیفه‌ای تاکنون چنین ضربتی و فاجعه‌ای برای شیعه نتوانسته است، ایجاد کند؟ در کتاب اسلام‌شناسی، در تراژدی عقل و دین (!)، حتی به هزاران مسلمان و نوامیس مسلمان که به حبسین [ارشاد] می‌آمده‌اند و یا با حبسین به زیارت حج رفته‌اند، اتهام بی‌عفتی و بی‌ناموسی و حتی داشتن روابط جنسی زده است و به استاد چنانکه بعضی گفته‌اند:

آیا امروز یک فاحشه باز نشسته کهنه‌کار، شرفش اجازه می‌دهد که در ازای هر مبلغی، چنین اتهام نجسی را به هزارها خانواده مسلمانیکه هیچگونه شناختی و تمامی با آنان ندارد و حتی اسمی هم از هیچ کدامشان نشنیده است، نسبت دهد؟ اگر من در اسلام‌شناسی که درسهای من در دانشکده ادبیات مشهد است اشتباهاتی کرده‌ام که با فکر تو نمی‌خواند با از نظر عقلی و دینی خطا است، نوامیس مسلمانانی که با روحی پاک و عقیده‌ای مذهبی برای انجام فریضه حج یا شرکت در یک مجلس مذهبی، به ارشاد می‌آمدند، ولو در انتخاب ارشاد اشتباه کرده باشند چرا به چنین اتهام کثیفی که تنها از یک روح نجس ممکن است سرزند، متهم می‌شوند؟ راست گفت خدای بزرگ که: فمثلة کمثل الکلب، ان تحمل علیه یلهث، او تترکه، یلهث^۲ اینکه اتساب اینان^۳ در لباس و در ادعا به روحانیت، روشنفکران و نسل جوان و مردم آگاه را به بدبینی و نومییدی کشانده و منطق و اخلاق و رفتار و انصاف و آزادی و حق‌پرستی و پایه شعور و مایه شرف اینان را نمونه‌هایی از روح و فرهنگ و شخصیت حاکم بر حوزه علمی رایج در میان روحانیت شیعه معاصر می‌پندارند و به راستی باور کنند که مدافعان ولایت و حامیان اسلام و سخنگویان روحانیت همین هایتد ولی من که هم آماج این تیرهایم و هم در متن احساس و قضاوت نسل جوان و جمع روشنفکری زندگی می‌کنم و از باب این سه احتمال خطر، کمترین دغدغه‌ای ندارم و به شما اطمینان می‌دهم که اولاً سیمای خورشید علی و مکتب خدایی او، در عمق وجدان این نسل چنان تابش و جوشی یافته که غبار تیره و آب سرد اینها کمترین اثری و خطری ندارد.

ثانیاً مردم امروز مردم عصر ناصرالدین شاه نیستند که وقتی خشم شاه و ترس استعمار انگلیس علیه سید جمال‌کبیر^۴ با عقده و حسد و حقارت چند شبه روحانی که عظمت و حرکت او بوجی و جمودشان را برملا می‌ساخت

۱. مجموعه آثار ۱۶، اسلام‌شناسی، ص ۹۰-۹۱.

۲. مجموعه آثار ۱، ص ۳۲.

۳. پس آن همه روایات در مذمت علماء سوء و وعاظ خائن چیست چگونه برخلاف قول خدا و رسول به مردم بگوئیم که عالم، بد و عالم خوب، پشیمان خوب و پیشمار بد. همه در یک حکمتند و همه از حقوق مساوی برخوردارند.

عاقبت طرفداری از هر معمم با توجه به اینکه برای ورود به این لباس هیچ قاعده و شرط و ضابطه‌ای نیست و همچنین برای بقای در آن، اینکه تعبیر کردم ورود به لباس و نگفتم ورود به حوزه برای این است که برخی از این گروه پوشیدگان خائن یا جاهل یا لاتعهد و مرموز یا شیربرگاری به حوزه ندارند. در همانجا که هستند و از لباس مقدس می‌شوند و شمشیر دردست به اسلام و قرآن و مرزهای معصومیت طلبگی هجوم می‌آورند، حوزه آنان، سوار شدن بر گرده اجتماع است، و سوء استفاده از لباس و عنوان و امکانات مذهبی و عواطف توده، «حکیمی، محمدرضا، هویت صفی روحانی، ص ۸۳».

۴. این بود که استعمار و استعمارگران در برابر این نهضت وسیع و همه گیر که به سراسر سرزمین‌های اسلامی کشیده شده سخت مقاومت کردند و درصدد برآمدند که آثار این جنبش فکری عظیم و تحرک اجتماعی اصلاحی و مقاوم را از میان ببرند و در زمان خود سید تا توانستند او را تبعید و شکنجه و آزار کردند و به تهمت‌هایی که هیچ کم خردی نیز آنها را در حق شخصیتی و عالمی و مصلحتی قرآنی، فیلسوفی مسلمان و علوی و حسنی چونان سید جمال‌الدین نمی‌پذیرد متهمش ساختند و یاران و همفکرانش را سر بردند و خود او را معلوم نیست به چه صورت تلف کردند. «حکیمی، محمدرضا، بیدارگران انقلاب قبله، ص ۳۸».

سعایت عده‌ای از ملاهای قشری و رجال حکومت بود، ملاهای قشری از این جهت سعایت می‌کردند که اولاً نفوذ سید بر موقعیت آنان لطمه بزند و ثانیاً در مقابل شاه خود را علاقه‌مند به وطن و سید را دشمن دین و دنیا و وطن جلوه دهند تا شاید با این عناوین بتوانند انعامها و مستمره‌هایی برای خود فراهم سازند.

و آزارشان می داد دست به هم دادند و قرار شد که او را در افکار مردم، بی پناه و در جامعه بی پایگاه کنند و تنها و رسوایش سازند تا دستشان بر او بازگردد و سربه نیست کردندش آسان، رئیس گزرمه هائیکه از تهران برای دستگیری این اعزام شده بود به یاری حاکم شاه عبدالعظیم در انداختند و قتی او را به زور از پست شاه عبدالعظیم بیرون می کشیدند و او مقاومت می کرد، تنیان از پایش افتاد و بیش از چهار شاهد عادل دیدند که سید ختنه نبود، و سپس این شایعه به کمک شیخ قاسم های آن ایام تهران، مسجد به مسجد و منبر به منبر و گوش به گوش پخش شد و پس از جندی حتی در خانه ها مؤمنین بدبخت، بعد از نماز او را لعن می کردند و شیوخ و رجال دریاری، او را نوکر استعمار، انگلیسی، ازمنی، سنی، وهابی، بهایی و بایی و هر چه بذهنشان آمد گفتند و خیلی ها هم باور کردند و در نتیجه، رسالت اسلام که او در جهان آغاز کرد و مصر و شمال آفریقا را به بیداری و حرکت آورد، در وطن خود وی یک قرن عقب افتاد و او چنان تنها ماند که مثل توپ فوتبال، قدرتها بهم پاشش می دادند. تا نپیش کردند.

در سال ۱۰۸ هجری قمری سید را از پست شاه عبدالعظیم بیرون کشیدن و به همراه مأمور تحت الحفظ از مرز کرمانشاه از ایران اخراج کردند. «ریائی خلخالی، علی، شهدای روحانیت شیعه در یکصد سال اخیر، جلد اول، ص ۹۱»

۱. مجموعه آثار ۱، ص ۱۶۸-۱۶۷.

بخش چهارم: «روحانیت» در چند نگاه

جامعه مذهبی ایران

یک حرکت اجتماعی بزرگ و عمیق بر اساس ایدئولوژی انقلاب - اسلامی، که همان تشیع علوی و ولایت خاندان و مکتب ائمه راستین و خط مشی تاریخی شیعه آزاد عدالتخواه ضد خلافت است، فراهم می‌سازد که هرگاه شرایط زمانی مساعد شد، این ایمانی که اکنون بصورت امواج فکری و کلمات اعتقادی و گرایشهای عمیق و تند عاطفی گسترش می‌یابد و از این دل به آن دل و از این خانه به آن خانه راه می‌یابد، بصورت یک رستاخیز عینی سازنده و تغییر دهنده تجلی خواهد کرد و خوشبختانه سیر طبیعی و قطعی حرکت تاریخ و جبر زمان به سود این تغییر است و هیچ عاملی راه آنرا سد نمی‌تواند کرد، منتهی ماییم که مسئولیت آنرا داریم که اسلام را از صورت سستهای منجمد و شعائر موروثی و عادات مذهبی ناآگاه و خرافه‌های پوچ که فقط نسل پیر خو کرده بدان را می‌تواند قانع کند و در این صورت، از حرکت زمان و تغییر نهادهای اجتماعی فردا برکنار خواهد ماند، بصورت یک ایدئولوژی مسئولیت آفرین خودآگاه و هدایت کننده طرح کنیم تا نسل فردا و رهبران تعیین کننده زمان و زندگی و فکر و فرهنگ فردا که تحولات اجتماعی را رهبری می‌کند نه تنها از آن نفرت نکنند و آنرا سد ارتجاعی و سم خرافی و عامل تضعیف و تخدیر اندیشه‌ها و اراده‌ها تلقی ننمایند، بلکه به قدرت سازندگی و نقش مرفعی و نیروی بیدارکننده و بسیج کننده آن ایمان پیدا کنند و بخاطر حقیقت یا لافل مصلحت بر آن تکیه کنند و بجای مبارزه با آن، به ترویج و تقویت آن بپردازند. آنچه را آخوندهای ما نمی‌فهمند این است که وجود عده زیادی افراد مؤمن، موفقیت یک ایمان بحساب نمی‌آید، بلکه ارزش یک ایمان به این است که زندگی کند و رشد و نمو و تکثیر داشته باشد و گرنه مذهبی که بصورت یک موجود منجمد و متحجر درآمده و عقیم شده است، هرچند در حال حاضر اکثریت توده عوام بدان وابسته باشند، مرده است و از دست رفته. زیرا نباید دید که پیروان یک مذهب در یک مملکت چند میلیون نفر است، بلکه باید دید که در صحنه زندگی و زمان و فکر و رحمت و تحول جامعه و تغییر نسل و فساد عقاید و ارزش‌ها و فرهنگها و نهادهای اجتماعی و سیر تاریخ به سوی فردا، این مذهب حضور دارد، یا نه؟ اکنون می‌بینیم که در دستگاه عظیم تعلیم و تربیت که نسلها را می‌سازد و می‌پرورد، مذهب غایب است، در دستگاههای عظیم و تعین کننده تبلیغاتی و ارتباط جمعی مثل تلویزیون و رادیو مذهب غایب است. در عالم مطبوعات که خوراک فکری و عاطفی روز مره و هفتگی و ماهانه به مردم می‌دهد مذهب غایب است در دنیای هنر که بزرگترین عامل پرورش روح و احساس و حتی ذهن است مذهب غایب است. در صحنه کتاب و نویسندگی و ادب، مذهب به کلی غایب است و ما برخلاف اروپا که نویسندگان و شعرا و ادبا و هنرمندان بزرگ مذهبی دارند، و برخلاف مصر و لبنان و... دیگر کشورهای غیرشیعی که بزرگترین نویسندگان و محققان محبوب و صاحب نفوذشان، بیش و کم می‌اندیشند و با اساساً در خدمت اسلام‌اند، یک نویسنده، شاعر نو، هنرمند، فیلمساز، تئاترنویس و هنرپیشه و مترجم

و محقق علمی، ادبی، تاریخی اسلامی نداریم و اسلام هنوز در انحصار ذوق و فکر و احساس و جهان‌بینی متحجر و تنگ مرده یک قشر رسمی سستی است. در صورتیکه شما بهتر می‌دانید که برای شناخت اسلام، اکنون، ملاحای رسمی الازهر قاهره و کلیه الشریعة مدینه یکصدم آثار تحقیقی و ادبی و قابل مطالعه و با ارزش نویسندگان جدید و کانون‌های غیر روحانی را دارا نیستند و شیوخ الازهر کجا و طه حسین، غزالی‌ها و عقاده‌ها، و بنت الشاطی‌ها و منظوطی‌ها و صادق دافعی و سید قطب‌ها و... کجا؟ تازه این الازهر است که در قیاس با مدرسه فیضیه و پیر بالاندوز و مدرسه آقای میلانی واقعاً یک دانشگاه بزرگ در سطح جهانی است.^۱

آنچه برای من بزرگترین امید تسلی بخش و نیرو دهنده است، این است که بر خلاف سالهای پیش، اکنون مسلم است که فردا... و جامعه ما در آینده غربزده یا شرق زده، مارکسیست یا ناسیونالیسم نخواهد بود، بلکه روشنفکرانی خواهند بود که اسلام علی‌وار خط مشی حسین‌وار را بعنوان مکتب فکری، نهضت اجتماعی و ایدئولوژی انقلابی خود انتخاب کرده‌اند، چه اکنون، خوشبختانه همانطوری که دکتر تز اقتصاد منهای نفت^۲ را طرح کرد تا استقلال نهضت را پی‌ریزی کند و آنها از بند اسارت و احتیاج به کمپانی استعماری سابق آزاد سازد، تز اسلام منهای آخوند^۳ در جامعه تحقق یافته است و این موفقیت موجب شده است که هم اسلام از چهارچوب تنگ قرون وسطایی و اسارت در کلیساهای کشیشی و ینش متحجر و طرز فکر منحط و جهان‌بینی انحرافی و خرافی و جهالت‌پرور و تقلید سازی، که مردم را عوام کالانعام بار آورده بوده و روشنفکر را دشمن مذهب و ترسان و گریزان از اسلام، آزاد شده است و هم اسلام آزاد، بتواند از کنج محرابها و حجره‌ها و تکیه‌ها و انحصار به مراسم تعزیه و مرگ، به صحنه زندگی و فکر و بیداری و حرکت و زاینده‌گی پا گذارد و بجای درگیری بی‌معنی با شیخی و صوفی و سنی و وهابی و فلسفی و کلامی که ادامه جنگهایی است که موضوعاً منتفی است و صحنه ندارد، با مکتبهای مارکسیستی و اگزیستانسیالیستی و صهیونیسم و استعمار غربزدگی و ارتجاع و جهل و استثمار و تضاد طبقاتی و هجوم ارزشهای فرهنگی دنیای امروز و فلسفه‌های انحرافی و هنرهای ضد اجتماعی و همه توطئه‌های خطرناک جدید ضد اسلامی و ضد مردمی صف‌آرایی کند و در این پایگاه جدید، با آخرین سلاح‌های مدرن و مؤثر زمان از جامعه‌شناسی و ادب و هنر و انسان‌شناسی و اقتصاد و فلسفه و ایدئولوژی و متد تحقیق و علم و سیاست و تجربه‌های انقلابی و دست‌آوردهای انقلابی در سطح جهان و تاریخ و پیا آینده‌نگری وسیع بشری مجهز باشد و اسلام را این چنین بفهمد و از اسلام این چنین دفاع کند و بخصوص قرآن را از قبرستان و از دست آخوندهای قبرستانی، به متن صحنه کشاکشهای زمان باز آورد و ابتکار هدایت و خلاقیت و روانگری و سازندگی را بدست وی سپارد.

اگر قرآن هدی للمتقین و للعالمین است، مگر جز به این معنی است؟ و مگر جز این است که در قبال آن چنین مسؤولیت داریم؟

و آیا تحقق چنین هدفی و انجام چنین مسؤولیتی، بارعایت آن‌گونه مصلحت‌اندیشی‌های محلی و تنقیه

۱. مجموعه آثار ۱، ص ۷-۵.

۲. مرحوم دکتر مصدق برای دستیابی به استقلال و قطع وابستگی تز اقتصاد منهای نفت را مطرح کرد تا از فشارهای استعماری بکاهد. روند موازنه منفی واردات را در پیش گرفت.

۳. سه نظریه درباره روحانیت:

۱- اسلام منهای روحانیت «مطلقاً»

۲- اسلام بعلاوه روحانیت «مطلقاً»

۳- اسلام بعلاوه روحانیت آگاه و متعهد و درگیر (روحانیت تصفیه شده) نظریه نخست، اسلام منهای روحانیت، بزرگترین خیانت است، نظریه دوم اسلام بعلاوه مطلق روحانیت نیز بزرگترین خیانت است، نظریه سوم اسلام بعلاوه روحانیت آگاه متعهد درگیر را خدا و آیین دستورات الهی طاهرین است و مورد قبول عقل و عرف و اعتبار است و مورد پسند وجدان عالی اجتماع. (حکیمی، محمدرضا، هویت صنفی روحانی، ص ۷۵)

پرستی‌های سستی ممکن است؟

آیا کسانی که هنوز در قرن بیستم، جرأت نکنند از چند صد سال پیش که حاشیه‌نشین شاه سلطان حسین بوده‌اند، انتقاد علمی کنند و حتی اهانت‌های وقیح و کثیف آنانرا به ساحت مقدس خاندان پیغمبر و ائمه اطهار رد نمایند، لیاقت آنرا دارند که اسلام را در این عصر نجات دهند؟ آیا من که می‌خواهم نسل روشنفکر و مبارز این عصر را - که به مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم رو کرده و از فیدل کاسترو و ولین و چه گوارا و ویت کنگ الهام گرفته - دعوت کنم که به تشیع باز گردند که مذهب امامت است و عدالت و ائمه شیعه را بعنوان نمونه‌های برتر و الگوهای جاودان و متعالی و آزادی و برابری و جهاد و شهادت و عصمت بپذیرد و آنان می‌بینند که در دائرة المعارف امام سیزدهم شیعه^۱ امام چهارم، بنده یزید است و امام هفتم پانصد نفر عیال دارد و جیره خوار و دعاگو و نناخوان و گدای دربار خلیفه هارون است، چه کنم؟ یا باید از شیخ قاسم [اسلامی] و سید مندللی [محمد علی انصاری قمی] و حاجی اشرف تقیه کنم و نوشته مجلسی را توجیه نمایم و یا باید بگویم، امام از یزید و هارون تقیه کرده است و تملق و زبونی و بندگی امام را در برابر خلیفه توجیه کنم؟ در هر دو صورت، همین جوان روشنفکر انقلابی به تصدیق هر کسی، هم از من و حتی هم از خود این چنین امامی با ارزش‌تر نیست که در راه عقیده‌اش، که یک عقیده مادی است و تنها هدفش نجات مردم است، جان می‌دهد و ضعف و ذلت و سکوت را تحمل نمی‌کند و پاداش دنیوی و آخری هم نمی‌جوید^۲. پس من به این نسل چه دارم که بگویم؟ او را به چه چیز بخوانم؟ به پیروی کدام امام دعوت کنم؟ امامی که به خلیفه قاتل به نام پدرش و قاتل همه آزاد مردان و قتل عام کننده مردم مدینه و نابود کننده عقیده او و حتی خاندان او اعتراف می‌کند که بنده تو هستم و به تصریح علامه مجلسی، از یک مرد گمنام قریش ترسو تر و ذلیل تر است، امامی که برای تأمین مخارج سنگین خانواده عظیم پانصد نفریش، پیش خلیفه التماس می‌کند که پول بگیرد و حتی وقتی برای زمینه‌سازی سیاسی و عوام‌فریبی، به مدینه می‌آید و به رجاله پول می‌دهد، امام هفتم هم برای دریافت پول مشرف می‌شود!

(و این دیگر تقیه نیست. اعتراف به خلافت جلال تقیه است.) (مطالبه پول از جلال برای عروس کردن دخترانش که تقیه نیست.)، چنین شخصیت‌هایی را من می‌توانم به روشنفکری که چه گوارا را رهبر و نمونه و میزان الاعمال خود برگزیده است - که وقتی ملت خودش را در کوپا نجات می‌دهد و انقلابش پیروز می‌شود، بجای آنکه حکومت را بدست گیرد، مثل یک سرباز ساده، وطنش را ترک می‌کند تا به مردم برو، در راه آزادی‌شان کمک کند و در کوهستانهای دور و غریب، گمنام و تنها جان می‌دهد. بعنوان امام، امام معصوم، صاحب ولایت هم تشریفی و هم تکوینی! امام علی الاطلاق، جاوید، مافوق بشر، از ذات نور خدا و مفروض الطاعة و منشأ فیض الهی و رازق اهل زمین و آسمان و قسیم جنت و نار... معرفی کنم؟

واقعاً شیعه جز چند... هیچکس و هیچ چیز دیگری ندارد؟ اگر چنین است که معطل چه و که هستیم؟ هرگز شما بخاطر نعمت وجودی مجلسی و شیخ بهایی و حتی خواجه نصیر طوسی نیست که تشیع را بعنوان تنها مذهب حق، در دنیا و در اسلام انتخاب کرده‌اید. پس علی و فاطمه و حسین و زینب و ابوذر و رشید و حجر و توابعین و ائمه‌ای که بار سنگین دوست و پنجاه سال مبارزه با جور و جهل را بدوش کشیدند و آن همه اصحاب و مجاهدان و شهدا و هزار سال پر شدن زندانها و قتل عام‌ها و شکنجه‌ها و آن همه علما و شعرا و محدثان و فقها که هر کلمه‌شان گلوله‌ای بود بر سفینه قدرت حاکم بر زمان و هر قلمشان دستی که نقاب از چهره زشت فقها و قضات و محدثان جیره خوار قدرت می‌افکند، و هر شاعرشان عمری اداره خود را بر پشتش حمل می‌نمود و به قیمت هولناک‌ترین شکنجه‌ها، تشیع را نگه می‌داشت و از امام شیعه سخن می‌گفت و این صفین و نهروان و جمل و عاشورا و مرج العذرا و ربذه و خراسان و گرگان و سربداریه

۱. محمد تقی مجلسی صاحب کتاب بحار الانوار.

۲. مجموعه آثار ۱، ج ۱، ص ۹-۷.

و... شیخ طوسی و سید رضی و سید مرتضی و شهید اول و ثانی و... که‌ها و چه‌ها هستند؟

اگر تشیع را در بغض نسبت به چند شخصیت تاریخی به نام خلیفه و حب چند شخصیت مذهبی به نام اما منحصر بدانیم، البته خیلی از این اعمال و حتی سلطه مغول را بر بغداد و سقوط خلافت عثمانی را بوسیله حتی صلیبی‌ها، برای شیعه پیروزی به‌شمار می‌آوریم. اما اگر تشیع مکتبی است که دارای هدفهای انسانی و آرمان‌های اجتماعی و طرح زندگی مادی و معنوی و شکل جامعه و طبقات و حکومت و تعلیم و تربیت و روابط اجتماعی خاصی بوده است، آن وقت ملاک ارزیابی‌ها یکلی فرق می‌کند، آن وقت هر عملی که به تحقق این هدفهای معین در جامعه از نظر فکری و اجتماعی کمک کند و رژیمی که به این طرح‌ها نزدیک‌تر باشد، به تشیع نزدیک‌تر و هرچه بدان ربطی نداشته باشد یا در جهت ضد آن باشد و درست یا رژیم‌ها و طرح‌ها و شکل‌ها و قاعده‌های موجود و معمول در نظام‌های خلافت سنی و سلطنت مجوسی و امپراطوری مسیحی و جامعه‌های مشرک هندی و یونانی و رومی و ساسانی و جاهلی یکی باشد، هند شیعی است، هرچند پرچم سبز را برای خود انتخاب کرده باشد و... من گاندی آتش‌پرست را بیشتر لایق شیعه بودن می‌دانم تا آیت‌الله بهبهانی و... امام احمدحنبلی که پسرش را به جرم اینکه یک سال قاضی شده، وقتی می‌بیند، خمیر مایه از خانه پسرش آورده‌اند و نان پخته‌اند، نان را نمی‌خورد و وقتی می‌شنوند، نان را به دجله انداخته‌اند، هرگز لب به ماهی دجله نمی‌زند و ابوحنیفه را که چوب می‌خورد تا پست قبول نکند و نسبت به وفاداری و حق امامت خاندان پیغمبر، از تعقیب خلیفه عباسی متواری می‌شود، از او شیعی تر است.

من علت تمام این بدبختی و این روح ذلت‌پذیری را در دو چیز و چنین می‌بینم: یکی تقیه در برابر حاکم و دیگری، ریا در برابر مردم پس مجال برای ظهور حقیقت کجا است؟^۱

اسلام فردا، دیگر اسلام ملا نخواهد بود، اسلام قم و مشهد نیز تغییر خواهد کرد. طلاب نشان داده‌اند که دیگر به آنچه آیات بر آنها دیکته می‌کنند، باور ندارند و شکست این صنف که با تمام اسلحه و با پشت جبهه قوی به جنگ حسینیه بی‌سلاح و بی‌پشتیان و تنها آمدند، حکایت از آن دارد که نیروی مذهب از هم‌اکنون، دیگر در اختیار متولیان رسمی و ارثی نیست و نسل تحصیل کرده جدید نیز نشان داد که علیرغم همه کوششهایی که نیم قرن است می‌شود تا او را با مذهب بیگانه سازند و از اسلام و تشیع بیزار، دعوت اسلام محمدی و تشیع علوی را عاشقانه پاسخ می‌گوید و همچون مبلغی مسؤول و آگاه و مصمم به میدان آمده است.

اسلام فردا دیگر اسلام مفاتیح نیست، اسلام قرآن است، تشیع فردا دیگر تشیع شاه سلطان حسین نیست، تشیع حسین است. مذهب فردا، دیگر مذهب جهل و جور و تعصب و عوام و کهنگی و تلقین و عادت و تکرار و گریه و ضعف و ذلت نیست، مذهب شعور و عدل و آگاهی و آزادی و نهضت و حرکت انقلابی و سازندگی و علم و تمدن و هنر و ادب و جامعه و مسؤولیت و پیشرفت و نواندیشی و آینده‌نگری و تسلط بر زمان و بر سرنوشت تاریخ است.^۲

رسالت عالم

عالم اسلام یعنی «روشتفکر»، اسلام فهم مسؤول که در قوم خود و زمان خود، نقشی نه فیلسوفانه و عالمانه و ادیبانه، که «راهبانه» دارد. ما می‌دانیم که نبوت ختم شده است و اکنون او است که راه انبیا را باید پس از خاتمیت وحی، دنبال کند. او راهبری است که پیامش را از انبیا می‌گیرد، رسولی است که رسالت رسولان را به ارث گرفته است. جبرئیل او محمد (ص) است! و کتابش قرآن، «شهید» او محمد است و امامش علی، و بالاخره کتابش قرآن، برای قوم خویش و در محدوده زمان خویش پیامبری می‌کند و از همه پیامبران قوم یهود، برتر است.

۱. مجموعه آثار ۱، ص ۹-۱۲.

۲. مجموعه آثار ۱، ص ۱۲.

چه، کاری چون کار آنان دارد؟ پیامبری می‌کند اما پیامبر نیست. یک روشنفکر آگاه مسئول است که بار سنگین رسالت پیامبران را بر دوش دارد و یک انسان ساده است، نه آسمان با او سخن می‌گوید و نه رنج‌هایی که در سرنوشت هر صاحب رسالتی است او را از راهش باز می‌دارد و قرآن در دستی و شمشیر محمد (ص) در دستی دیگر و «ترازوی» عدالت در پیش روی و دشمنان علی: «قاسطین» و «ناکثین» و «مارقین» در صفین‌ها و جمل‌ها و نهروان‌های همیشه و همه جا، در کمین و ابر سنگین وراثت همه انبیا بر دوش و خدا در انتهای راه، ناظر به او، و... انبوهی از متکرات جور و جهل و جوع... در پیش و... بالاخره مردم!

این فقه اهل سنت است که چون به حکومت‌ها وابسته بوده است، طبیعتاً، مدافع طبقه حاکم یعنی اعیان و اشراف و ارباب شده است، طبقه‌ای که تکیه‌گاه قدرت حکام بود و روحانیت و سلطنت دو بازوی وی بشمار می‌رفته‌اند، اما فقه شیعه چنین نیست، شیعه چون همیشه در برابر حکومت‌های اسلام رسمی جبهه‌گیری داشته و از قید و بندهای سیاسی و دولتی زمان آزاد بوده، فقهش حامی حقوق مردم شده و هماهنگ با جبهه سیاسی‌اش، با نظام اقتصادی و طبقه اجتماعی که رژیم حاکم را می‌ساخته و خلافت یا سلطنت مظهر آن بوده‌اند، جبهه ضد اشرافی و ضد طبقاتی دارد. تا پیش از صفویه، این جبهه‌گیری درست است. تشیع از آغاز اسلام - با تکیه بر عدالت و ولایت و امامت علی که نمونه برابری و مظهر خصومت آشتی‌ناپذیر با قدرت‌طلبی و سرمایه‌داری و بهره‌کشی و ظلم و جوهر ناب تقوای انسانی و اقتصادی و عدل قاطع و سخن و دفاع از طبقات مظلوم و ملت‌های محروم در نظام خلافت اسلامی است - نماینده اسلام انقلابی و مردمی و ضد طبقاتی بوده و اسلام که پس از پیامبر، گرایش به زاست را آغاز کرد، تا جایی که با پیروزی عثمان و بالاخره استیلای معاویه، نظام اقتصادی و فرهنگی و اخلاقی اشرافیت جاهلی بر اسلام مستولی شد.^۱ و اما راجع به علمای اسلامی، این را می‌خواهم ادعا کنم و ده‌ها قریبه و نمونه عینی بر اثبات آن دارم، که از میان نویسندگان و سخنرانان و حتی علما و فضلاء اسلامی معاصر، هیچ‌کس - البته در حد امکانات و نوع کار و کارکرد خودش - به اندازه من افتخار دفاع جدی و مؤثر علمی و فکری از این جامعه گرانقدری که امید بزرگ و سرمایه عزیز ما است، نداشته است.

دلیل؟

۱. در اسلام‌شناسی، آنجا که از حذف طبقه واسطه ارتباط میان خلق و خدا (طبقه رسمی روحانی) در اسلام سخن می‌گویم، دانشجویان می‌پرسند، پس این علمای مذهبی ما چه نقشی دارند؟ در آنجا، پس از تفکیک دو مفهوم رسمیت قانون و ضرورت نیاز، می‌گویم، این‌ها مقام‌هایی علمی هستند که پس از دور شدن مسلمین از صدر اسلام و پیچیده شدن معارف و توسعه فقه و ایجاد فرقه‌ها و مذاهب و اختلاط با عقاید و سنن انحرافی دیگر ملل و مذاهب و تخصصی شدن رشته‌های مختلف علمی و صنفی در جامعه‌های پیشرفته اسلامی، وجود کسانی که عمر را یکسره به کار شناخت و تحقیق در اسلام مشغول باشد، ضرورت یافت تا دیگران، که در رشته‌های دیگر زندگی و علم فرقه‌اند و بسادگی صدر اسلام حقایق را نمی‌توانند، از منبع موقر و وحی یعنی پیغمبر و یا از ائمه بیاموزند، و نیز همچون مردم صدر اسلام، دارای زمان‌های فراغت زیاد نیستند که به کار آموختن مذهب نیز بپردازند، عقاید و احکام مذهب خویش را از این متخصصان فراگیرند و این یک ضرورت اجتماعی و علمی است و فرق میان مقام رسمی و مقام ضروری را مثال زدم که در برخی محله‌های نوساخته بیرون شهر، افرادی را از خانه‌ها، انتخاب می‌کنند به نام شبگرد... و مقایسه آن با پاسبان که قدرتش از لباس و درجه رسمی و چوب قانونش برمی‌آید. عالم اسلامی و کشیش مسیحی فرقشان این است.

چشم اندازی به طلاب «علوم دینی»

۲- در کتاب انتظار، طلبه را به نقل از ولسان مونتس، «پرولتار فکری» خوانده‌ام. این مجاهدان پاکباز راه علم و ایمان که با پولی که از مخارج یک مرغ آمریکایی کمتر است، جوانی را فدای آموزش علم دین می‌کنند و در زمانی که هر دانشجوی رشته تحصیلی اش را بر اساس درآمد آینده اش انتخاب می‌کند، وی رشته‌ای را برگزیده است که دوران طلبگی اش این چنین به زهدی باورنکردنی می‌گذرد و پس از فراغ از تحصیل، کوچکترین تضمینی برای تأمین زندگیش وجود ندارد! و یکی از امتیازات معمولی دانشجویی نیز شامل حالش نیست و با این همه می‌بینیم که چه وفادارند و پرایمان و صبور در این راه گام برمی‌دارند.^۱

۳- در یک کنفرانس عمومی دانشجویی در حسینیه ارشاد خطاب به دانشجویان گفتم که من، برای آینده این نهضت فکری، برای بیداری مردم و احیای روح حقیقی اسلام و برانگیختن روح معترض و عدالتخواه شیعه علوی و رستگاری جامعه، به طلاب بیشتر از شما امید بسته‌ام؛ چون عمر روشنفکری شما کوتاه است و چهار تا هفت سال بیشتر نیست و فردا که تصدیق گرفتید و جذب زندگی شدید بی‌درنگ در طبقه بورژوا قرار می‌گیرید و خیالاتش از سرتان می‌پرد، اما این طلبه است که عمر مسؤولیت اجتماعی با عمر حیاتش یکی است و تا مرگ، مسؤول افکار مردم و سرنوشت مردم می‌ماند؛ اگر طلبه بیدار شود... و طلبه بیدار شده است...!

۴- در یک تحقیق که راجع به ریشه طبقاتی «حوزه» و «دانشگاه» کرده‌ام و آنرا در کلاس و کنفرانس مطرح نموده‌ام، نشان داده‌ام که ریشه طبقاتی (دانشگاه، کارمندان، دانشجویان) بیش از هشتاد درصد بورژوازی شهری (بازاری مدرن) و پنج درصد، مالکان و اربابان روستایی است؛ ولی، حوزه علمی (مراجع، علماء، مدرسین و طلاب)، برعکس، پنج تا شش درصد از طبقه متوسط شهری (بورژوازی خرده پا، کاسبکاران کوچک) و قریب نود درصد از توده محروم روستایی، فرزندان دهقان و یاملای ده بیرون آمده‌اند و این تحلیل طبقاتی نتایج و ارزیابی‌های مفصل از نظر جامعه‌شناسی دارد.

۵- در رساله تحقیق که برای وزارت علوم نوشته‌ام و نیز در مقاله کویر که منتشر کرده‌ام، برتری‌های شیوه آموزشی و تربیتی حوزه علمی را بر شیوه دانشگاهی برشمرده‌ام:

- ۱- انتخاب رشته علمی، بر مبنای ارزش فکری نه درآمد اقتصادی.
- ۲- احساس مسؤولیت اجتماعی، آمیخته با رشته تحصیلی از لحظه انتخاب.
- ۳- انتخاب آزاد استاد بر اساس لیاقت معلمی و ارزش علمی شخص وی.
- ۴- ضرورت حفظ چهره علمی و اخلاقی برای استاد.
- ۵- رابطه ارادت حال معلم و استاد.
- ۶- متد تعلیم چند درجه‌ای.
- ۷- سنت مباحثه برای هر درس میان طلاب بعد از هر درس.
- ۸- آزادی حضور و عدم تقید به شرایط ظاهری و فرمالیسم پیچیده و خشک اداری در راه کسب علم.
- ۹- رایگان بودن تحصیل.
- ۱۰- آزادی مطلق تحصیل برای عموم مردم از هر سنی و هر طبقه‌ای و با هر شرایطی.
- ۱۱- بورس و تأمین مسکن و امکانات تحصیل برای هر داوطلبی.
- ۱۲- قید لاینفک اخلاق با علم بطور طبیعی و در عین حال اجتناب ناپذیر.
- ۱۳- تماس دائمی با توده‌ها.

۱۲- تعهد رهبری فکری و هدایت اجتماعی مردم.

۱۵- پیوند ناگسستی ایدئولوژی و علم.

۱۶- وجود یک فرهنگ عمومی و مشترک «جهت واحد» و هماهنگی میان رشته‌های مختلف با وجود تخصص.

۱۷- پیوستگی با گذشته تاریخی، فرهنگی و اعتقادی (آنچه در فرهنگ جدید می‌گسلد).

۱۸- نبودن فرم‌های ظاهری و قالبی در ارزیابی و ارزش‌یابی درجات شاگردی و استادی، (تصدیق، رتبه) و واگذاری آن به خود مردم و میزان لیاقت شخصی و ارزش و تکامل فکری و علمی استاد یا فارغ‌التحصیل در جامعه، بجای کارگزینی، و مقررات ترفیع‌های انوماتیک (که چنانکه در کویبر گفته‌ام: مثل آلو بخارا که دم می‌کنند، پس از چهار سال، خود بخود، هر استادیاری تبدیل می‌شود به دانشیار و پس از پنج سال، هر دانشیار استحال می‌شود به استاد...) در تشیع علوی و صفوی، نشان داده‌ام که علمای شیعه، در طول هزار سال تاریخ اسلام همواره مشعلداران قیام علیه ظلم و پاسدار جنبش عدالتخواهی و آزادی اجتماعی و فکری و رهبری علم و تقوی در حکومت و مبارزه مستمر علیه نظام‌های استبدادی و اشرافی خلافت و حکومت‌های دست‌نشانده یا وارث خلافت ظلم و غصب بوده‌اند و پیشاپیش همه نهضت‌های توده‌های محروم و تسلیم‌ناپذیر، و نمونه‌اش سریداران در قرن هشتم هجری است.

علمای شیعه و مردم

در مقایسه با دیگر روحانیون، علمای شیعه به علت آنکه از نظر اقتصادی و اجتماعی بر توده تکیه دارند و نه بر حکومت، خصیصه تقوی، مردم‌گرایی، ارتباط با متن جامعه و ایستادن و یا لاف‌فراوانی با قدرت حاکم از خصوصیات طبیعی آنهاست.

در کتاب انتظار مذهب اعتراض گفته‌ام که عناصر نادرستی که با توطئه‌ها و زمینه‌سازی‌های قدرتهای ضد مردم با سوء استفاده از دوران غیبت و اصل مترقی نیابت امام، خود را به لباس روحانیت جا می‌زنند و با دست همان دستهای پیدا و پنهان و بهره‌برداری از جهل عموم، نفوذ اعتباری مصنوعی و مقام روحانیت، مرجعیتی کاذب پیدا می‌کنند و چنان ظهور و نمودی برای خود فراهم می‌کنند که چهره‌های علی‌وار را که اگر باشد باز در میان همین علمای مذهبی و در همین حوزه علمی هست به محاق بزنند و یا لاف‌فراوانی همچون یکی در میان دیگران.^۱

باز به سراغ از ما بهران برویم، گذشته ما - گذشته‌ای که هنوز هم زنده است و هنوز هم نشانه‌های آنرا به چشم می‌توانیم دید - در سهای گرانبهایی به ما می‌آموزد. دانشمندان بزرگ اسلامی، فقها، حکما و علمای بزرگ با همه علوی که از نظر پیمودن مدارج علمی و فکری داشتند، در میان توده زندگی می‌کردند و در رابطه با توده زندگی می‌کردند و در رابطه با توده و به سادگی و بسیار طبیعی در روستاها با دهقانان و در شهرها با عقب مانده‌ترین و محروم‌ترین قشرهای اقتصادی و فرهنگی و ذهنی توده پیوند برقرار می‌کردند. و با هم تفاهم داشتند و می‌توانستند با هم رابطه برقرار کنند، در حالیکه امروز تا دانش آموز ما دیپلمش را می‌گیرد، حسابش را با مردم سوا می‌کند.

درست بر عکس علمای بزرگ حوزه علمیه که فارغ‌التحصیل حوزه هستند و از طبقات پایین و از طبقات محروم اقتصادی برآمده‌اند، تحصیلات بزرگ و درجات عالی، تحصیلات عالی، یعنی فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های ایران و همین فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های اروپا، دانشجویانی که از خارج کشور درجات دکتری یا مهندسی یا امثال اینها گرفته‌اند (اکثریت اساتید دانشگاه، دکترها و مهندسیین فارغ‌التحصیل ایران یا خارج) وابسته به طبقات بالا هستند؛ یعنی نود درصدشان فرزندان مالکین بزرگ روستاها هستند، و بسیار کم‌اند افرادی که از طبقات پایین روستایی توانسته

باشند، به خارج از کشور بروند یا بتوانند تحصیلات عالی و درجه دکتری داشته باشند.^۱

شریعتی و رنجهایش

واقعاً حق ندارم که آرزو کنم، ایکاش یک محکمه تفتیش عقاید به سبک قرون وسطی تشکیل دهند، تا لاف‌ها را بجای مرحوم شریعت سنگلجی که وقتی من چند ساله بوده‌ام فوت کرده است، عوضی بگیرند؟ و لاف‌ها را بتوانم به این حوزه علمیه‌ای که به اکثریت استادانش و همه طلابش، بیش از این دانشگاه و اکثریت استادانش و غالب دانشجویانش امید و ایمان دارم بگویم که این عده ماموران مهم و مهمان موظفی که ناگهان همه با هم به حمله و اتهام به من و دفاع از شما مشغول شده‌اند، بیش از آنکه مقصودشان متهم کردن من باشد، خراب کردن شما است و اگر خدای نکرده، خداوند برای عذاب من، در دل یکی از اینها می‌انداخت که کلمه‌ای در ستایش من بر زبان فحاش و قلم جمالشان گذرد، خودم را از تنگ و شرم، زنده در خاک دفن می‌کردم تا لاف‌ها را بتوانم به این روشنفکران دور از محافل مذهبی بیگانه بگویم کسانی که به اسم روحانیت حرف می‌زنند، هیچکدامشان نه دین دارند و نه روحانیت! و اساساً روحانی ظاهری هم نیستند، یکی کارمند سابق شرکت نفت ایران و انگلیس است و داماد طرد شده یکی از روحانیون جلیل و بزرگ، یکی هندوانه فروش بود، یکی شاگرد خوش‌آواز کبابی ... یکی پادو سیاسی دستگاه آیت‌الله بهبهانی و یکی پاسبان بازنشسته و یکی روضه‌خوانی که اختلال حواس و احساس ایمان دارد. و یکی آن وکیل سابق مجلس است که اخیراً به سبک بابا طاهر عربان کرده بود. و سر در حوض آب کرد و بیرون آورد و عرب شد. (اَفْسَيْتُ کَرْدِیَا و اَصِیْحْتُ عَرَبِیًّا!) وکیل سیاسی سابق بود از تیریز، اخیراً سرش را در خم رنگ و ولایت فرو کردند، ناگهان، آیت‌الله العظمی، نابغه، علامه زمان، فقیه آل‌محمد، در دوران (قبای آلاء ریکما تکذبان)؟ سر برآورد، به لج این حقیرا فتوایی علیه من صادر کرد. این‌ها ایند آن عناصری که امروز، با مردم از دین و از علی و از حسین و از روحانیت شیعه سخن می‌گویند و می‌نویسند! اینها در دشمنی، حق‌کشی و حسد و تحریک مردم و حفظ چند مرید بدبخت خویش، بدهد کاری حاضرند. هر جعلی و دروغی و تحریفی و تهمت‌هایی را که منافقان اقتضا کنند، ابا ندارند.

اینها همه فن حریفند، اینها بزرگترین دشمن اسلام، دشمن مسلمین، دشمن مردم و دشمن شیعه و دشمن روحانیت راستین و دشمن حوزه علمیه‌اند، اینها با همه جا دست دارند و برای پول حتی برای بوی پول، هرکاری از دستشان برآید و هر فحشی و دروغی که بر زبان بتوان آورد و حتی بتوان، می‌کنند و می‌گویند، اینها کتاب فاطمه، فاطمه مرا خوانده‌اند و علناً به همان کتاب استناد می‌کنند و به مردم چنین معرفی می‌کنند که من طرفدار خلفایم و مخالف اهل‌بیت! اینها از انجام هیچ ماموریتی مضایقه ندارند. اینها به نوامیس مردم تهمت می‌زنند، و چه می‌گویم؟ به ناموس پیغمبر اهانت می‌کنند و چه می‌گویم؟ به ناموس اهل‌بیت، توهین می‌کنند، اینها امام سجاد را بنده یزید و حسین را ترحم‌خواه شمر و همه ائمه بزرگ شیعه را - که دم از ولایت مطلقه الهیه آنها می‌زنند - جیره‌خوار و لناخوان دربارهای خلفای جلاد معرفی می‌کنند. مرا به رعایت اینها و پرهیز از سر اینها دعوت می‌کنید، در اینجا خدا گواه من است. که من بر شهادت و یا قدرت خودم تکیه نمی‌کنم که شما بهتر از هرکس می‌دانید که نه شهادت دارم و نه قدرت. بر شدت دردم تکیه نمی‌کنم، که خیانت اینها و اسلاف اینها به این مردم و این تاریخ و این تشیع عزیز، عزت‌بخش و این خاندان معصوم فاطمه و این ائمه بزرگ که می‌توانست ایمان و تشیعمان ملت ما را رستگارترین و انسان‌ترین مردم جهان کند و این سرگذشت سرخ شهیدان شیعه و علمای بزرگ و مجاهد و آزاد‌مرد شیعه، زنده ماندن را برایم، محال و نفس کشیدن را برایم، دشوار کرده است.

عناصر نادرستی که با توطئه و زمینه‌سازی‌های قدرتهای ضد مردم، با سوء استفاده از دوران غیبت و اصل مترقی

نیابت امام، خود را به لباس روحانیت جا می‌زنند و با دست همان دستهای پیدا و پنهان و بهره‌برداری از جهل عموم، نفوذی و اعتباری مصنوعی و مقام روحانیت و مرجعیتی کاذب پیدا می‌کنند و چنان ظهوری و نمودی برای خود فراهم می‌کنند که «چهره‌های علی واری را که اگر باشد، باز در میان همین علمای مذهبی و در همین حوزه علمی هست، به محاق برند و یا لااقل همچون یکی میان دیگران»^۱

در سال ۱۳۳۸، انجمن دانشجویان ایرانی فرانسه - که آن ایام دست دسته‌هایی بود، - جلسه‌ای داشت با حضور آقای جهانگیر تفضلی، و آقای رزم‌آراه سخترانی می‌فرمود: و تعبیراتی از این قبیل که: من هر وقت در ایران، از جلو مسجدی می‌گذشتم و صدای واعظی را می‌شنیدم، حالم بهم می‌خورد، عقم می‌گرفت! من این مذهب را دوست ندارم، متفرم، این آخوندها عامل بدبختی مملکت و پایگاه استعمار بوده‌اند... من برخاستم و هرچه جز و پر زدم، اجازه حرف زدن ندادند؛ نوبت گرفتم، نوبت نشد، تا با داد و قال خودم را، بر جلسه تحمیل کردم و گفتم، من از این آقای... تعجب می‌کنم. امروز، به دورترین قبیلهٔ افریقای هم اگر سر بزنید، این اصل بدیهی اخلاق و تمدن را آموخته‌اند که به عقیدهٔ دیگران ظاهراً احترام بگذارند. شما تا چه حد امیرمایل هستید، که سالها در مرکز تمدن و آزادی عقیده و احترام به عقاید دیگران، زندگی می‌کرده‌اید و هنوز نم رطوبتی از مدنیت به در زنان نرفته است؟ شما که از همه دعوت کرده‌اید، احتمال می‌دهید که کسانی چون من، هنوز خیلی روشنگر نشده باشند که بتوانند فرمایش‌های شما را تحمل کنند، چگونه بدون رعایت حرمت عقیده امثال من، اینچنین هتاک‌ها و اهانت می‌کنید؟

ثانیاً، آقا جان، مذهب که کلوچه فندی نیست که با ادا و اطوار خاص زنان آبستنی که ویاژ کرده‌اند و برای شوهرانشان ناز می‌کند، بگویید، من مذهب را اصلاً دوست ندارم! ثالثاً، گفتید که همه آخوندها پایگاه استعمار بوده‌اند. این یک مسأله ذوقی نیست که بگویید من آخوند دوست دارم، من آخوند دوست ندارم، این یک مسأله عینی و تاریخی است. باید سند نشان دهید و مدرک تا آنجا که من می‌دانم، زیرا تمام قراردادهای استعماری را کسانی که امضا گذاشته‌اند، همگی از میان ما تحصیلکرده‌های دکتر و مهندس و لیسانس‌یه بوده‌اند، و همین ما از فرنگ برگشته‌ها، یک آخوند، یک از نجف برگشته اگر امضایش بود، من هم مثل شما اعلام می‌کنم که: آخوند دوست ندارم! اما از آن طرف، پیشاپیش هر نهضت ضد استعماری و هر جنبش انقلابی و مترقی، چهره یک یا چند آخوند را در این یک قرن می‌بینیم. از سید جمال بگیر و میرزا حسن شیرازی و بشمار تا مشروطه و نهضت...

اولاً، قاسطین، نقشه‌شان این است که میان روشنگر و مذهب و متجدد و متقدم، حوزه و دانشگاه، دانشجوی و طلبه و تحصیلکرده و توده نفاق افکنند و بذر بدینی و نفرت بپاشند و کار یک گروه «روشنگر مذهبی» که می‌تواند پلی بر روی این حفرهٔ بزرگ ایجاد کند، تنها کاری است که این نقش را برآب می‌سازد. اکنون در ارشاد، طلبه و دانشجویکنار هم می‌نشینند، درسها را به همان اشتیاقی که طلاب می‌خوانند، دانشجویان نیز می‌طلیند. و سیل روشنگران، برای نخستین بار به مذهب باز می‌گردند و در نتیجه به سراغ علمای مذهبی می‌رود و در کنار تودهٔ مردم قرار می‌گیرد و این، صلاح نیست! راهش همین است که میان آن دوقطبی که به سرعت بهم نزدیک می‌شوند آشوبی از جعل و دشنام و تهمت و شایعه سازی و حمله و حتی فحش ناموسی! برپا شود تا هر دو جناح در برابر هم بایستند و یا از هم دور شوند و به پایگاه‌های تعیین شده پیش باز گردند.^۲

بد دفاع کردن

[عده‌ای] برای اینکه می‌خواهند بین مسلمانها به اسم دفاع از تشیع نشان بدهند که منطق تشیع اینست: تهمت،

۱. مجموعه آثار ۱، ص ۳۶-۳۲.

۲. مجموعه آثار ۲۲، ص ۳۲۲-۳۲۰.

فحاشی، لعن، نفرین و بدگویی بدون هیچگونه منطقی و هیچ مدرکی و سندی، نه یک پیش مترفی، که برای هر روشنفکری پذیرش آن در عصر حاضر ساده تر از پذیرش ایدئولوژی های عصر حاضر است. می خواهد به اسم دفاع از این فکر، یا از این گروه، و به اسم روحانیت این نیرو را در برابر روشنفکران معرفی بکند و تحصیل کرده ها را در برابر این نیرو به جبهه گیری وادارد، و رویاروی هم قرار دهد، نقشه ای که دشمن سالهاست دارد، و مردم معمولی و خواننده معمولی هم نمی دانند که این، هیچ ربطی به روحانیت ندارد. و رسمیتی ندارد و روحانیت تشیع ما، روحانیتی است که در طول تمام این تاریخ که آمده و در عرض این جغرافی که الان در پیش روی ماست و نمودار مذهب دیگر و فرقه های اسلامی دیگر است، نسبت به مذاهب دیگر، مستقل ترین گروه رسمی مذهبی است. روی کلمه، مستقل ترین، تکیه می کنم؛ و مستقل، تنها فرهنگی است که می تواند در برابر فرهنگ غربی، که باید بر همه جا مسلط بشود و سلطنت و سرپرستی مطلق فکری، فرهنگی و ارزشهای انسان بر تمام تیپ ها را داشته باشد، تنها نقطه مقاومت باشد. و باز این دلیل نمی شود که ما هیچ انتقاد نداشته باشیم، نه، این را نمی خواهم بگویم، که [این] تسلیم محض مطلق مرید کورکورانه است، چنین چیزی را هیچکس توقع ندارد! اما به این معنی است که با هم همانطور که در کتاب: «انتظار، مذهب اعتراض» نوشتیم، اگر چهره علی واری در وضع تربیتی و گروه های اجتماعی و فرهنگی فعلی وجود داشته باشد، باز از میان همین گروه بیرون می آید و باز تنها جایی که درس به روی هجوم مصرف غربی و ایدئولوژی غربی و فرهنگ غربی بسته است و حصار دارد، همین جاست.

چنین قدرتی باید از بین برود، باید در جامعه تضعیف شود! چگونه می شود آنرا تضعیف کرد؟ اگر افرادی مثل کسروی و امثال اینها مجدداً، علم شوند که به روحانیت، حمله کنند، یا رسماً بگویند، تجربه نشان داده که نیرومندتر می شود. برای اینکه اینجا مسأله ایمان و اندیشه است و ایمان و اندیشه در فشار وجود پیدا می کند و بیشتر از همه و همیشه در متن توده نفوذ پیدا می کند.

علاوه بر این یکی از خصوصیات روحانیت شیعه این است که، در متن مردم و در بین مردم است و ریشه اقتصادی، طبقاتی و جایگاه اجتماعیش در بین توده است؛ بیشتر در این عمق فرو می رود. و ریشه می زند، بهترین راهش این است که به آن حمله نشود؟ و (بلکه) از آن بد دفاع شود. (مدافع را که دیگر نمی شود، نفی کرد، مدافع است، از جان خودش و از زندگیش دفاع کرده) و به بدترین منطق، محکومترین استدلال و مغرورترین بیان از آن دفاع شود و به روشنفکران نشان داده شود که اینها با هر کار مفیدی و هر عمل مؤثری و هر ابتکار نوی - حتی اگر به نفع خود مذهب انجام شود - مخالفند. این بهترین قضاوتی است که باید در نسل روشنفکر ما، روشنفکران بازار ما و روشنفکران دانشگاهها علیه این قدرت بوجود بیاید، تا هر دو بدست هم تضعیف شوند و به مبارزه با هم مشغول گردند، تا تشیع به عنوان یک ایمان، که به همان اندازه که به صورت موروثی، سنتی و صفوی منحط است، به صورت علوی و آگاهانه اش بعقیده من - روشنفکرانه و متحرکترین، نوترین و مترقی ترین ایدئولوژیهاست، [تضعیف گردد] این مذهبها، ایدئولوژیها و شخصیتها هستند که قربانی اینگونه دفاعها می شوند، دفاع دوست نادان با دشمن دانایی که در جامعه دوست، منافقانه دفاع می کند. ایدئولوژیها هم همینطورند. و می بینیم بقول آقای شوارتز، بزرگترین صدمه ای که سوسیالیسم در غرب خورد (در حالیکه در غرب بوجود آمد و به سرعت در همان دهه اول نیمه دوم قرن نوزدهم، یک پوشش بزرگ گرفت - حتی مرکزش اسپانیا شد) و به این شکل تضعیف شد، بخاطر این بود که منحطترین جناح های اجتماعی، لقب سوسیالیسم را بدنبال اسم خودشان افزودند و از آن به صورت انحرافی دفاع کردند و آنرا به آن شکل درآوردند که هم منحطترین جناحها در پشت این پرده خزیدن. زیبا مخفی شدند و مردم آنها را نشناختند و حتی به طرفشان رفتند و هم کسانی که این جناح و نقش و عمل آنها را می شناختند، عمل آنها را، و پلیدی و انحراف و جنایت فاشیسم را به نام سوسیالیسم تلقی کردند. سوسیالیسم در ذهنها رسوا شد برای آنها هر دو مفید است. می بینیم آدمی مثل هتلر نیز اسم

حزبش را ناسیونال - سوسیالیسم می‌گذارد. اینها یک شانس دیگر هم دارند و آن عبارت است از موفقیت بزرگی که بدست آورند، و این شانس و این موفقیت زائیده دشمن‌هایی است که دارند. همانطوری که دوست منخط، به اینها بشدت صدمه می‌زند. دشمن پست در دشمنی با اینها، اینها را البات می‌کند و وجود می‌دهد و دلیل و حجتی بر حقانیت اینها می‌شود. این نعمتی است که غالباً آنرا نمی‌شناسند و همه نعمت را فقط دوستان و طرفداران تلقی می‌کنند. در صورتیکه گاهی خداوند بزرگترین نعمت‌هایش را به صورت دشمن‌های بسیار حقیر می‌فرستد و خدا هیچکس را از این نعمت محروم نکند!^۱

حمله به روحانیت

در آغاز پیش از آنکه به زمینه اصلی بحث برسم، می‌خواهم چند نکته را درباره شخص خودم به عنوان نویسنده این نامه و پاسخگوی کتاب شما یادآور شوم تا با آگاهی بر این خصوصیات، به سخن من بیندیشید و درباره نظرم حکم کنید. ۱ - من از نظر صنفی، در زی روحانیت نیستم و هرگز نبوده‌ام و گرچه خانواده‌ام علمی - مذهبی است و پدرم درس خوانده حوزه علمیه است، و خودم نیز شاگرد کوچکی بوده‌ام در محضر فضلاء و اساتید علوم قدیمه و با علما و مدارس و محافل علمی مذهبی در تماس بوده‌ام و خوشه‌چنین فضایل علمی و انسانی ویژه‌ای که هنوز در این محیط به یادگار مانده است از عصر زرین تمدن و فرهنگ عظیم و سرشار اسلامی... ولی پدرم با اینکه تمامی عمر و زندگی را در خدمت مذهب و دفاع از مکتب فکری تشیع و اصلاح افکار و روشنگری اسلامی محیط گذرانده است، پس از پایان تحصیلات اسلامی برای تبلیغ مذهب و ایجاد یک نهضت و دعوت اسلامی در میان روشنفکران جدید و بویژه، نشر افکار مترقی اسلامی، در نسل جوان دانش‌آموزی و دانشجوی فرهنگ جدید که به سرعت از پایگاه مذهبی دور می‌شد و از محیط حوزه و دستگاه‌های تبلیغاتی سستی و عظمت و خطابه و مسجد و تکیه و محافل مذهبی مرسوم دورتر - به فرهنگ و دانشگاه آمد و تبلیغات اسلامی‌اش را - بطور مستقل - در کانون نشر حقایق اسلامی که به باری جمعی از روشنفکران مذهبی و تحصیل کرده‌های جدید تأسیس کرده بود (از آغاز دوره پس از شهریور است)، آغاز کرد و در نتیجه با اینکه زندگی فکری و نقش اجتماعی‌اش یکسره مذهبی بوده و هست، از نظر زندگی اقتصادی و گروه صنفی، در زی روحانیت نبوده و نیست و من نیز از آغاز پرورده فرهنگ جدیدم و وابسته به آن گروهی که تحصیل کرده جدید و حتی فرنگ رفته می‌نامند.

بنابراین، هرگز در احساسم و اندیشه‌ام کوچکترین شائبه دفاع صنفی و حفظ منافع مادی یا مصالح جمعی و حیثیت شغلی و حتی رعایت حرمت لباس و ترس از رمیدن مردم از اهل این لباس و دیگر مصلحت‌جویی‌های شخصی و صنفی و اقتصادی و اجتماعی نمی‌تواند وجود داشته باشد و نمی‌توانم متهم شوم که خودآگاه یا ناخودآگاه، به عنوان دفاع از روحانیت، از خودم و امتیازات خودم دفاع می‌کنم و چنان به خودخواهی گرفتارم که هرکه را به من یا صنف من انتقاد کند، آنرا حمله به دین و خدا و پیغمبر و علی و فاطمه تلقی کنم و کسی را که محبت مرا یا ما را در دل ندارد، متهم کنم که محبت ائمه را فاقد است و هر کاری یا فکری را که موجب کمی درآمد و تعارفات و نذورات از طرف مؤمنین می‌شود و در نتیجه وضع «اهل بیت» متزلزل می‌شود، دشمن «اهل بیت» بنامم و اگر قلمی یا اثری و یا مؤسسه‌ای همه وجودش عشق و اخلاص به اهل بیت هم باشد، باز کتمان کنم و با جعل و بهتان و شایعه‌سازی و تحریک عوام و خواص، اذهان را بر آنها بیاشوبیم.

بنابراین، این را بدانید که اگر روزی دشمنان اسلام موفق شوند که ریشه حوزه و بنیاد روحانیت را هم از جامعه بکنند و همه مردم را از این قطب اعتقادی و فکری روگردان سازند، من کمترین زیانی مادی، اجتماعی، علمی و اعتقادی

نمی‌بینم.

۲- این را نیز می‌خواهم بدانید که - برخلاف آنچه برخی از روشنفکران پرت و دور، به قیاس فکر می‌کنند - من با اینکه همه زندگی علمی و اجتماعی و حتی شغلی و خانوادگی‌ام را وقف کار مذهب و دفاع از پایگاه اسلام و احیای روح راستین و جهت نخستین و مترقی آرمان‌ها و گذشته‌ها و شخصیت‌ها و مسؤولیت‌های شیعی کرده‌ام، از جانب «روحانیت» بمعنی کلی آن در جامعه فعلی ما - لطفی ندیده‌ام و بنابراین، شخصاً رهین مراجع آنان و شرمندۀ تاییدها و تشویق‌ها و پشتیبانی‌ها و کمکهای مادی و معنوی ایشان نیستم و بنابراین، اخلاقاً به عنوان ادای یک دین شخصی و اخلاقی و انجام خدمتی در قبال الطافی که دیده‌ام یا می‌بینم، وظیفه‌ای ندارم و حتی بطور ناخودآگاه نیز نمی‌توانم متهم شوم که در دفاع از روحانیت، تحت تأثیر قیده‌های اخلاقی و روحی قرار گرفته‌ام.

رشته‌ای (از لطف و رحمت) برگردتم افکنده دوست / می‌برد، هر جا که خاطر خواه اوست!
بنابراین اگر از حملات صریح و تند شما به روحانیت شیعه سخت متأثر شده‌ام، تنها و تنها به عنوان یک فرد معتقد به سرنوشت مردم و مصالح اجتماع و دلبسته به یک ایمان و یک فرهنگ و یک حقیقت است و این وجدان اجتماعی و اعتقادی من است که متأثر شده است، نه وجدان عاطفی و احساسات شخصی‌ام.

۳- در حال حاضر، شاید بیش و کم بدانید^۱

لباس «علمای اسلامی»

در قرون وسطی، یکی از افتخارات بزرگ یک استاد طب یا فلسفه سوربن یا کمبریج، یا دانشگاه‌های ایتالیا و اسپانیا این بود که به هنگام تدریس کتاب «شفا» یا «قانون» و یا متون دیگر علمای اسلامی، لباس علما و فلاسفه اسلامی را بر تن کند. این بود که آن مدرسین فرنگی، لباده‌های علمای ما را بر تن می‌گیرند، تا تظاهر به «استادی» کنند که مثلاً از مقوله «استاید» اسلامی‌اند اما از وقتی که در آنجا به اصطلاح ما مزیانی‌ها چند تا زیملم زیمبو، به این طرف و آن طرفش آویزان کردند و لباس رسمی استادی غرب شد. استاید متجددکار - که لباس علمای ما را لباس کهنگی می‌دانند و خیلی هم زشت! و هزاران دلیل ذوقی و منطقی که این شکل لباس گله‌گشاد، بدرد نمی‌خورد، و بقدری شش در چهارند که برای آمدن به کلاس، بیش از پشت میز، و قشبان را جلو آینه می‌گذرانند، همان لباده‌های فرنگی را که گله‌گشادیش، سه برابر لباده‌های خودمان است و طرحش همان طرح، با یک تعصب و علاقه و تظاهر و تفاخری می‌پوشند و می‌شنگند و در محفل علمی پز، می‌دهند و خوشند که گویی پسر بچه‌هایی‌اند تازه از بستر ختنه، با موفقیت بلند شده‌اند و لباس نو نوار نشان کرده‌اند! حتی یکبار، در جشن فارغ‌التحصیلی که فقط یکبار به عمرم شرکت کردم - به اصرار بچه‌ها - چون همان لباده‌گذاری تنم نبود. مشکلات فنی عجیبی پیش آمد که شنیدنی است بالاخره، با پارتی‌بازی و تبعیض و استثناء و اظهار لطف بعضی بزرگواران، تحمل کردند، اما از آن حادثه به بعد، مسؤولیت امور آموزش و علوم عالیه وقت، پشت دستشان را داغ کردند که دیگر چنین رسوایی پیش نیاید و آبروی دانشگاه و بخصوص حیثیت استادی، با اینگونه بی‌مبالانی‌ها، از طرف افراد آخوند مآب و درویش صفتی که «پرستیژ دانشگاهی» سرشان نمی‌شود و حتی لباس آخوندی و درویشی منگوله‌دار، دانشگاهی هنوز هم برای خودشان تهیه نکرده‌اند، اینجور «هتک» نشود.^۲

روحانی‌نماها

۱. مجموعه آثار (۱) ۳۵، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۲. مجموعه آثار ۷، ص ۲۹۵-۲۹۶.

روحانی‌نمای^۱ دین‌فروش، دانشمند علم‌فروش، روشنفکر خائن! و قرآن‌نخستین عامل تفرقه و ضلالت و ظلم در تاریخ بشر که جامعه بی‌تضاد و بی‌طبقه نخستین را به اختلاف و تبعیض کشاند. همانها می‌دانند که خود مسؤول دین و علوم دینی و مجری احکام شرع و دین می‌دانند که برای طرد اختلاف آمده بودند و برای استقرار حکومت حق، اینانی که دین را در دست داشتند، ایجادکننده اختلاف‌ها و تفرقه‌ها و تضادها شدند و آن هم نه بخاطر تعصب‌های دینی و اختلاف‌های فکری و ناخدا آگاهانه! که خود آگاهانه و بخاطر تجاوز و ظلم و حسد.^۲ در اواخر بنی عباس، جنگهای ذهنی و فلسفی و فقهی و کلامی و فلسفی و برد مشرب‌ها و مکتب‌ها و فقه‌ها! اشعری و معتزلی و جبری و تفویضی و اخباری و ظاهری و باطنی و عقلی و نقلی و مشایی و اشراقی و حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی و چه جنگها و خونریزی‌ها بر سر مسایلی که نفی و اثباتش برای مردم یک غاز سودی ندارد، از این قبیل که آیا قرآن، از ذات قدیم (الله) صادر شده است، قدیم است، یا حادث؟ اگر قدیم است، چگونه از آنچه حادث است، سخن می‌گوید و اگر حادث است، حادث چگونه از ذات بسیط قدیم صادر می‌شود و بنابراین شرک پیش می‌آید، پس قائلین به حدوث قرآن مشرک‌اند و مشرک، مهدورالدم است. سپس فتوای علما و فقها، به دنبالش خروش بیچاره عوام و در این میان سرانگشتهای بازیگر و توطئه‌ساز سیاست! چه خونهای مفتی که دهقانان و مردم خرده پا و محروم شهرها دادند، بر سر این بازی‌های ذهنی علمای بیکار و فقهای بی‌درد و حکمای بی‌هدف که فارغ از معنی و روح اسلام و رسالت و آرمان توحید و غافل از فقر و تبعیض و ظلم و غصب و سرنوشت شوم است و آن همه شکنجه‌ها و قتل‌عام‌ها و پرده‌داری‌ها و شهادت‌ها که بیخ گوششان می‌گذشت و نمی‌شنیدند، می‌شنیدند و می‌یافتند و مسأله و مشکله می‌ساختند و می‌پرداختند و نامش معارف اسلامی! و نتیجه‌اش؟ قربانی شدن امامت در پای خلافت جور، فدا شدن عدل به سوی نظام طبقاتی ظلم و تبدیل شدن اسلام، به ماده مخدری برای مردم و تکیه‌گاه بقا و شعار و دثار فریبی برای قدرت‌های کفر و جاهلیت و اشرافیت، اما قرن ما، قرن دین نیست، قرن علم و فکر و ایدئولوژی و مکتب‌های فلسفی است. رسالتی که در طول تاریخ بر دوش روحانیون وابسته به قدرت بود، تا دین را در راه انحراف ایمان مردم، به سود قدرت‌های حاکم بر سرنوشت جهان، استخدام کنند، اکنون بر دوش روشنفکران وابسته به استعمار و استبداد جهانی نهاده‌اند تا از فلسفه و علم و هنر، ایدئولوژی‌هایی ترکیب کنند که همان کار مذاهب ارتجاعی را با مردم و اندیشه‌ها و احساس‌های مردم بکنند. آنچه گفتم، شمه‌ای از پیام و مواعظ و حکم، اصول و کلام و فقه این پیامبران کاذب و واعظان مردم فریب و متکلمان و فقهای ارتجاع جدید و استعمار نوین بود.^۳

آخوندها و انتلکئونل‌ها

این شیوه «لعن» و «نقرین» و دعا و منلوات و بیماری‌ری، سنت عاطفی در تولی و تبری را که از تربیت غلط مذهبی گونه خویش، داریم، در زمینه سیاسی و اجتماعی و در دوره «روشنفکری» خود نیز حفظ کرده‌ایم و این قرینه‌ای دیگر برای اثبات این نظریه که آخوندهای ما و انتلکئونل‌های ماهر دوسر و ته یک کرباس‌اند و گرچه روی در روی هم ایستاده‌اند

۱. می‌دانند، که بر وجود روحانی‌نما، چه زیانهای مشرب است، می‌فهمند که نمی‌شود از جنسی دفاع کرد. که هم اصل دارد و هم بدلی، می‌دانند چطور روحانی‌نما، تیشه به ریشه دین و مقدسات می‌زند و باعث بیرون رفتن گروه گروه از حوزه دین حق و ولایت حق می‌شود. می‌دانند که روحانی‌نما سبب می‌شود تا چه نفوس کم‌اطلاع از مبانی دین بویژه جوانان از دین زده شوند و از سعادت ابدی محروم گردند و از خدا دور شوند، می‌دانند که روحانی‌نما، چگونه در خدمت ظالم و منحرف قرار گیرد و سبب قدرتمند شدن دشمنان خدا می‌شود. حکیمی، محمدرضا، هویت صنفی روحانی، ص ۷۸.

۲. مجموعه آثار ع. ص ۱۷۸-۱۷۷.

۳. مجموعه آثار ۲۹، ص ۵۸۲-۵۳۸.

بخش پنجم: نهضت‌های صد ساله اخیر و علمای شیعه

نهضت‌های معاصر

اما در صد سال اخیر، ما از دانشمندان و علمای روشنفکر خودمان توقع داشتیم که لااقل به اجمال، نهضت‌های مترقی و بیدار کننده‌ای که در جامعه‌های اسلامی در برابر غرب و حیل‌های غرب و عمال غربی ایستادگی کردند، بررسی کنند و بیند چه نهضتی در برابر این «تجددبازی» - که بازاریابی و مصرف کننده‌سازی در جامعه‌ها برای استعمار بود، و به اشاره استعمار و به دست متجددان بومی، که خود را به غلط روشنفکر و مترقی نام کرده بودند علم شد - مقاومت کردند؟

در صدر، همه نهضت‌هایی که در برابر هجوم فرهنگی و حتی سیاسی و اقتصادی استعمار غربی عکس‌العمل ایجاد کرد و پایداری خیزی و رستاخیز بوجود آورد، چهره‌های علمای مترقی و شجاع و آگاه اسلامی را می‌بینید. بدون تردید، بدون استثناء، من این را بعنوان یک مسلمان یا مبلغ مذهبی نمی‌گویم، این یک واقعیت تاریخی و جامعه‌شناسی است.

من به شبه روشنفکرانی که درباره مذهب اسلام و علمای اسلامی همان قضاوت‌های صادراتی اروپایی‌ها را درباره قرون وسطای مسیحیت و کلیسای کاتولیک تکرار می‌کنند، کاری ندارم. آنها که قضاوت‌هایشان کار خودشان و صادر شده از اندیشه مستقل و تحقیق و شناخت مستقیم خودشان است، می‌دانند که نقش علمای مذهبی، مسجد و بازار در نهضت‌ها و انقلابات سیاسی صد سال اخیر چه بوده است. و باید بدانند که در اسلام مانند مسیحیت، روحانیت یک سازمان اداری مشکل ندارد که بتوان درباره‌اش یک قضاوت عمومی کرد.

در اسلام علما برگزیدگان طبیعی توده و جامعه‌اند و هر کدام شخصیتی مستقل و بنابراین در اسلام از یک جامعه واحدی به نام «روحانیت» سخن گفتن و درباره آن قضاوت کردن سخت جاهلانه است. ولی با اینکه در میان آنان افراد منحط و حتی وابسته به استبداد بوده‌اند، در عین حال مقایسه آنان با سازمان روحانیت قرون وسطای اروپا منطقی نیست، زیرا دو واقعیت اجتماعی نامتجانس و نامتشابه‌اند. اینکه می‌گویم روح و رهبری همه نهضت‌های ضدامپریالیستی و ضد استعماری و ضد هجوم فرهنگی اروپایی را در نهضت‌های اسلامی، علما و متفکران بزرگ اسلامی بدست داشته‌اند، و گاهی حتی از اصل ایجاد کرده‌اند، یک واقعیت عینی است. در تمام جامعه‌های اسلامی که در صد سال اخیر با تمدن جدید آشنا شدند و با مسایل اقتصادی و سیاسی و نظامی اروپا سر و کار پیدا کردند، نگاه کنید.

پای یکی از این قرارداد‌های سیاهی را که در این قرن و پیش از یک قرن تدوین شده و این قرارداد‌های شوم استعماری که در میان کشورهای اسلامی آفریقا و آسیا با امپریالیسم منعقد گردیده، یعنی تحمیل گردیده زیر یکی از این قراردادها، امضای یک عالم اسلامی وجود ندارد.

متأسفانه و با کمال شرمندگی همه امضاها، از تحصیلکرده‌های مدرن و روشنفکر، و «امروزی» و «غیرمتعصب» و دارای «جهان‌بینی باز» و اومانیستی و مترقی و غیر مذهبی است! حتی اگر یکی از میان این علما می‌خواسته خود را بفروشد و پای قراردادی استعماری را امضا کند، اول عمامه و قبا و عبا را می‌کنده و ریش می‌تراشیده و فکل می‌بسته و یک سفری به فرنگ می‌رفته است و در رودخانه تایمز غسل تعمیدش می‌داده‌اند و بعد برمی‌گشته و «تصحیف حر» می‌شد و آلت فعل و بالاخره به نام یک شخصیت متجدد و مترقی اروپایی مآب غیرمذهبی امضا می‌کرده است. (تقی‌زاده)

این رهبران و متفکران اسلامی بودند که بیش از همه خودشان و همچنین با زبان معنوی و مذهبی خودشان، که با توده مردم و نسل خودشان (برخلاف روشنفکران فرنگی مآب امروز) تفاهم و تبادل فکری داشتند، اعلام خطر کردند که اروپائیان نیامدند که فقط غارت مس و طاس و نفت و پنبه و کتان کند و منابع زیرزمینی و معادن گرانها را به یغما ببرد، بلکه در عین حال همه منابع و ثروت انسانی و سرمایه فرهنگی و فضایل اخلاقی و ریشه‌های سستی مذهب و معنی و شخصیت و تاریخ و هرچه موجودیت ملی ما را می‌سازد نیز، غارت می‌کند و به لجن می‌کشد.

اولین بار اینها بودند که در برابر امپریالیسم می‌ایستادند، بر خلاف رهبران ملی نهضت‌های ضد استعماری، مبارزه ضد استعماریشان را تنها در بعد اقتصادی و سیاسی محدود نکردند، بلکه یک زیربنا و پشتیبان فکری و ایدئولوژی و معنوی هم داشتند و استعمار را در همه چهره‌هایش شناختند، بخصوص در پنهانی‌ترین و مهیب‌ترین جناح هجوم و نفوذش یعنی جناح فکری و معنوی و اخلاقی و علمی یعنی فرهنگیش با او درگیر شدند. اینان با یک سلاح فرهنگ و فکر در برابر غرب ایستادند.^۱

نهضت سلفیه

البته، این سرنوشت شوم و این هجوم مصیبت و مرگ بی عکس‌العمل نبود. اسلام علیرغم قدرتهای حاکمش که به پلیدی، فساد و ذلت پذیری دچار شده بود و یا رسماً به خدمت قدرتهای استعماری نوین درآمده، خود به یاری علمای پاکباز و توده‌های وفادار و فرهنگ نیرومند و بیدارکننده و مترقی و محرکش در برابر آن به اعتراض برخاست و تلاشهای بسیار در زمینه اندیشه، عمل و قیام فکری و سیاسی و حتی نظامی آغاز شد که خود، داستانی بسیار طولانی دارد.

از مصر گرفته تا الجزایر و مراکش و آمده تا یاران هند و چین همه جا صحنه پیکار شد، آنچه روشنفکران سیاهپوست از «امه سرز، فراتس قانون»، علیون بوپ اینها به نام مبارزه با غربزدگی و بازگشت به اصالت خویش آغاز کرده‌اند، اسلام لااقل از صد سال پیش آغازگر آن بود، و لااقل دنیا با چهره سیدجمال‌الدین اسدآبادی و دوستش، محمد عبده و یاران رزمنده و اندیشمندشان آشنا شدند، که در اواخر قرن نوزدهم، نهضت بیداری، مبارزه با استعمار، بازگشت به اصالت‌های اسلامی و تجدید تولد خویش را در سطحی بسیار گسترده و با شدتی انقلابی، اعلام کردند و بیدارکننده ملت‌های به خواب رفته اسلام بودند. نهضت بیداری و بازگشت به خویش که دقیقاً ترجمه اصطلاحیست که سید جمال ابتکار کرده است به نام «سلفیه» و نوعی ارتدوکس با تکیه بر اسلام نخستین یعنی اسلام راستین می‌باشد، از این زمان شروع می‌شود و این زمان نیست که هنوز انقلاب مارکسیستی در شوروی آغاز نشده، هنوز چین در خواب است، هند در دامن استعمار انگلیس آرام و راحت غنوده است. به راستی نهضت سلفیه به رهبری سیدجمال و عبده چه کرد؟

اسلام در مسیری که این نهضت آغازگر آن بود، چه‌ها بدست آورد و در عین حال چه کمبودهایی داشت؟ در یک کلمه آنچه نمی‌توان تردید کرد این است که اسلام در عصر ما رنسانس خویش را با سید جمال آغاز کرد. و این کار

کوچک نیست، که به تعبیری همه چیز است یا شروع همه چیز است.^۱ البته سید جمال به این مسئله اشاره کرده است. این نهضت در دوزمینه آغازگر حرکتی بزرگ شد. یکی در زمینه سیاسی بود که بیش و کم همه با آن آشنا هستید و آن عبارت بود از:

- ۱- بیداری روحهای خواب گرفته، روشنائی اندیشه‌های تاریک...
- ۲- شناساندن چهره استعمارگر به ملت‌های مسلمان...
- ۳- در عین حال که سید جمال استعمار را با هوشیاری، بینش علمی و قاطعیت انقلابی می‌کوبید، و می‌دانیم که در آن دوران، استعمار پرچمدار پیشرفت و ترقی و تمدن بود.

و اما در وجهه علمی کار: سید جمال و بدنبال او عبده، بزرگترین گامی که برای نخستین بار در عصر ما برداشتند، کوشش در راه عقلی کردن بینش مذهبی بود و چنانکه گفته شد، حتی علمی کردن کلام و تفسیر و احکام بگونه‌ای که این دو را می‌توان مؤسس کلام جدیدی شمرد، که به جای پیوند با فلسفه یونان، منطوق ارسطو و مکتب‌های حکمت قدیم و علوم باستان، علوم جدید، فلسفه‌های جدید و فرضیات علمی اروپای قرن نوزدهم را، زیربنای منطقی و استدلالی کلام کردند.

ضعف‌های حرکت

اما آنچه را بعنوان نقطه نظری ضعف کار و شیوه کار آنان می‌توان گفت: (البته یادآوری این نکته لازم است که این نقطه‌های ضعف هرگز از ارزش نقش آنان نمی‌کاهد، زیرا لازمه آغاز هر کاری است)، یکی دوگانگی شخصیت سید جمال و عبده است، بدینگونه که سید جمال بعنوان یک مصلح بزرگ اسلامی بیش از آنچه از چنین شخصیتی انتظار می‌رود، غرق در مسایل دیپلماتیک و تلاش‌های سیاسی می‌شود و بسیار کمتر از آنچه از چنین شخصیتی یا چنین رسالتی شایسته است و بایسته، از مسایل فکری و تلاش‌های ایدئولوژیک دور می‌ماند، و همین انتقاد را، منتهی بطور معکوس، درباره عبده می‌توان کرد: او نیز آنچنان در مسایل علمی غرق است که نمی‌تواند در تلاش‌های سیاسی سید جمال با او همگامی کند و پایایش برود.^۲

نقطه ضعف دیگر در شیوه کار این دو است: سید جمال میازره سیاسی را از بالا شروع کرد، در حالیکه او بعنوان یک انقلابی برخاسته از متن مردم، حتی از طبقات روستا، و نیز بعنوان یک متفکر مترقی مسلمان، باید به میان توده می‌رفت و مخاطبش مردم می‌بود.

و اما عبده توانست خود را از قالب‌های وجودی یک عالم محقق و مفسر متخصص اسلامی فراتر برد، گرچه در این قالب و در این پایگاه نقشی بسیار عمیق و حتی انقلابی ایفا کرد.^۳ عبده به شمال آفریقا آمد و علما را جمع کرد و آنان را به جای غرق شدن در مسایل فقهی، فلسفه‌های متافیزیکی و پرداختن به خرافات، ظواهر، تشریفات و شعائر، به بازگشت به قرآن دعوت کرد و خود برای نمونه تفسیری را شروع کرد که سرمشق دیگران شد و بازگشت اندیشه‌ها و بازگشت روحانیت اسلام به قرآن موجب آن شد که قرآن نیز به جامعه، زندگی و به میان مسلمانان بازگردد و سنگ زیرین بنای انقلاب ضد استعماری شمال آفریقا گردد. اما او نیز کار خویش را از علما و روحانیون جامعه آغاز کرد، و می‌دانیم که آنان نیز همچون سیاستمداران در یک نظام شکل گرفته، منجمد از عناصر محافظه کار و «دم و دستگاه‌دار» هستند و نه می‌توانند و نه می‌خواهند و نه می‌فهمند. بنابراین آنان نمی‌توانند آغازکننده یک انقلاب مردمی باشند. باید

۱. مجموعه آثار ۲۷، بازشناسی هویت ایرانی، ص ۲۳۸-۲۳۹.

۲. مجموعه آثار ۲۷، ص ۲۲۲.

۳. مجموعه آثار ۲۷، ص ۲۲۳-۲۲۲.

مردم را بیدار کرد و برانگیخت و یک حرکت انقلابی از متن ناس شروع کرد، و در این حرکت است که از میان روحانیت، عناصر هوشیار و پارسا و شایسته بدان خواهند پیوست و یافت ارتجاعی همراه با عناصر منحط و مرتجع رفته رفته، عقب خواهند افتاد و محو خواهند شد.^۱

ویژگی نهضت‌های معاصر

متأسفانه نهضت سلفی، نه در زمینه سیاسی که بیدارگری فکری و بسیج و تحریک توده‌ها علیه استعمار و در مسیر انقلاب اجتماعی و مترقی باشد، و نیز آثار اصلاح فکری و تکان و تبش اعتقادی و رشد ذهنی، و خودآگاهی ایدئولوژیک و عقلی‌گری و علمی شدن بیش مذهبی هیچکدام در ایران دامنه نیافت. هرچند در خارج از ایران سیر تحول و تکامل خویش را بطور مستمر طی کرد؛ و این بود که آنچه باید در اواخر قرن سوزدهم می‌داشتیم و بدان می‌رسیدیم، بیش از نیم قرن به تعویق افتاد؛ یعنی پس از جنگ بین‌الملل دوم یا بعد از شهریور ۲۰ آغاز کردیم. هرچند هیچگاه جامعه شیعه و حوزه روحانیت شیعه از تکان و از جنبش و از حرکت‌های انقلابی خالی نبوده است، اما نه بعنوان یک جریان عمیق و دامنه‌داری که در مسیر حرکت فکری متن حوزه باشد، بلکه بعنوان قیام اعتراض و ظهور روح‌های انقلابی و شخصیت‌های پارسا و آگاه و دلیری که بخاطر وفادار ماندن به ارزش‌های انسانی و پاسداری از حرمت و عزت اسلام و مسلمین گاه و بی‌گاه در برابر استبداد، فساد و توطئه‌های استعماری قیام می‌کرده‌اند و از این گونه قیام‌های امت که از زمان میرزای شیرازی تا اکنون آیت‌الله خمینی شاهد آن بوده‌ایم. اما چنانکه می‌دانیم، کار شخصیت‌هایی چون سیدجمال، میرزای شیرازی، طباطبایی، بهبهانی، ثقة‌الاسلام، مدرس، میرزا کوچک خان، خیابانی و امروز طالقانی و حتی آیت‌الله خمینی - که مرجع بزرگ عصر ما هستند - نماینده روح حاکم بر حوزه نیست. و این است که آنان در حرکت و دعوت خویش در میان روشنفکران و نسل جوان یاران بیشتر می‌یابند تا در داخل حوزه و از میان همقطاران خویش، و چه بسا که این قیام‌ها موقعیت روحانی آنان را تضعیف می‌کند، و سرنوشت آیت‌الله نائینی که به دفاع از مشروطه برخاست و شانس مرجعیت را فدای آن کرد، نمونه‌اش، [است].

این شخصیت‌ها در طول این صد سال گرچه درخشانترین چهره‌های برجسته روحانیت شیعه به شمار می‌آیند و قدرت و اثرگذاری کارشان را از ایمان مذهبی و مقام روحانی خویش می‌گیرند، و اساساً قیامشان حتی در تحریم ضد استعماری تباکو و یا در مبارزات ضد استبدادی مشروطه، یک قیام اسلامی و براساس مسؤولیت دینشان استوار بوده است، در عین حال، با همه عمق و عظمت تأثیر که گاه کارشان پیدا می‌کرده و نهضتی را که آغاز می‌کرده‌اند یک نهضت دینی به شمار می‌رفته است هرگز با یک جهان‌بینی نوین اسلامی و اصلاح فکری و مکتب خاص ایدئولوژیک همراه نبوده است، تا آنان را از دیگر مکتهای فکری رایج ممتاز سازد و غالباً نموداری از هوشیاری سیاسی رهبر و دلیری و ایمان و تقوای او بود، نه نماینده یک مکتب فکری نوین.

اینست که ما نهضت‌های سیاسی - اسلامی بسیار داریم. اما نهضت فکری جدیدی نداشته‌ایم. بطوریکه حتی در مشروطه که یک انقلاب عمیق اجتماعی همراه با فرهنگ، فکر و ادبیات انقلابی و سیاسی و اجتماعی خاص خویش است با اینکه بنیانگذاران و رهبران بزرگ آن روحانیون برجسته و وعاظ انقلابی و مترقی بزرگ چون ثقة‌الاسلام ملک‌المکملین بوده‌اند، می‌بینیم روح و بیش مشروطه بیش از آنچه تحت تأثیر جهان‌بینی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه باشد، تحت تأثیر فرهنگ انقلاب کبیر فرانسه است و این است که می‌بینیم که تنها کار علمی که عالم شیعی در مشروطه می‌کند، کتاب تنزیه‌المله و تنبیه‌الامه نائینی است که آنهم تنها و تنها توجیه فقهی مشروطه‌فرنگی است، و گرنه نقش اساسی رهبران روحانی مادر مشروطه تکیه بر اصول اخلاقی و انسانی از قبیل عدالت، آزادی، برابری، قانون

و محکومیت ظلم و جور و استبداد بوده است، و نقش اساسی اسلام، استخدام ایمان‌مذهبی در مسیر انقلاب است و نه ارائه فلسفه سیاسی و فرهنگ انقلابی‌ای که از متن ایدئولوژی اسلام یا مکتب تشیع برخاسته باشد.^۱ و اما بعد از شهرپور بیست و سقوط استبداد و پایان دوره اختناق^۲ و شروع آزادی اندیشه، هرج و مرج سیاسی، درگیری ایدئولوژیک و از سویی باز یافتن آزادی عقیده بوسیله روحانیت و در عین حال در درگیری با حریف فکری تازه نفس و نیرومندی به نام مارکسیسم، روحانیت تحت تأثیر نظام صفوی نظامی که در این تجلیل ظاهری روحانیت، دین را و به تبع آن روحانیت را به خود وابسته کرده بود، و در برابر خود به تمکین واداشته بود و این نخستین سازشی است که تشیع و روحانیت شیعی با دستگاه قدرت می‌کند و نیز تحت تأثیر جمود و انحطاطی که در دوران قاجاریه به نهایت رسیده بود قرار داشت.

مشروطه را منحرف کردند و او [روحانیت] متوجه نشد، خواب بود، میرزا کوچک خان‌ها و خیابانی‌ها از میانشان برخاستند و پرچم انقلاب و آزادی و توطئه شکنی را در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی برافراشتند و آنها همچنان در دثار خویش خزیده بودند. و آنها را تنها گذاشته بودند تا نابود شدند، قراردادهای تقسیم ایران در ۱۹۰۷ و وابستگی یک پارچه ایران به استعمار انگلیس در ۱۹۱۹ گذشت و مدرسه‌ها از میان آنان فریاد برآوردند، و آنان تکان نخوردند و به خوابشان ادامه دادند ناگهان، بریگانه قزاق قزوین به تهران ریخت و یکباره چهره ناشناخته‌ای به نام رضاخان با نسخه بدل آتاتورک در دست، بر جامعه مسلط شد و نظامی بر اساس قومیت و آن هم قومیتی که با ارزش‌های استعماری و وابستگی به فرهنگ قدرت، اقتصاد و سیاست و حتی سلاح غرب و زندگی غرب و ارزش‌های اخلاقی غرب وابسته است، پی ریخت و آنان مماشات کردند، جز در غائله رفع حجاب که آن هم تنها شخص آیت‌الله قمی^۳ فریاد برآورد، اما بی‌دنباله؛ به خیال اینکه در این مماشات بیضه اسلام حفظ حفظ خواهد شد و آنها به زندگی محصور در مدرسه و حجره‌شان می‌توانند ادامه دهند، در لحظاتی که با یک فتوی می‌توانستند مسیر تاریخ را - همچنانکه در واقعه تنباکو نشان دادند - عوض کنند، خاموشی را برگزیدند و بیست سال خفقان را تحمل کردند و از دست دادن همه آزادی‌ها و حقوق انسانی و مذهبی را و حتی حق گریستن را، حتی داشتن عمامه و ریش و حتی پوشش نوامیشان را. شهرپور بیست آمد، دیکتاتوری رفت و آزادی‌ها رایگان نثار ما شد. اما روحانیت چنان در شور و شوق بازگشت به چادر و عبا و عمامه، ریش، حوزه و سینه‌زنی و هیأت‌های مذهبی و برگزاری رسمی و علنی عزاداری غرق بود که نه خطر را احساس کرد و نه مسئولیت را، انگار نیم قرن توطئه و انحراف و بیست سال استبداد و ریشه کن کردن همه نهادهای اجتماعی و معنوی و مستی و اخلاقی این جامعه برایشان کمترین تجربه‌ای به بار نیاورد، نتیجه چه شد؟ توده‌های مردم باز در پوست جمود و تعصب و تاریکی و اختناق خویش خزید و روحانیت باز به قالبهای سستی خویش

۱. مجموعه آثار ۲۷، ص ۲۲۶.

۲. متفقین سرانجام روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ به سوی تهران حرکت کردند و در همین روز رضاخان استعفا کرد و با یک کشتی به سوی جزیره موریس تبعید شد. در دوران سلطنت ۱۶ ساله رضاخان شرایط انفجارآمیزی در ایران به وجود آمده بود و پس از شهریور ۲۰ ناگهان استبداد کبیر رخت بربست و آزادترین دوران سیاسی ایران که به هرج و مرج کشیده شد، در همین زمان بود، در سراسر ایران فریاد اعتراض علیه خفقان رضاخانی بلند بود. وزیر فشار افکار عمومی، رسیدگی به اشیاء گرانها و جواهرات سلطنتی، بازپس گرفتن املاک غصب شده، آزادی زندانیان بیگناه، برقراری مشروطیت و اجرای دادگستری و تخفیف مالیاتها در مجلس مورد بحث قرار گرفت. ع. باقری، بررسی انقلاب ایران، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳. رضاخان اول بار عمامه را که همه مردم بر سر می‌گذاشتند، تبدیل به کلاه نمود و چندی که گذشت، تصمیم گرفت که کاملاً عادات اروپا را رواج دهد. از جمله دستور داد که کلاه پهلوی به نام شاپور و کلاه تمام لبه تغییر کند و به دنبال آن کشف حجاب را عملی سازد، پاکروان که برای این کار حاضر کرد، در طرف دیگر مرحوم آیت‌الله قمی برای جلوگیری از کارهای ضد اسلامی به حضرت عبدالعظیم آمد، تا شاید بتواند رضاخان را متصرف سازد ولی مدتی ایشان در آنجا توقف نمود (بعثت عدم حمایت) کار به جایی نرسید و ایشان پس از مدتی که تقریباً محصور بود، ناچار به مهاجرت به عتبات عالیات شدند.

آنزیند ملاجواد صافی، کلمه‌الحق یا تاریخچه منظوم دوره منحوس رضاخان پهلوی، ص ۵۶.

فرو رفت و نسل جوان تحصیل کرده و روشنفکران، زمینه بی‌رقیبی برای غلبه مارکسیسم شد. مارکسیسم اکنون با خروارها کتاب و نوشته، با تشکیلات حزبی بسیار پیشرفته‌ای به نام حزب توده و پشتیبانی ارتش سرخی که شمال را اشغال کرده است، افراد آگاه نسل جوان و تحصیل کرده توده‌ای؛ بازار: کانون مذهب، دانشگاه: کانون کمونیسم. هیأت‌های سینه‌زنی، کتابهای نوحه، دعاها، زیارتنامه‌ها، سفره‌های ابوالفضل، پارتی و حجره‌هایی که سالها و سالها و سالها فقه می‌خواند و آن هم در باره حقوق خواجه و تمیز میان حیض و نفاس و آن همه پیچیدگیهای تکنولوژیک درباره طهارت و آداب بیت الخلا و در برابر تئاتر، کتابهای فلسفی، آثار ادبی، نثر نو، شعر نو، فکر نو، بهترین قلمها، بهترین اندیشه‌های اجتماعی، بهترین نبوغهای فکری و بهترین روح‌های انقلاب، بهترین آگاهیه‌ها و تمامی نسل نو، بیدار و متعهد و پیشرو تنها در اختیار توده یا وابسته به آن و یا به هرحال در تغذیه آنچه او می‌پذیرد. خمس و زکات و نذر و نیاز در اختیار مذهب، علوم جدید، هنر و ادبیات، حرکت و کوششهای انقلابی و مرفقی در امر کمونیست.^۱

نهضت ملی

دهه اول پس از شهرپور بیست، این چنین گذشت. نهضت ملی آغاز شد و رهبری را در جبهه ملی بدست گرفت. شعار ملی شدن نفت و طرد استعمار انگلیس و هدف، باز یافتن استقلال سیاسی ملت. تحکیم مشروطیت و نیل به قانون، آزادی، حقوق بشر، دموکراسی، پیشرفت و پاک کردن همه آثار شومی که دوران بیست ساله، برجا گذاشته بود. اکنون در برابر جریان و قدرت سیاسی و فکری مارکسیسم، یک جریان ملی و اصیل و مستقل در ایران آغاز شده است. گرچه همچون همیشه در متن این حرکت و پیشاپیش این نهضت، چهره‌های صدیقی از روحانیت شیعه وجود داشت، اما این چهره‌ها، نماینده صداقت، آگاهی و مسؤولیت انسانی خویش بودند، نه نماینده و سخنگوی حوزه، حوزه، نسل جوان و تحصیل کرده خویش را در این بیست سال از دست داده بود، زیرا اکثریت آنها جذب دانشگاه، وزارت فرهنگ، دادگستری، اوقاف، صنایع مستطرفه و دیگر سازمانهای نوپای دولتی و حتی نیروی ارتش شده بودند و در نتیجه حوزه‌ای که پس از شهرپور بیست تشکیل شد، عبارت بود از نسل پیری که از پیش از کودتای ۱۲۹۹ به جای مانده بود و نوجوانانی که اکنون پس از آزادی از روستاها وارد حوزه شده بودند. چنین ترکیب در منحنی‌تر کردن حوزه حتی قبل از کودتا مؤثر بود.

این بود که در چنین شرایط خطرناکی که ملت ما و مذهب ما پس از جنگ و پس از شهرپور بیست به آن مواجه بود، حوزه سرخوش از موفقیت‌های محدود و سطحی و ظاهری که بدست آورده است، در حصار بسته خویش غنود و در جهان و جهانی‌ایی که عبارت از مثلث کوچکی بود، میان نجف، قم و مشهد، تمامی مسؤولیتش، حفظ وضع موجود بود و پیداست که چنین وجودی با چنین محتوایی نمی‌تواند در برابر عمیق‌ترین توطئه‌های استعماری و همچنین در برابر نیرومندترین ایدئولوژی فلسفی و انقلابی و سیاسی و طبقاتی، مانند ایدئولوژی حزب توده که تشکیلات منظم و رهبری مشخص و در عین حال پشتیبانی نظامی و سیاسی ابر قدرت فاتح جهان را داشت، مقاومت کند. در نتیجه استغاثه ملت را شنید و اصیل‌ترین نهضت رهایی‌بخش ملت ما که می‌توانست عزت اسلام را در برابر هجوم امپریالیسم و استقلال اسلام را در برابر سلطه ایدئولوژی مارکسیسم، صیانت کند، از یاری که در آن روز تمامی نیرو و ایمان توده را در قبضه قدرت خویش داشت بی‌نصیب ماند و روحانیت راه معاشات با قدرت حاکم و سازش با وضع موجود را پیش گرفت، به خیال اینکه به پاداش این سکوت، قدرت حاکم، زندگی عبا بر سر کشیده و بی درد سرش را، در دایره معبد و حجره‌اش حفظ خواهد کرد و در نتیجه نهضت ملی شکست خورد^۲ و دچار همان سرنوشتی شد که نهضت جنگل، که

۱. مجموعه آثار ۲۷، ص ۲۲۸.

۲. از مهمترین اثرات منفی شکست نهضت ملی، کاهش اعتبار و نفوذ روحانیت بود. روحانیت از عوامل مهم بوجود آورنده دو رویه‌داری

نهضت خیابانی و تلاش‌های بی‌ثمر مدرن‌تها.^۱

سکوت و سازش

چون دیگر نقش فکری و اجتماعی روحانیت در تسکین افکار، تنها گذاشتن نهضت مردم یا طرد اندیشه مارکسیستی ناچیز و قدرت مرکزی توانست، دوران آشفتگی و ضعف پس از جنگ و انتقال قدرت را به سلامت بگذرانند و بر نهضت ملی و هم حزب توده فایق آید و خود تجدید نیرو کنند.

آن چنانکه سنت همه قدرتها و ثروتمندان است و منطق سیاست اینجا می‌کند عهدشکنی و ناسپاسی کرد، و بالاخره در خرداد ۴۲ با زشت‌ترین و اهانت‌بارترین اتهام، پیوند مماشات روحانیت و سلطنت که در شیعه، ۴۰۰ سال دوام داشت گسست. چون نگهداشتن آنچه دیگر به کار نمی‌آید، دور از سیاست است، آن هم تنها پایگاهی که به هرحال قدرت اعجازگر ایمان مردم را در اختیار دارد. و بر روی ذخائر بی‌پایان انرژی و سوخت نشسته است و وارث تاریخی سراپا زایش و خیزش است و حامل فرهنگی قوی و غنی که ریشه در جان توده دارد و از سرچشمه سرشار و زلالی آب می‌خورد که از دل زمین و سینه خاک خویش می‌جوشد و به نهادها و ارزشهایی تعصب می‌ورزد که قابل معامله نیست و برج و بارویی از اصالت و استقلال و تعصب، برگرد موجودیت انسانی و ماهیت فرهنگی این ملت افسراشته است که بازدارنده و تسخیرناپذیر است و در خاموش‌ترین ایامش ناگاه خفته‌ای از این اصحاب افسوس (ofesas) بیدار می‌شود و از کهف حجره‌ای بیرون می‌پرد و ابوذر و بر سر قدرت فریاد می‌زند و اسرافیل وار در صور قرآن می‌دمد و گورها را بر می‌شوراند و امنیت سپاه قبرستان را بر می‌آشوبد و محشر قیامتی بر پا می‌کند. اینست که روحانیت شیعه نیز که بخاطر ادامه زندگی گیاهی خویش امر به معروف و نهی از منکر را از رساله‌اش و امامت و عدالت را از رسالتش برداشت و نایب امام و پیرو باب شد، و ذلت و بدعت جدایی دین از سیاست را پذیرفت تا از بد حادثات در امان ماند، به اقتضای ناموس و تقدیر و سنت از پیغمبر الهی که (من اعان ظالماً سلطه الله علیه) قربانی ظلمی شد که در نجات از مهلکه‌های خطرناک با سخن یا سکوت و حضور یا غیبت خویش، به یاریش شتافته بود.

روحانیت شیعه، نمره هزار سال جهاد و شهادت مستمر شیعی در تاریخ اسلام را با ۴۰۰ سال سازش اخیرش با دستگاه ظلم پر یاد داد اما سکوتش در این ۴۰ سال، از آن سازش ۴۰۰ ساله‌اش ایمان براندازتر بود. چهل سال از ۱۲۹۹ تا ۱۳۴۲ که همه چیز در ایمان و فرهنگ و زندگی و خلق و خوی ملت ما عوض شد و استعمار فرهنگی و روحی و فکری تا مغز استخوان مردم ما رسوخ کرد و از درون همه را بوج و بوک ساخت، آن هم چهل سالی که فرصتهای عزیز بسیاری که در آن مدت برای نجات و عزت ما به جنگ آمد و دریغاکه از آن هم، مارکسیسم بهره گرفت. و در نتیجه مذهب از متن زندگی ما رفت و اسلام از وجدان مردم و شعور روشنفکران ریشه کن گشت و ما آن شدیم که اکنون می‌بینیم و از این چهل سال سکوت ۲۲ ساله اخیرش از شهریور ۲۰ تا خرداد ۴۲ از همه ناموجه‌تر و شوم‌تر و وحشتناک‌تر است و از این ۲۲ سال، غفلت و عزلت و بی‌دردی و بی‌مسئولیتی و غیبتش از صحنه، میان سالهای شهریور ۲۰ تا مرداد ۳۲ از همه بدتر، این دوازده سالی که به بهانه استبداد نیز نبود، اما هر لحظه‌اش فرصتی تعیین کننده

مهم (مشروطه و نهضت نفت) و نیز از عوامل سقوط آن شناخته شده بود. اختلافات علما و تکبیر و تضییق‌های دو طرفه در مشروطه موجب آزردگی مردم و بی‌تفاوت شدن عده زیادی از آنان شد، در نتیجه نهضت شکست خورد و راه برای تسلط غرب‌گرایان و پس از آن رضاخان هموار گردید. چون در جامعه ما همواره بین نهاد روحانیت و باورهای دینی، تلازمی وجود داشته، کاهش اعتبار روحانیت به اعتبار عقاید دینی نیز آسیب وارد می‌کرد و همین مسأله زمینه رشد جریان فکری و سیاسی پس از مشروطه را فراهم ساخت، به گونه‌ای که رضاخان به همین زمینه‌های فکری و اجتماعی مناسب دست به کشف حجاب زد و توانست مقاومت روحانیت را درهم شکسته و در اعمال سیاستهای خود موفق گردد. ع، باقی، بررسی انقلاب ایران، ج ۱، ص ۱۵۲.

۱. مجموعه آثار ۲۷، ص ۲۵۰.

و سرنوشت سناز بود، سالهایی که حتی بسیاری از کشیشان بی‌درد کاتولیک و روحانیون بودایی و مرتاضان «خودکش» هند و چین به میدان آمده بودند و در راه اصلاح خرافات منحط و مرفی نمودن بیش و حرکت بخشیدن به روح مذهبی خویش، گام برمی‌داشتند و یا ملت‌های خود را در کار بیداری و تلاش‌های اصلاحی و انقلابی و آزادی بخش علیه جهل و رکود و رژیم‌های استبدادی و نظام‌های ضد مردمی و فاسد و قدرتهای استعماری، یاری می‌کردند و در جامعه‌های اسلامی نیز علمای اهل سنت، که همیشه از چشم شیعه متهم به یسته بودن باب اجتهادشان در دین و وابسته بودن به رژیم‌های حاکم در دنیا بوده‌اند، از فرصت‌های بی‌نظیر جنگ جهانی و مشغول شدن «ظالمین» و بیچارگی قدرتهای استعمارگر انگلیس و فرانسه و ایتالیا و هلند و پرتغال و اسپانیا - که هر یک قطعه‌ای از میهن مقدس ایمان و ملت راستین اسلام را دزدیده بودند - بیش و کم در «راه» به خود آمدن مردم مسلمان و کشف مجدد اسلام و تکان خویش و تکانیدن روح و اندیشه و ایمان جامعه خویش از گرد و خاک و خس و خاشاک تاریخ بهره گرفتند و حضور اسلام را در صحنه زندگی انسان و سازندگی زمان و تضاد جبهه‌ها و نیروها و تنازع مکاتب و عقاید تجدید کردند؛ اما - شگفتا! - روحانیت شیعه که وارث مذهب رهبری و «تمدن» و «شمشیر» «دوم» و آگاهی و آزادی و برابری مجسم و انقلابی مطلق و روح شعله‌ور توفنده طوفان جهاد، و خون‌روشنگر جوشنده آفتاب شهادت و نایب امام «کتاب» و «ترازو» و آهن و حامل لوای طغیان توحید علیه طاغوت و مسؤول محرم سازی همه ماه و عاشوراسازی همه روز و کربلا سازی همه خاک و سرافرازی امر و سرکشی «نهی»، عیا بر سرش کشیده و در شمی و «هروله» میان بازار سربسته و حجره درسته و تنگنای جان کاه و گودی رزق یا رزق «مهرابه» یا محراب‌های قتلگاه قیام امام حسین و یادآور شهادتگاه علی...^۱

نابغه و «منجی بزرگ»

اکنون که می‌خواهم یکی از این نواغ بزرگ و منجیان خلق را معرفی کنم، شخصیت بزرگی را در برابر خویش، می‌یابم که قلم از شرح حال او عاجز است. آری با چه قلمی می‌توان تواناترین نویسنده عرب را که آثار او بعد از نهج البلاغه درخشنده‌ترین ستارگان آسمان ادب است، معرفی نمود و با چه بیانی می‌شود، از یکی از بزرگترین خطبای اجتماعی و برجسته‌ترین شخصیت‌های علمی معاصر سخن گفت کاشف الغطاء روحانی بزرگ و مفتی و مرجع عالیقدر و شرافتمندی بود که در برابر بیچارگی و بدبختی مسلمانان آرام ننشست و مهر سکوت بر لب نزد، وی استعمار ممالک اسلامی و زیونی ملل آنها را به چشم می‌دید و ناله‌ها و ضجه‌های مردم مسلمانی را که در زیر لگد استعمارگران مسیحی خرد می‌شوند و جان می‌دهند، به گوشش می‌شنید.

از جنایات فرانسه در الجزایر و مراکش و از تعدیات انگلیس به مردم مسلمان ایران، مصر، عراق و سوریه، و از فجایع و مظلالم آمریکا در فلسطین و پاکستان و ترکیه و اردن به خوبی آگاه بود و با همه انزجاری که از کمونیسم و دولت‌های کمونیستی داشت، به دول مستعمره طلب غربی نیز با نفرت آمیخته با خشم و انتقام می‌نگریست. دائماً در آتش اندوه می‌سوخت و از این همه فجایع و مظلالم رنج می‌برد.

کاشف الغطاء از جنایات و فجایع استعمار انگلیس، داستان‌ها به خاطر داشت و برای رهایی از دام این صیاد آدم‌خوار، تلاش می‌کرد که ناگهان دید غول مست و کف پرلی از آن سوی اقیانوس‌ها بر سر مردم شرق سایه افکنده و برای استعمار ملل، دام‌های تازه‌ای آورده است.

او کاملاً درک می‌کرد که حقایق اسلام به کلی وارونه شده و معارف مقدس دین، آلت اجرای مقاصد شوم کفر گردیده است...

آری، کاشف الغطاء به چشم می‌دید که چهارصد میلیون مسلمان در دست معدودی یهودی و مسیحی اسیر شده‌اند

و جان می‌کنند. این بود که بنا به وظیفه مرجعیت و مقام روحانیتی که داشت، به استغاثه‌های مردم مظلوم و مسلمانان اسیر پاسخ گفت: و تا وقتی که شاه‌رگش می‌جنبید، قلمش از خدمت مردم سرنپچید و قدمش از راه پرافتخار آزادی باز نایستاد.

فریادهای ملت عراق، ناله‌های آوارگان فلسطین، غوغای رزم مردم ایران، مصر... به گوشش رسید و او را از گوشه آرام عزلت و از میان انبوه کتاب به صحنه خونین و پرشور مبارزه کشانید و او برای نجات مردم مسلمان و رهایی ملت و مملکتش دست به کار شد و با قلمی بران‌تر از شمشیر و با بیانی کوبنده‌تر از توپ، به سراغ دشمن رفت و مردم را بیدار کرد و با پرتو روحانیت خود، راه نجات را روشن ساخت.

در این نبرد، با هیأت حاکمه عراق و ملک فیصل شاه آن کشور نیز به مبارزه برخاست و هر روز قلم توانای کاشف‌الغطاء همچون تیری بر قلب دشمن می‌نشست و برق امید از دیدگاه مسلمانانی که در پی او می‌جنگیدند برمی‌جست. ولی آنهایی که از این قهرمان بزرگ دور بودند، در انتظار پیروزی وی روزشماری می‌کردند که ناگهان این خبر جانگداز را شنیدند.

حضرت آیه‌الله شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطاء مفتی و مرجع تقلید شیعیان در ۲۸ تیر ۱۳۳۳ به طور ناگهانی زندگی را وداع گفت.^۱

بخش ششم: پیوست‌ها

واژه‌نامه

۱- آخوند

واژه‌ای فارسی به معنی دانشمند، پیشوای دینی و معلم. درباره اشتقاق این کلمه آراء مختلف آورده‌اند: پاؤل هرن در «اساس اشتقاق فارسی» آن را از پیشوند «آ» + «خواند» (از فعل خواندن) مرکب دانسته (ص 3)؛ ردلف «خوند» را در این کلمه، مخفف «خداوند» دانسته، مانند «خاوند» و جزء «خوند» در اسامی میرخوند و خوند میر (نک ایرانیکا)؛ محمد فزونی جزء اول کلمه را مخفف «آقا» گفته (یادداشتها، ۱/۱) و دهخدا نیز آن را مخفف «آغا» و «خوند» را مخفف «خداوندگار» دانسته است (لغت‌نامه). زکی ولیدی طوغان، محقق ترک در مقاله‌ای که در اسلام آنسیکلوپدیسی نوشته است این کلمه را تلفظ و تحریفی از آرخون یا آرگون یونانی، که عنوان روحانیون مسیحی و رؤسای کلیسای نسطوری بوده و در سرزمینهای آسیای رواج داشته، دانسته است. هیچ یک از این اشتقاقات خالی از اشکالات تاریخی و زبان‌شناسی نیست و هنوز توافق کلی بر سر اصل و ریشه این کلمه حاصل نشده است. این کلمه به معنی دانشمند و پیشوای دینی و معلم، در اغلب لهجه‌های ترکی وارد شده (افندی، ۶؛ ردهاوس، 47) و در اویغوری جدید به صورت «آخیم» عنوانی است که در خطاب مؤدبانه به اشخاص داده می‌شود (اسلام آنسیکلوپدیسی). در میان مسلمانان چین نیز به صورت آهونگ به معنی «امام مسجد» به کار می‌رود (دولون، 439).

نخستین مورد کاربرد واژه آخوند در ایران، به مثابه عنوانی احترام‌آمیز برای روحانیون دانشمند، به دوره تیموریان مربوط می‌شود، چنانکه امیرعلیشیر نوایی استاد خود مولانا فصیح‌الدین نظامی (۱۹۱۹ق/۱۵۱۳م) را به سبب دانش گسترده‌اش در علوم معقول و منقول و ریاضیات، آخوند خطاب می‌کرده است (خوند میر، ۳۵۲/۴، ۳۵۳). چنین می‌نماید که در سراسر دوران صفویه حرمت این کلمه حفظ شده و جز بر مردمان بسیار دانشمند اطلاق نگردیده است. در این دوره تنی چند از بزرگان فلسفه، از جمله ملا صدرا (۱۰۵۰ق/۱۶۴۰م) و ملا نصرالله همدانی (د ۱۰۴۲ق/۱۶۳۲م)، آخوند نامیده شده‌اند. در عصر قاجار کاربرد این کلمه گسترش بیش‌تری یافت و شامل مدرّسان مکتب‌خانه‌ها نیز گردید. با اینهمه این کلمه در میان دانشمندان آن روزگار هنوز جایگاهی والا داشت و مثلاً کاظم خراسانی (د ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م)، مشهورترین فقیه و مدرّس پایان دوره قاجار، آخوند نامیده می‌شود، اما ظاهراً در این دوراها عنوان آخوند برای سادات علما به کار نمی‌رفته است. در دوران حکومت پهلوی کاربرد این واژه بسیار گسترده شد و سیاست دستگاه حاکم نیز بر آن بود که از حرمت آن کاسته شود و حتی مورد استعمال استهزاء‌آمیز پیدا کند. اکنون

این کلمه به گونه عام به معنای پیشوای دینی به کار می‌رود.^۱
 عده دیگر در توضیح کلمه آخوند گفته‌اند؛ شاید، مخففی از
 آغا و خوندگار بمعنی خداوندگار باشد. ملا، مثلاً، عالم، طالب علوم دینی، مکتب‌دار کودکان، معلم و آخوندبازی
 توسل به حیل شرعی.^۲

۲- روحانی

منسوب به روح که بمعنی نسیم و آسایش و تازگی باشد، یعنی گویند این چیز روحانی است. بضم و بفتح یا ضم راه،
 در حالت نسبت الف و نون می‌افزایند. (از غیث اللغات) با روح و خوب و نیک و مطبوع و پسندیده (ناظم الاطباء) مکان
 روحانی، جای پاکیزه و خوش.
 روحانیت در تداول فارسی‌زبانان، بمعنی روحانی و معنوی بودن، تقدس و پاکی و پارسایی جامعه روحانیت، گروه
 پیشوایان دینی، روحانیان اسلام.^۳

۳- شیخ

این واژه بمعنی:

- ۱- مرد پیر
 - ۲- مرد بزرگ، خواجه
 - ۳- مرد عالم، دانشمند
 - ۴- مرشد دینی
 - ۵- رهبری دسته‌ای از عشایر عرب
 - ۶- رهبر فرقه‌های مذهبی و جمع آن شیوخ، مشایخ.
- مردان بزرگ به اسم نامیده می‌شوند. شیخ‌الرئیس، شیخ طائفه، شیخ بهایی، شیخ اشراق.^۴

۴- طلبه

کلمه‌ای عربی است که جمع آن طلاب می‌شود. بمعنی ۱-خواهندگان ۲- دانش‌پژوهان، طالبان علم و در فارسی به
 صورت مفرد، بمعنی دانشجوی علوم قدیمه بکار می‌رود.^۵

۵- ماموسی

این واژه در مناطق کردنشین به عالمان دین اطلاق می‌شود. ترکیبی از مام بمعنی عمو و استاد است و بمعنی:

- ۱- کسی که به کار تعلیم و تربیت اشتغال دارد.
- ۲- کسی مورد احترام.
- ۳- عالمان دینی.

۶- ملا

بسیار پر معنی، بسیار پر از علم، مأخوذ از ملو که بمعنی پری است چنانکه کبار به معنی بزرگ. فارسیان قسم الف

۱. دایرة معارف بزرگ اسلامی. جلد ۱، ص ۱۵۰. چاپ اول.
 ۲. لغتنامه دهخدا، قسمت آ - الف، ناشر: مجلس شورای ملی ۱۳۲۵.
 ۳. لغتنامه دهخدا، حرف راه، بخش دوم، ناشر: دانشگاه تهران ۱۳۲۶.
 ۴. فرهنگ معین، جلد ۲، انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۱.
 ۵. فرهنگ معین، جلد ۲، انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۱.

ممدوده را مقصور خوانند، مگر در اضافت.^۱

این کلمه در رابطه با فضل و دانش بکار برند و مناطق اهل سنت به عالمان دین گویند.
و معین آن را به معنای:

۱- درس خوانده با سواد.

۲- آخوند، روحانی گرفته.

۷- مولوی

در مناطق بلوچ‌نشین به عالمان دینی اطلاق می‌شود.

مولوی منسوب به مولی (ناظم الاطباء) و منتهی الاربّه منسوب مولا که به معنی خداوند است. بعد از الحاق پای نسبت، الف که راجع بود به واو مبطل شده، زیرا که الف مقصور در آخر کلمه سه حرفی و چهار حرفی به وقت نسبت به واو مبطل شود.

کلاه نمدی بزرگی که در اویش بر سر می‌گذارند (ناظم الاطباء) عمامه خرد، عمامه کوچک. از القاب علما و دانشمندان بزرگ. در تداول اهل هند، عالم کبیر، اهل علم^۲
معین در توضیح مولوی گوید:

۱- منسوب به مولی.

۲- عنوانی است برای شیوخ تصوف، ملایان، علمای روحانی، عمامه که مشایخ بر سر گذارند.

۳- اسم خاص.^۳

۱. لغتنامه دهخدا، جلد ۴۴، ناشر: دانشگاه تهران ۱۳۲۵.

۲. لغتنامه دهخدا، جلد ۴۵، ناشر: دانشگاه تهران ۱۳۲۵.

۳. فرهنگ معین، جلد چهارم، امیرکبیر چاپ چهارم ۱۳۴۷.

۱. آقامقدس تبریزی، میرزا علی. ندای حق. بوذر جمهری، ۱۳۶۷ ط.
۲. احمدی، رضا. طرح مطالعات و تحقیقات روحانیت و حوزه علمیه. ۱۳۷۱.
۳. اسلامی، قاسم. پیوند اشک و خون ناگسستی است.
۴. اکبری، علی اصغر. اسلام، قرآن، روحانیت. اعلمی.
۵. امام خمینی. در جستجوی راه از کلام امام دفتر ۸. امیرکبیر، ۱۳۴۳.
۶. _____ . دفاع از حریم روحانیت. سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۷.
۷. _____ . روحانیت طلایه دار اسلام فقاقت. میقات. ۱۳۶۱.
۸. _____ . کوثر زلال معرفت. سپاه پاسداران.
۹. _____ . منشور بیداری. سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۷.
۱۰. _____ . منشور روحانیت. مؤسسه آثار نشر امام خمینی، ۱۳۶۹.
۱۱. _____ . نقش روحانیت در اسلام. دارالفکر، ۱۳۹۹ ق.
۱۲. _____ . ولایت فقیه.
۱۳. امیرصادقی، نصیرالدین. روحانیت در شیعه. ۱۳۲۹.
۱۴. _____ . هیاهو، ج ۲، روحانیت در شیعه. چاپخانه فارس، ۱۳۵۱.
۱۵. انجمن اسلامی دانشجویان امریکا. روحانیت پانزده خرداد. ۱۳۴۹.
۱۶. انجمن اسلامی ولیعصر. میثاق با امام.
۱۷. انصاری، محمدعلی. دفاع از اسلام و روحانیت ج ۲. فیض.
۱۸. ایزدی، مصطفی. فقیه عالیقدر (۱). سروش، ۱۳۶۲.
۱۹. _____ . فقیه عالیقدر (۲). سروش، ۱۳۶۶.
۲۰. باقی، عبدالعلی. مدرس مجاهدی شکست ناپذیر. نشر تفکر، ۱۳۷۰.
۲۱. باهتر، محمدجواد. مسئله جوانان. دفتر تبلیغات امام.
۲۲. بلوخ مارک. جامعه شناسی فتوای ج ۲. آگاه، ۱۳۶۳.
۲۳. بنیاد شهید. فرزند اسلام و قرآن. بنیاد شهید، ۱۳۶۲.
۲۴. بنی صدر، ابوالحسن. در روش نقد و بررسی. آزادی.
۲۵. بهشتی، محمدحسین. جهاد، عدالت، لیبرالیسم، امامت. حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱.
۲۶. _____ . روحانیت در اسلام در میان مسلمین. قیام.
۲۷. تبریزی، میرزا علی. راز آفرینش جهان. شرکت سهامی طبع کتاب. ۱۳۲۵.
۲۸. جمعی از نویسندگان. پاسدار اسلام ش ۸۸. دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۶۸.
۲۹. _____ . حوزه کاستیها و بایسته ها. دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۱.
۳۰. حزب جمهوری اسلامی. رسالت روحانیت. حزب جمهوری اسلامی.
۳۱. حضرتی نیا، ح. امانتدار پیامبر. دوستان.
۳۲. حقیقت، عبدالرفیع. تاریخ نهضت های فکری ایرانیان ج ۲. شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۸.
۳۳. حکیمی، محمدرضا. بیدارگران اقلیم قبله. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۴. _____ . شیخ آقابزرگ. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۵. _____ . هویت صنفی روحانی. دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰.
۳۶. خالصی زاده. ترجمه مراسله.
۳۷. خرازی، محسن. یادداشت هایی از سفر غرب. ۱۳۹۶ ق.
۳۸. خلیلی عراقی، محمدرضا. زندگانی آیت الله رضوانعلی خلیل، ۱۳۲۷.
۳۹. دانشجویان مسلمان انگلستان. علماء و محرم. اتحادیه دانشجویان امریکا و کانادا.

۴۰. دفتر تبلیغات اسلامی. شهدای روحانیت ۱۰ جلد. دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۱. دفتر مقام معظم رهبری. حوزه و روحانیت ج ۳. سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
۴۲. ———. حوزه و روحانیت ج ۱. سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
۴۳. دوانی، علی. زندگی آیت‌الله بروجردی. ۱۳۴۰.
۴۴. ———. نهضت روحانیون ۱۰ ج. بنیاد فرهنگی امام رضا.
۴۵. رازی، محمدشریف. گنجینه دانشمندان ۸ ج. کتابفروشی اسلامی.
۴۶. ربانی خلخالی، علی. شهدای روحانیت در یکصد سال اخیر، ۲ ج.
۴۷. رحمتی، محمدرضا. نقش مجتهدفارس در نهضت تنباکو. بنیاد تاریخ، ۱۳۷۱.
۴۸. رضاپور، مهدی. گفتارهای نو برای ساختن جامعه نو. مؤسسه مطبوعاتی خزر، ۱۳۵۷.
۴۹. روحانی، حمید. بررسی و تحلیلی از نهضت. انتشارات راه امام، ۱۳۶۰.
۵۰. روحانی. شریعتمداری در دادگاه تاریخ. دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.
۵۱. روضانی، محمدعلی. زندگانی آیت‌الله چهارسوقی. نایید.
۵۲. رهپو، محمدحسن. ناسیونالیسم عربی و انقلاب اسلامی. سروش، ۱۳۶۰.
۵۳. سازمان تبلیغات اسلامی. بلاغ ۳ سخنان موضوعی امام خمینی. امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۵۴. سازمان روحانیت و کار. چه کنیم که ثروتمند شویم.
۵۵. سپاه پاسداران. پیام انقلاب ش ۱۰۳. سپاه پاسداران، ۱۳۶۲.
۵۶. ———. پیام انقلاب ش ۲۰۸. سپاه پاسداران، ۱۳۶۶.
۵۷. ———. پیام انقلاب ش ۵۹. سپاه پاسداران، ۱۳۶۱.
۵۸. ستاد برگزاری مراسم روز روحانیت. تبارنامه خونین.
۵۹. سربازی، عبدالرحمن. گرگ در پوستین میش. اسحاقیه کواچی، ۱۴۰۰ ق.
۶۰. سروش، عبدالکریم. مجموعه مقالات، ج ۳. سازمان تبلیغات، ۱۳۷۴.
۶۱. شریف‌زاده، مهدی. از فیضیه تا جمهوری اسلامی. ندای ایمان.
۶۲. شیرازی، سیدمحمد. نقش روحانیت در سرنوشت مردم. قرآن، ۱۳۵۱.
۶۳. ———. نیازمندی جامعه اسلامی ج ۱. نشر اندیشه‌های اسلامی، ۱۳۶۱.
۶۴. صاحب‌الزمانی، ناصرالدین. دیپاچه‌ای بر رهبری. عطائی، ۱۳۴۸.
۶۵. صادقی اردستانی، احمد. یادنامه شهید آیت‌الله سعیدی. حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۵۹.
۶۶. صباح، نجفی احمد. چهره‌ای از شخصیت سیدمحسن حکیم.
۶۷. طالقانی، محمود. جهاد و شهادت.
۶۸. طواری یزدی، عباس. روش آموزش و پرورش در اسلام. حکمت، ۱۳۵۰.
۶۹. ع، باقی. کاوشی درباره روحانیت.
۷۰. عبدالکریم، سروش. نقد مقالات دکتر سروش. سازمان تبلیغات، ۱۳۷۴.
۷۱. عسکری، مهدی. قدرت رهبران شیعه. نشر آمل.
۷۲. غفوری، گلزاده. روحانیت و زندگی. محمد، ۱۳۶۰.
۷۳. فولادزاده، عبدالامیر. آقابزرگ تهرانی. اعلمی.
۷۴. ———. آیت‌الله سیدمیرزا مهدی شیراز. اعلمی.
۷۵. ———. آیت‌الله میرزا محمدحسن شیرازی. اعلمی.
۷۶. ———. ابراهیم زمان خمینی بت‌شکن. اعلمی.
۷۷. ———. شهید آیت‌الله سیدابوالحسن شمس. اعلمی.
۷۸. ———. شهید آیت‌الله سید اسدالله مدنی. اعلمی، ۱۳۶۰.
۷۹. ———. شهید آیت‌الله شیخ محمدتقی شیرازی. اعلمی.
۸۰. فیض قمی، عباس. قم و روحانیت ج ۱. ۱۳۳۸.

۸۱. کاشف الغطاء. نامه‌ای از امام موسوی. امام خمینی.
۸۲. کسروی، احمد. بخوانید و داوری کنید، پیمان، ۱۳۲۳.
۸۳. گروهکها. جایگاه مبارزات روحانیون ایران.
۸۴. گروهی از دانشجویان خارج کشور. روحانیت و نهضت ملی صنعت نفت. نشر روح، ۱۳۵۸.
۸۵. گروهی از نویسندگان. انقلاب مشروطه ایران. امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۸۶. —————. بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۰.
۸۷. —————. تاریخ از یکسو. پاسارگاد، ۱۳۶۳.
۸۸. —————. دانشگاه انقلاب ش ۶۴. جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۸.
۸۹. —————. روحانیت اسرار فاش نشده. دارالفکر، ۱۳۵۸.
۹۰. —————. ساواک و روحانیت، ج ۱. سازمان تبلیغات، ۱۳۷۱.
۹۱. —————. سروش ۸۲. صدا و سیما، ۱۳۵۹.
۹۲. —————. سروش ۱۳۳. صدا و سیما، ۱۳۶۰.
۹۳. —————. سروش ۸۸. صدا و سیما، ۱۳۵۹.
۹۴. —————. سروش ۵۹. صدا و سیما، ۱۳۵۹.
۹۵. —————. شاهد ۳. بنیاد شهید، ۱۳۵۹.
۹۶. —————. صهیقه ش ۲۷. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴.
۹۷. —————. مجله حوزه ش ۳۳ و ۳۴. دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.
۹۸. —————. همه مسئول یکدیگریم. تشیع، ۱۳۵۶.
۹۹. —————. یادنامه شیخ طوسی. دانشگاه مشهد.
۱۰۰. —————. لنکرانی، حسین. نگاهی به زندگانی پروبار بزرگمرد، ۱۳۶۸.
۱۰۱. —————. محلاتی شیرازی، صدرالدین. دارالعلم شیراز. کانون دانش، ۱۳۳۳.
۱۰۲. —————. مرکز اسلامی هامبورگ. دیکتاتوری ملاها. آزادی، ۱۳۹۹ ق.
۱۰۳. —————. مطهری، مرتضی. ده گفتار. جامعه مدرسین، ۱۳۶۳.
۱۰۴. —————. روحانیت. دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۵.
۱۰۵. —————. مزایا و خدمات آقای بروجردی. محمد.
۱۰۶. —————. مقدسی تبریزی، علی آقا. البلاغ، الانتباه. شرکت سهامی طبع، ۱۳۲۹ ق.
۱۰۷. —————. مقدم قوچانی، علی. نقش روحانیت در اسلام و اجتماع. انتشارات مسجد علوی صد دستگاه، ۱۳۵۸.
۱۰۸. —————. مکی، حسین. مدرس قهرمان آزادی، ج ۲. بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۵۸.
۱۰۹. —————. مهاجری، مسیح. روحانیت در برابر بزرگترین جنگ روز. ۱۳۵۸.
۱۱۰. —————. میخائیل آورل. در آستانه پیروزی.
۱۱۱. —————. میرابوالقاسمی، محمدتقی. پژوهشی در زندگی مذهبی جوانان. شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۱.
۱۱۲. —————. ناهید، محمدرضا. اقتصاد اسلامی و مجموعه مقالات.
۱۱۳. —————. نخعی، فرهنگ. آخوندها. کتابفروشی رضوی، ۱۳۷۷ ق.
۱۱۴. —————. ن، د، م، ک. چشم‌های منتظر و حوزه‌های علمیه.
۱۱۵. —————. نوروزی، علی. ستیزها و سازش‌های بورژوازی و روحانی. دایک، ۱۳۵۸.
۱۱۶. —————. وافقی‌راد، محمدحسین. مطهری مطهر اندیشه‌ها. دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴.
۱۱۷. —————. واحد، سینا. قیام گوهرشاد. وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.
۱۱۸. —————. واعظزاده خراسانی، محمد. سه گفتار پیرامون استاد شهید مطهری. شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۱۹. —————. واعظی، عبدالحمید. خاطرات سفر. شفق، ۱۳۵۴.
۱۲۰. —————. یزدی، ابراهیم. بررسی جنبشهای اسلامی و معرفی چهره‌ها.

فهرست مجموعه آثار دکتر علی شریعتی

۱- مجموعه آثار ۱، بامخاطبهای آشنا	۱-۱۰۰
۲- مجموعه آثار ۲، خودسازی انقلابی	۲-۱۰۰
۳- مجموعه آثار ۳، ابوذر	۳-۱۰۰
۴- مجموعه آثار ۴، بازگشت به خویش	۴-۱۰۰
۵- مجموعه آثار ۵، ما و اقبال	۵-۱۰۰
۶- مجموعه آثار ۶، حج	۶-۱۰۰
۷- مجموعه آثار ۷، شیعه	۷-۱۰۰
۸- مجموعه آثار ۸، نیایش	۸-۱۰۰
۹- مجموعه آثار ۹، تشیع علوی و صفوی	۹-۱۰۰
۱۰- مجموعه آثار ۱۰، جهت‌گیری طبقاتی اسلام	۱۰-۱۰۰
۱۱- مجموعه آثار ۱۱، تاریخ تمدن (۱)	۱۱-۱۰۰
۱۲- مجموعه آثار ۱۲، تاریخ تمدن (۲)	۱۲-۱۰۰
۱۳- مجموعه آثار ۱۳، هبوط در کویر	۱۳-۱۰۰
۱۴- مجموعه آثار ۱۴، تاریخ شناخت ادیان (۱)	۱۴-۱۰۰
۱۵- مجموعه آثار ۱۵، تاریخ شناخت ادیان (۲)	۱۵-۱۰۰
۱۶- مجموعه آثار ۱۶، اسلام‌شناسی (۱)	۱۶-۱۰۰
۱۷- مجموعه آثار ۱۷، اسلام‌شناسی (۲)	۱۷-۱۰۰
۱۸- مجموعه آثار ۱۸، اسلام‌شناسی (۳)	۱۸-۱۰۰
۱۹- مجموعه آثار ۱۹، حسین وارث آدم	۱۹-۱۰۰
۲۰- مجموعه آثار ۲۰، چه باید کرد	۲۰-۱۰۰
۲۱- مجموعه آثار ۲۱، زن	۲۱-۱۰۰
۲۲- مجموعه آثار ۲۲، مذهب علیه مذهب	۲۲-۱۰۰
۲۳- مجموعه آثار ۲۳، جهان‌بینی و ایدئولوژی	۲۳-۱۰۰
۲۴- مجموعه آثار ۲۴، انسان	۲۴-۱۰۰
۲۵- مجموعه آثار ۲۵، آسان بی خود	۲۵-۱۰۰
۲۶- مجموعه آثار ۲۶، علی (ع)	۲۶-۱۰۰
۲۷- مجموعه آثار ۲۷، بازشناسی هویت ایرانی، اسلامی	۲۷-۱۰۰
۲۸- مجموعه آثار ۲۸، روش شناخت اسلام	۲۸-۱۰۰
۲۹- مجموعه آثار ۲۹، میعاد با ابراهیم	۲۹-۱۰۰
۳۰- مجموعه آثار ۳۰، اسلام‌شناسی (درسهای دانشگاه مشهد)	۳۰-۱۰۰
۳۱- مجموعه آثار ۳۱، ویژگیهای قرون جدید	۳۱-۱۰۰
۳۲- مجموعه آثار ۳۲، هنر	۳۲-۱۰۰
۳۳- مجموعه آثار ۳۳، گفتگوهای تنهایی (بخش اول)	۳۳-۱۰۰
۳۴- مجموعه آثار ۳۴، گفتگوهای تنهایی (بخش دوم)	۳۴-۱۰۰
۳۵- مجموعه آثار ۳۵، نامه‌ها	۳۵-۱۰۰

فهرست نوارهای سخنرانی دکتر علی شریعتی

۱- شهادت	۳ عدد	۲۰- سوره روم همراه با جاودانه مرد	۳ عدد
۲- ماشین در اسارت ماشینیسیم	۳ عدد	۲۱- از کجا آغاز کنیم	۳ عدد
۳- امت و امامت	۵ عدد	۲۲- یاد و یا آوران	۳ عدد
۴- تخصص	۱ عدد	۲۳- چه نیازی به علی	۲ عدد
۵- حسن و محبوبه	۱ عدد	۲۴- فرم و محتوی مسائل اسلامی	۲ عدد
۶- علی تنها است	۱ عدد	۲۵- اسکولاستیک جدید	۲ عدد
۷- روش شناخت اسلام	۳ عدد	۲۶- معراج، صالحات، حسنات	۲ عدد
۸- علی انسان تمام	۴ عدد	۲۷- اقبال مصلح اخیر	۲ عدد
۹- زیباترین روح پرستنده	۳ عدد	۲۸- یک جلوش بینهایت صفرها	۱ عدد
۱۰- پاسخ به سؤالات	۴ عدد	۲۹- استانداردهای ثابت در تعلیم و تربیت	۲ عدد
۱۱- اقتصاد	۳ عدد	۵۰- پدر، مادر، ما متهمیم	۲ عدد
۱۲- روشنفکر و مسئولیت او در جامعه	۴ عدد	۵۱- روز عاشورا (وارث آدم)	۲ عدد
۱۳- مسئولیت شیعه بودن	۲ عدد	۵۲- اسلام شناسی درس اول	۷۷ عدد
۱۴- علی حقیقتی برگزیده اساطیر	۳ عدد	۵۳- حج سال ۴۹ (فلسفه اقامت در منا)	۲ عدد
۱۵- میلاد پیامبر	۲ عدد	۵۴- حج سال ۴۹ (فلسفه دعا)	۲ عدد
۱۶- مدینه نجات نسل جوان	۱ عدد	۵۵- حج سال ۴۹ (جلسه پرسش و پاسخ)	۱ عدد
۱۷- علی و حیات بارورش پس از مرگ	۵ عدد	۵۶- حج سال ۴۹ (سخنرانی در منا)	۱ عدد
۱۸- قاسطین و مارفین و ناگتین	۴ عدد	۵۷- حج سال ۴۹ (امت و امامت)	۲ عدد
۱۹- آری اینچنین بود ای برادر	۱ عدد	۵۸- حج سال ۴۹ (فلسفه حج در اسلام)	۲ عدد
۲۰- تشیع علوی و صفوی	۲ عدد	۵۹- حج سال ۵۰ (الف)	۵ عدد
۲۱- متمدن و متجدد- نیایش	۳ عدد	۶۰- حج سال ۵۰ (ب)	۴ عدد
۲۲- فلسفه تاریخ در اسلام	۳ عدد	۶۱- عرفان، عدالت، آزادی	۲ عدد
۲۳- هجرت و تمدن	۳ عدد	۶۲- حج سال ۴۹ (مدینه شهر هجرت)	۲ عدد
۲۴- شیعه یک حزب تمام	۵ عدد	۶۳- حج سال ۴۹ (سخنرانی در مکه)	۲ عدد
۲۵- مذهب علیه مذهب	۳ عدد	۶۴- حج سال ۴۹ (توحید و شرک)	۲ عدد
۲۶- نگاهی به تاریخ فردا	۱ عدد	۶۵- حج سال ۴۹ (مسئله جوانان)	۱ عدد
۲۷- قرن ما در جستجوی علی	۴ عدد	۶۶- مقدمه ای بر کنفرانس حسن الامین	۱ عدد
۲۸- علی بنیانگذار وحدت	۳ عدد	۶۷- فاطمه فاطمه است - سرود آفرینش	۳ عدد
۲۹- پیروان علی و رنجهایش	۲ عدد	۶۸- کنفرانس مسجد الجواد	۳ عدد
۳۰- متدلوژی علم	۲ عدد	میعاد با ابراهیم	۷ عدد
۳۱- انتظار مذهب اعتراض	۲ عدد	۶۹- سخن آدم	۵ عدد
۳۲- استعمار	۳ عدد	۷۰- ثارالله	۵ عدد
۳۳- حر	۳ عدد	۷۱- فرهنگ و واژه های قرآن	۶ عدد
۳۴- پیام	۲ عدد	۷۲- حج سال ۴۹ (سخنرانی در غار حرا)	۱ عدد
۳۵- انتظار عصر حاضر، از زن مسلمان	۲ عدد	۷۳- جلسات سمینار زن	۹ عدد
۳۶- تاریخ ادیان قسمت اول	۳۷ عدد	۷۴- حسین وارث آدم	۳ عدد
۳۷- هایل و قایل	۱ عدد	۷۵- سلامهای نماز	۱ عدد
۳۸- تاریخ و ارزش آن در اسلام	۲ عدد	۷۶- چه باید کرد	۱ عدد
۳۹- پس از شهادت	۱ عدد	۷۷- راه سوم	۲ عدد

اِذَا خَوِيَ نَجْمٌ، طَلَعَ نَجْمٌ

و امام علی ..



روشنفکری

مثل طب و تکنیک نیست

که از کتابهایی که در این رشته

دانشمندان اروپا نوشته‌اند، بتوان آموخت.

روشنفکری

هوشیاری است و داشتن دو چشم باز و بینا

در برابر واقعیات

و در نخستین قدم،

شناخت دقیق و راستین تاریخ و فرهنگ خویش ...

از کجا آغاز کنیم